

## قد ظهر يوم الميعاد

حضرت ولی امرالله

ترجمه شده. زبان اصلی انگلیسی



## قد ظهر يوم الميعاد



### احبای الهی و اماء رحمانی در اقالیم غربیه دوستان و وراث ملکوت حضرت بهاءالله

اکنون طوفانی که در شدت بی سابقه و در جریان فوق تصور و در اثرات فعلی دهشت آور و از حیث نتایج پر مجد و عظمت می باشد بر سطح کرهء خاک بوزیدن آمده. قوهء محرکهء آن بدون حس شفقت و ترحم بر وسعت و وحدت خود میافزاید - قوهء تطهیریه آن هر چند ظاهر و محسوس نیست ولی روز بروز شدید تر میشود - عالم انسانی در قبضهء قوهء مخربهء آن گرفتار و به ضربات قهرش دچار گردیده است - در حالیکه نمیتواند مبدء آنرا دریافته و اهمیت آنرا درک نموده و یا عواقب آنرا در نظر بگیرد لذا وحشت زده و در حال عذاب و بیچارگی باین صرصر قهر الهی مینگرد که چگونه بدورترین و معمورترین نقاط زمین هجوم آورده بنیادها را متزلزل ساخته و تعادل اشیاء را از میان برده و ملل را از همدیگر جدا ساخته زندگی مردم را بهم زده و شهرها را ویران و پادشاهان را بجای وطن مجبور کرده قلاع محکمه را فرو ریخته و - موسسات عالم انسانی را ریشه کن نموده نور آنرا ظلمانی و روحیه ساکنین کره ارض را جریحه دار ساخته است .

### از قلم مبارک حضرت بهاءالله در این خصوص نازل:

”هنگام فناء عالم و اهل آن رسید.“ در جای دیگر تایید میفرماید:

”آن ساعت نزدیک است که انقلاب عظیم برخیزد“ ( ترجمه ) ”روز موعود فرا رسیده است یعنی آن روزیکه محن و بلایا فوق راس و تحت اقدام شما ظاهر شده و میگوید بچشید آنچه را که دستهای شما مرتکب شده است ( ترجمه ) بزودی صرصر غضب الهی بر شما فرود آمده و - لیب جهنم شما را فرا خواهد گرفت ( ترجمه )“ و نیز میفرماید:

”اذا تم المیقات یظهر بغتة ما یرتعد به فرائض العالم“ سوف تحترق المدن من ناره ( تمدن ) و ینطق لسان العظمة الملک لله العزیز الحمید ”عنقریب بر خود نوحه نمایند و نیابند نفسیرا که تسلی دهد ایشان را“ ” سوف یاخذهم زبانية القهر من لدن عزیز مقتدر قیوم“



TRANSLATION



AUDIO

حضرت اعلی بنوبه خود در قیوم الاسماء تأیید فرموده :

”ان الذین یکفرون بباب الله الرفیع انا قد اعتدنا لهم بحکم الله الحق عذابا الیما“ ”یا اهل الارض فو ربکم انکم ستفعلون ما فعلوا القرون . فاندروا انفسکم بانتقام الله الکبیر الاکبر فان الله قد کان علی کلشی قدیرا“ و نیز میفرماید :

”فو عزتی لا ذیقن المشرکین بایدی من قدرتی نعمات لا یعلم ما سوای و ارسل علی المومنین من نفحات المسک الی قدرتها فی کبد العرش“.

ای یاران عزیز انفعالات قویه این انقلاب عظیم را احدی جز نفوسیکه بامر حضرت بهاءالله و حضرت باب ایمان آورده اند درک نتوانند پیروان آنان بخوبی میدانند این انقلابات از کجا ناشی و بالاخره بکجا منتهی خواهد شد و هر چند نمیدانند دامنه آن بکجا میرسد ولی در عین حال از پیدایش و علت حدوث آن مطلع بوده و بضرورت آن اعتراف داشته و دوره عملیات مرموز آن را مراقب بوده و با حال تضرع و ابتهال برای تخفیف شدت آن دعا نموده و برای تسکین قهر و غضب آن با کمال حزم و احتیاط تحمل زحمت کرده و با بصیرتی تمام خاتمه دوره بیم و هراس که بالطبع امیدواری نهائی بوجود خواهد آورد انتظار میکشد .

### قضاء الهی

این قضاء الهی بنظر کسانی که حضرت بهاءالله را صور الهی و اعظم مظهر رحمانی در عالم میدانند هم مصائب جزائیه است و هم یک تادیب مقدس عالی و در عین حال که بمنزله نزول بلائی من جانب الله است نوع بشر را از الودگیهای دنیوی پاک و مظهر میسازد .

نارش مجازات تبهکاران است و علت التیام عناصر مرکبه نوع بشر در یک هیئت لایتنجای - جامعه عمومی نوع انسان در این سالهای پر شر و شور که از جهتی انقضای قرن اول دور - بهائی و از جهت دیگر شروع قرن جدیدی را اعلام میدارد باراده آنکه قضاء و نجات عالم در ید اقتدار اوست باید در آن واحد بحساب اعمال گذشته خود رسیده و ضمنا خود را برای انجام وظائف آینده پاک و آماده سازد . نه از مسئولیتهای اعمال گذشته وی را گریزی و نه نسبت بوظائف آینده مفری زیرا خداوند عادل مهربان و قادر متعال در این دور اعظم اجازه نمیدهد معاصی نوع بشر چه در قبال وظائفی که بعهد داشته و انجام نداده و چه از حیث مظالمی که مرتکب شده بی مجازات بماند و همچنین نمیخواهد بند گانش را بسر نوشت خود وا گذاشته و آنانرا از آن مقام عالی و پر سعادت که در مراحل تکامل بطئی و پر زحمت در طی قرون عدیده مقدر شده و حق مسلم و سر منزل حقیقی آنان بشمار میرود باز دارد .

از یکطرف حضرت بهاءالله نداء انداز آمیز خود را بلند و چنین میفرماید :

”ای قوم در انتظار عدل الهی قیام کنید زیرا اکنون روز موعود فرا رسیده است ( ترجمه )“

”بگذارید آنچه را که مالک هستید و بگیرید آنچه را که خداوند مالک رقاب آورده است یقین بدانید که اگر از آنچه مرتکب شده اید پشیمان نشوید عقاب از هر طرف شما را احاطه کرده و موجودات را غم انگیز تر از آنچه دیدید مشاهده خواهید کرد ( ترجمه )“

”ای مردم ما از برای شما میقاتی معین نمودیم که اگر در ساعت معین از توجه بخدا غفلت کنید خداوند شما را از جمیع جهات بعدایی الیم معذب خواهد ساخت بدرستی که او شدید العقاب است ( ترجمه )“

و باز میفرماید:

”البته خداوند بر حیات نفوسیکه نسبت بما یبعدالتی کردند تسلط داشته و بخوبی از کردار آنان آگاه است و بواسطه معاصیشان آنانرا مورد عقوبت قرار خواهد داد بدرستی که خداوند منتقم قهار است ( ترجمه )“ ”بگو ای اهل ارض براسستی بدانید که در بلای ناگهانی شما را در پی است و عقاب عظیمی از عقب گمان مبرید که آنچه را مرتکب شده اید از نظر محو شده قسم بجمالم که در الواح زبرجدی از قلم جلی جمیع اعمال شما ثبت گشته“ .

و از طرف دیگر در توضیح مستقبل درخشان عالم که اکنون تیره و تار است میفرماید:

”حال ارض حامله مشهود زود است که اثمار منیعه و اشجار باسقه و اوراد محبوبه و نعماء جنیه مشاهده شود“ ”سوف تضع کل ذی حمل حملها تبارک الله مرسل هذا الفضل الذی احاط الاشياء کلها عما ظهر و عما هو المکنون“ بعلاوه قرن ذهبی نوع انسانی را پیش بینی نموده میفرماید :

”این بلای عظمی عالم را برای درک صلح اعظم آماده میسازد ( ترجمه )“

این عدل اعظم البته همان عدلی است که تنها بر آن بنیاد صلح اعظم باید بالاخره مستقر گردد و بنوبه خود صلح اعظم آن مدنیت جهانی را ظاهر خواهد کرد که همواره با اسم اعظم همراه و ملازم خواهد بود .

یاران عزیز قریب صد سال از ظهور حضرت بهاءالله در عالم میگذرد - ظهوری که ماهیت آنرا خود حضرتش چنین توصیف میفرماید :

”هیچ یک از ظهورات سابقه آنرا کاملاً درک نکرده است الا علی قدر معلوم ( ترجمه )“

خداوند یک قرن بنوع بشر مهلت داد تا مظهر چنین ظهور عظیمی را بشناسند و بامرش اقبال کنند و بعظمتش اعتراف نمایند و نظم بدیعی را برقرار سازند.

حامل این پیام الهی در طی قریب صد جلد کتاب که متضمن خزائن دستورات گرانبها و قوانین متین و اصول فرید و نصائح تشویق آمیز و تذکرات موکد و نبوات شگفت انگیز و ادعیه بلیغ و تفاسیر جامع است رسالتی را که خداوند باو سپرده چنان بیان داشت که هیچ پیغمبری از قبل نگفته است. در مدت پنجاه سال با وجود اوضاع اسف آور لثالی گرانبهای علم و حکمت مستوره در بحر بیان بیثیلش را بسمع امپراطورها و سلاطین و امراء و ملوک و حکام و دول و روسای ادیان و ملل در شرق و غرب عالم رسانیده و بمسیحیان و یهودیان و مسلمانان و زردشتیان خطابات فرموده است.

آن برگزیده رب علام از شهرت و ثروت گذشته و با قبول حبس و نفی مطروداً مردوداً خود را تسلیم اهانت‌های ظاهری و محرومیت‌های ظالمانه نموده نفی بلد و سرگونی از محلی بجل دیگر و از اقلیمی باقلیمی را قبول و بالاخره در سجن اعظم فرزند شهید خود را فدای استخلاص و - اتحاد نوع بشر فرمود:

بدرستیکه ما چیزی فرو گذار نکردیم از اینکه مردمان را نصیحت کرده و آنچه را که از طرف خداوند قادر حمید بآن مامور بودیم ابلاغ کنیم اگر آنان بمن گوش فرا میداشتند هر آینه زمین زمین دیگر میشد (ترجمه)

و نیز میفرماید:

”آیا در این ظهور عذری از برای احدی باقی مانده است؟ نه قسم بخدای کوس عظیم قدرت من همه عالم را احاطه کرده و قوت من بر همه بشر تسلط یافته و هنوز مردمان در خواب عجیبی هستند (ترجمه)“

## چگونه ندای حضرتش را اجابت کردند

اکنون حق داریم سؤال کنیم دنیا که مورد چنین عنایت الهی قرار گرفته زحمات شخصی که تمام هستی خود را برای خاطر آن فدا نمود چگونه قدردانی کرد؟ بچه نحو آن وجود مقدس را استقبال و دعوتش را تلقی نمودند؟

در موطن امر مقدس و در میان مردمی که از حیث جهالت محضه و حمیت جاهلیه و ظلم وحشیانه و تعصب فطری و تسلط نامحدود و نفوذ شدید علمای رسوم معروف بوده با غوغائی که در تاریخ شیعه اسلام نظیر نداشت برای اطفاء آن نور الهی قیام و چنان عقوبت و ظلمی وارد آوردند که به شهادت شخص جلیل القدری مانند لرد گُرن چنان شعله غیرت و شهامتی فروزان شد که حتی شعله های آتش اسمیت فیلد<sup>1</sup> با آن مقابلی نمیتوانست بیش از بیست هزار نفس از پیروان شجاع آنرا با سرعتی عجیب بخاک و خون آغشته نمودند - شهدائی که نخواستند برای خاطر شئون فانیه و تامین حیات ناپایدار آئین نوزاد خویش را از دست بدهند.

تهمتهای بی اساس از قبیل انکار عقاید - داشتن افکار سری و هرج و مرج طلبی و تاسیس شریعت ساختگی و فساد اخلاق و حزب بازی و زندقه و طرفداری از احزاب سیاسی که بطلان هر یک از اینها بموجب نصوص دیانت و طرز رفتار پیروان آن ثابت میگردد بر شکنجه های جسمانی که بر آن ستمدگان وارد میامد اضافه گردید باینطریق بر عده کسانیکه ندانسته و یا از روی سؤ نیت به امر آزار می‌رساندند میافزود .

بی اعتنائی کامل رجال عالی رتبه بغض و کینه دائمی که از طرف علمای رسوم دیانت اسلام مشاهده میشد شمت و سخریه مردمانی که امر در میان آنان بوجود آمده بود تحقیر شدیدی که اغلب از سلاطین و امراً نسبت بخطابات صاحب امر نشان دادند تکفیرها و فتواهائی که صادر گردید تهدیدات و احکام حبس و نفی که از طرف حکمفرمایان مربوطه صادر میشد سؤ تعبیراتی که اهل حقد و حسد درباره مبادی و احکام دیانتی در کشورها و در میان مردم دور از موطن

1. نوع شکنجه ئی که در قرن شانزدهم نسبت بکشیشهای مسیحی در شهر اسمیت فیلد انگلستان مجرا شد و چند صد تن کشیشانرا در آن آتش سوزاندند ”مترجم“

مبارک میکردند تمام شاهد رفتار است که نسل خود خواه غافل از خدا و جاهل از نبوات و اندازات و نصائح منزله از طرف انبیاء قبل نسبت بآنحضرت روا داشتند .

ضربات و صدامات و لطماتیکه با این شدت بر پیروان چنین امر عظیم و جلیل القدر و گرانبهائی وارد آمد باز نتوانست شعلهء عداوتی که در قلب ستمکاران افروخته شده بود فرو نشاند و نیز سوء تعبیرات عمدی مغرضانه نسبت بمبادی قیمه و مقصد و مرام و منظور اصلی و موسسات و رشته های فعالیت آن ایادی ظالمین و مفتربائی را که بتمام وسائل برای محو نام و هدم بنیان آن میکوشیدند قلع نساخت آن ایادی که عده بیشمار از بندگان و محبوبان پیگانه را بخاک مذلت افکنده و اینک نیز برای وارد آوردن ضربات سخت و سهمگین بموسسین امر نازنین از آستین بدر آمده.

سید باب که بفرموده حضرت بهاءالله "النقطة الاولى التي تدور حولها ارواح النبين والمرسلين" هستند اولین نفس مبارکی بود که در گرداب بلایائی که حامیانش را مستغرق نموده بود غوطه ور گردید - گرفتاری و حبس ناگهانی در سنه اول و دوره زندگانی کوتاه و شگرف حضرتش و بی احترامی و اهانتی که در شیراز در محضر علما بان حضرت عمدا وارد آمد - نفی و زندان شدید و طولانی در قلاع بعیده در جبال آذربایجان - عدم اعتناء و تحقیر پادشاه و حسادت صدر اعظم که ناشی از جبن و هراس بود - جلسهء استنطاق مستهزئانه که با حضور ولیعهد و اعلم علمای تبریز با کمال دقت مقدمهء وسائل آن تهیه شده بود چوبکاری فظیعی که در نمازخانه شیخ الاسلام تبریز و بدست او انجام گرفت و بالاخره در میدان سربازخانه تبریز بدار آویختن و سینهء مبارک آن جوان را در ملأ عام با حضور جمعیتی سنگدل قریب ده هزار نفر هدف بیش از هفتصد گلوله قرار دادن و باز جسد مشبک را در کنار خندق خارج شهر بطور شرم آوری در معرض تماشای عموم گذاردن این وقایع متوالیه تطورات دورهء رسالت پر حادثه و مصیبت بار کسی است که دوره اش آغاز تکمیل ادوار سالفه و ظهورش تحقق وعود جمیع مظاهر الهیه است.

حضرت اعلی در توقیع مبارک خطاب بمحمد شاه میفرماید :

"قسم بخداوند که اگر بدانی در عرض این چهار سال چهار بر من گذشته است از حزب و جند حضرتت نفس را بنفس نمیرسانی از خشیه الله ... فاه آه قضی ما امضی ... قسم بسید اکبر که اگر بدانی در چه محل ساکن هستم اول کسی که بر من رحم خواهد کرد حضرتت میبود ... در وسط کوهی قلعه ئیست ( ماکو ) ... و اهل آن منحصر است بدو نفر مستحفظ و چهار سگ حال تصور فرما که چه میگردد ... در این جبل فرد مانده ام و بموقفی آمده ام که احدی از اولین مبتلا نشده و احدی هم از مذنبین متحمل نشده "

در کتاب بیان بندای ربوبیت بیان ذیل ناطق :

چقدر محتجب هستید ای خلق که ... بغیر حق او را در جبلی ( ماکو ) ساکن کرده اید که احدی از اهل آن قابل ذکر نیست و در نزد او که در نزد من است غیر یک نفس که از حروف حی کتاب من است نیست و بین یدی او که بین یدی من است در لیل یک مصباح مضئ نیست و حال آنکه بمقاصدی ( مقامات متبرکه ) که بتعدد درجات باو میرسد مصابیح متعدد مشرق و ما علی الارض که از برای او خلق شده بالاً او ملتذذ و از او بقدر یک مصباح محتجب ."

حال ببینیم نسبت بحضرت بهاءالله که بفرموده حضرت باب نطفه ظهور او اقوی است از کل بیان ”چگونه رفتار شد ایا همان کسیکه حضرت اعلی برای او تحمل مصایب کرد و بالاخره در چنان حوادث معجز آسا و عجیب جان خود را فدا نمود“ مدت قریب نیم قرن تحت سلطه دو سلطان جابر و مقتدر شرق و مورد توطئه چنین سازش سیاسی مشترکی که از لحاظ اثرات و طول مدت کمتر در تواریخ ادیان سابقه نظیر نداشته واقع شده آنحضرت در حین غم و اندوه میفرماید :

”ظلم و جور ظالمین کمر مرا خم کرده و موهایم را سفید نموده است چندانکه هرگاه بحضر من آئی از شناختن جمال قدم عاجز مانی زیرا بر اثر ظلم و جفای بیوفایان طراوت سیما از بین رفته و درخشندگی آن زائل شده قسم بخدا که قلب و فواد و اعضای او آب شده است ( ترجمه )“ و در جای دیگر میفرماید :

”اگر با گوش من میشنیدی هر آینه استماع میکردی که چگونه علی ( حضرت باب ) نزد رفیق اعلی بحال من نوحه و ندبه میکند و حضرت محمد در افق اعلی گریه و زاری مینماید و روح ( حضرت مسیح ) در آسمان امر من از آنچه از دست هر عاصی تبه کاری بر این مظلوم وارد آمده است بر سر خود میزند“ ( ترجمه ) و نیز در مقامی دیگر میفرماید :

”در جلوی من افعی غضب دهان گشاده برای بلع من ایستاده و در قفایم شیر غضب کمین کرده و میخواهد مرا پاره پاره نماید و ای محبوب من از فوق از ابرهای مشیت تو است که بارانهای بلایا و رزایا میبارد در حالیکه در تحت نیزه های محنت و بلا افراشته شده و در هر آن حاضر برای جرح جسم و جوارحم میباشد ( ترجمه )“ و نیز میفرماید :

” اگر آنچه بر جمال قدم وارد شده نقل شود سر بیابان نهی و ناله و فغان آغاز نمائی و در حین ندبه بر سر خویش زنی و چون مار گزیده از شدت نیش فریاد بر آری ... بحقیقت خدا هر صبحگاه که سر از فراس برداشتم عسا کر محن و بلایای لاتحصى مشاهده نمودم که بفنای باب هجوم نموده و هر شبانگاه که سر بیالین مینهادم قلب از شدت هموم و آلام و مظالم وارده شرحه شرحه میگشت با هر لقمه نانی که جمال قدم میل مینماید بلای جدیدی توأم و با هر قطره آبی که مینوشید تلخی بدترین مصائب و آلام ممزوج در هر قدمی که بر میدارد لشکر بلایای غیر منتظره پیشاپیش در حرکت و در قفا افواج هموم و عموم روان است ( ترجمه )“

ایا آنحضرت نبود که در اوان شباب بسن بیست و هفت سالگی طوعا مانند یکنفر از پیروان عادی برای اعلای امر حضرت باب قیام فرمود ؟ آیا آنحضرت نبود که نظر به تصدی مقام پیشوائی یک حزب مطرود مظلوم خود و کسان و مایملک و جاه و نام خویش را در معرض خطرات شدید و حملات خونین و نهب و غارت کلی و افترا و شتم دولت و ملت قرار داد؟ آیا حامل چنین وحی الهی نبود که یوم ظهورش را ”کل انبیاء اخبار فرموده“ ( ترجمه ) ”و روح هریک از مرسلین تشنه آن بوده“ ( ترجمه ) ”و در آن خداوند قلوب جمیع انبیاء و مرسل خود را آزموده است“ ( ترجمه ) آیا حامل چنین وحی الهی نبود که بتحریک علمای شیعه و فرمان پادشاهی مجبور شد چهار ماه تمام با پست ترین مجرمین در زیر ثقل فادح سلاسل و اغلال هوای منتن سیاه چال پر از حشرات طهران را استنشاق نماید ؟ همان محلیکه بفرموده حضرتش به نحوی اسرار آمیز مبدل بحل نزول سروش غیبی گردید .

در لوح ابن ذئب میفرماید :



”ما را بردند و چهار شهر در مقامیکه شبه و مثل نداشت مقرر معین نمودند اما سخن که محل مظلوم و مظلومان بود فی الحقیقه دخمه تنگ تاریک از آن افضل بود ... اما محل تاریک و معاشر قریب صد و پنجاه نفس از سارقین اموال و قاطعین طرق بود مع این جمعیت محل منفذ نداشت جز طریقی که وارد شدیم اقلام از وصفش عاجز و روائع منته اش خارج از بیان و آن جمع اکثری بلباس و فراش الله یعلم ما ورد علینا فی ذاک المقام الاتین الا ظلم“

دکتر ج ۱۰. اسلنت مینویسد :

حضرت عبداله‌ا وضع تشرف خویش را بحضور مبارک در زندان که یومی از ایام پس از تحصیل اجازه واقع شد و بزیارت والد محبوبشان هنگامیکه برای تنفس روزانه بیرون تشریف آورده بودند فائز گشتند چنین بیان میفرمایند جسم مبارک در نهایت ضعف و بکلی تغییر کرده بود صحت بقسمی منحرف که قادر بر مشی نبودند محاسن مبارک نامرتب و شعرات پریشان از گردن مبارک اثر فشار سلاسل و اغلال نمایان و هیکل مبارک از ثقل غل و زنجیر منحنی و ناتوان نبیل در تاریخ خود مینویسد که سه شبانه روز هیچگونه اکل و شرب بحضرت بهاءالله داده نشد راحتی و خواب هر دو غیر میسور محل پر از حشرات و عفونت آنخل تاریک کافی بود روحیه کسانی را که محکوم بتحمل شدائد آن بودند از بین ببرد شدت مصائب وارده بجدی بود که آثار آن ظلم و شقاوت در تمام مدت حیات بر بدن آنحضرت باقی بود.

حال ببینیم مصیبت های دیگری که قبل و بلافاصله بعد از این حادثه وحشتناک بر آن حضرت وارد آمد چگونه بود؟ و از جمله حبس در خانه یکی از کدخداهای طهران سنگسار کردن آنحضرت در نزدیکی قریه نیالا که بطرزی وحشیانه بدست جماعتی خشمگین انجام گرفت حبس و گرفتاری از طرف مامورین قشون پادشاهی در مازندران چوبکاری آنحضرت در آمل بفتوای سادات و مجتهدین و در حضور ایشان در حینیکه حضرت بهاءالله از طرف مامورین حکومت به آنان تسلیم گردیده بودند سب و لعن اراذل و اوباش در عقب آنحضرت بهتان عجیبی که پس از واقعه سوء قصد بناصرالدین شاه خانواده سلطنتی و درباریان و مردم بانحضرت وارد آورده اند و اهانت و هتک حرمت حضرت و افتراء و استهزاء پس از دستگیری حضرتشان از طرف مصادر امور و بردن از نیاوران ”سر برهنه و پای پیاده با زنجیر“ در آفتاب سوزان تابستان بسياه چال طهران و حرص و ولع مامورین تبه کار هنگام غارت خانه ایشان و تالان و تاراج تمام مکتب و دارائیشان صدور فرمان ظالمانه ئی که میان ایشان و دسته کوچک تابعان پریشان و بیسرپرست حضرت باب جدائی انداخت و حضرتشان را از اقارب و دوستان دور ساخت و در بجنوبه زمستان مسلوب المال و مهتوک الشان بعراق عرب تبعید نمود.

این مصائب متوالی که با این سرعت حیرت آور در نتیجه حملات عمدی و تمهیدات دربار سلطنتی و علمای مذهبی و دولت و ملت وارد میامد هر چند شدید بود ولی با اینحال دیباچه اسارت و سرگونی طولانی گردید که فرمان پادشاه رسماً آنرا آغاز نمود این اسارت که بیش از چهل سال بطول انجامید متتابعاً آن وجود مبارک را بعراق و سلیمانیه و اسلامبول و ادرنه و بالاخره زندان عکا کشانید تا اینکه صعود آنحضرت در سن متجاوز از هفتاد سالگی نفی و سرگونی را که از حیث کیفیت و طول مدت و تنوع و شدت متاعب وارده در تاریخ ظهورات سابقه نظیر نداشته پایان بخشید. در اینجا بشرح و تفصیل حوادث متفرقه ئی که تاریخ تاثر انگیز آن سنین تیره ساخته احتیاجی نیست و نیز بشرح احوال و اعمال عامه مردم و زمامداران امور و علمای دینی که در تشدید این وقایع شرکت داشته و مناظر هولناکی بوجود آورده اند که بزرگترین داستان عجیب که تاریخ روحانی عالم را تشکیل میدهند احتیاجی نیست.

## مناظر برجسته این فاجعه شگفت آور

شمردن بعضی وقایع برجسته این فاجعه شگفت آور برای خواننده این صفحات که مطلع بر تاریخ امر باشد کافی است تا سوانحی را که برای امر پیش آمده و دنیا با چنان برودت و عدم اعتنای حیرت آور بان ناظر بوده بخاطر آورد انزوای اجباری و ناگهانی حضرت بهاءالله در کوههای سلیمانیه و نتایج حزن آوری که از این دو سال گوشه گیری بوجود آمد - تحریکات متوالی که علمای شیعه در نجف و کربلا با مشارکت دائمی همقطاران خود در ایران پیا میگردند تشدید اقدامات ظالمانه سلطان عبدالعزیز که منجر بعصیان چند تن از معاریف جماعت تبعید شدگان گردید - اجرای دستور دیگری از همان سلطان جابر راجع بتبعید هیکل مبارک به ابعد و اخر ببلاد که بالتیجه چنان یاسی در بین آن جمع تولید کرد که دو نفر از آنها به دست خویش جان خود را فدا نمودند - مراقبت بدون وقفه که پس از ورود بعکا از طرف - مامورین بدخواه دولتی نسبت بانها مرعی میشد و حبس غیر قابل تحمل در قشله آنشهر که دو سال طول کشید - مجالس استنطاقی که پاشای عثمانی بعدا برای زندانی خود در مرکز حکومت فراهم آورد - مسجون هشت سال تمام در بیت کوچکی که در وسط هوای ناسازگار آن شهر واقع و تنها تفریح آن حضرت مشی در آن اطاق تنگ بود - اینها و نظیر اینگونه مصائب از طرفی ثابت میکند چه نوع بلایا و رزایی بر آن وجود مقدس وارد آمده و از طرف دیگر نشان میدهد صاحبان قدرت چگونه بعضی نسبت بانحضرت بدرفتاری پیشه ساخته و بعضی دیگر از روی اراده و میل از مساعدت و کمک خودداری کردند.

بنا براین تعجبی ندارد از قلم کسی که با اینهمه صبر و شکیبائی تحمل این متاعب فرموده این کلمات صادر شده باشد:

”رب ما یری و ما لا یری اینک برای جمیع بندگان ظهور نموده و وجود مبارکش بچنان زحمت و مصیبتی مبتلا گشته که اگر تمام دریاهاى عالم از آنچه مشهود و غیر مشهود است مرکب و تمام کائنات قلم گردد و تمام کسانیکه در روی زمین و آسمانند کاتب شوند بطور قطع و یقین از عهده شرح برنیایند ( ترجمه ) “ ” انی فی اکثر ایامی کنت کعبد یکون جالسا تحت سیف علق بشعرة واحدة و لم یدر متی ینزل اینزل فی الحین او بعد حین از ناس این زمان جز زخم سنان ندیده ام و غیر سم قاتل چیزی نچشیده ام - هنوز اثر حدید بر گردن باقی است و هنوز علائم جفا از بدن ظاهر“

بسلطین مسیحی خطاب میفرماید :

”یا ایها الملوک قد قضت عشرین من السنین و کما فی کل یوم منها فی بلاء جدید و ورد علینا ما لا ورد علی احد قبلنا ان اتم من السامعین بحیث قتلونا و سفکوا دمائنا و اخذوا اموالنا و هتکوا حرمتنا و اتم سمعتم اکثرها و ما کنتم من المانعین بعد الذی ینبغی لکم بان تمنعوا الظالم عن ظلمه و تحکموا بین الناس بالعدل لیظهر عدالتکم بین الخلائق اجمعین“

اکنون میتوان سوال نمود کدام پادشاه بود که پس از طلوع این ظهور مهیمن خواه در شرق و خواه در غرب عالم موفق شد صدای خود را در ستایش این ظهور اعظم و یا بر علیه آنانکه نسبت باو آزار و اذیت روا میداشتند بلند نماید؟ کدام ملت بود که در طی این اسارت طولانی برای جلوگیری از این امواج مصائب قیام نمود؟ کدام سلطان باستانی ملکه ئی که در افق جلال میدرخشید ندای مهیج حضرت بهاءالله را اجابت کرد؟ کدام یک از اعظم روی زمین نسبت باین امر نوزاد الهی با تصدیق و تأیید خود خواست کمک نماید؟ کدامیک از جماعات و احزاب و نژادها و شعب و طبقات مختلفه



و تابعان افکار متفاوت به لازم دانستند که نظر خود را بسوی نور تابان این امر متوجه ساخته و یا باصول بدیعه آن بدقت نگریسته و در روش اسرار آمیز آن تعمق کرده و رسالت گرانمای آنرا قدر دانسته و قدرت حیات بخشیده آن را بشناسند و بحقیقت نجات دهنده آن گرویده و مبادی اصلی آنرا اعلان نمایند کدام یک از رجال معروف بدانش و عرفان جهان میتوانند بحقیقت ادعا کنند که پس از گذشتن قریب یک قرن توانسته است بیطرفانه بحقیقت امر او پی برده و بیغرضانه دعوتش را مورد دقت قرار داده و بقدر کفایت زحمت کشیده و معارف او را غور کرده و سعی بلیغ نموده باشد که حقایق را از تصورات تمیز دهد و بالاخره انطور که شایسته است نسبت بامر مبارکش نظری اتخاذ کرده باشد؟ بجا هستند آن پیشروان علوم و فنون - بغیر از چند مورد استثنائی - که برای دفاع یا ستایش از امریکه موهبت گرانمای عالم بوده و آزار و اذیت بی پایان بر آن وارد آمده و برای دنیای عذاب کشیده و درمانده نوید آینده ئی درخشان در بر دارد یک کلمه موافق بر زبان رانده باشد؟

بر امواج محن و رزایی که بر حضرت اعلی وارد آمده و بر امطار مصائب طولانی که بر حضرت بهاءالله باریده و همچنین بر اندازاتی که مبشر و مؤسس امر بهائی اعلان فرموده باید بلایائی که در مدت هفتاد سال حضرت عبدالهآ تحمل فرموده و همچنین نصائح و وصایائی که در آخرین ایام حیات خود درباره خطرات دائم التزیدیکه جامعه بشریت را تهدید میکند اضافه نموده آنحضرت که در همان اوان تولد امر حضرت اعلی متولد گردید با آتش اذیت و آزاری که امر نوزاد او را احاطه کرده بود تعمید یافت و در سن هشت سالگی شاهد و ناظر انقلابات سختی گردید که امری را که پدر بزرگوارش پیروی میکرد از ریشه تکان داد و در اهانات و خطرات و مشقات حاصله از سرگونیهای متوالی از موطن اصلی بکشورهای بعیده شریک پدر خویش بود و پی از ورود بعکا در یک اطاق تاریک گرفتار و مجبور گردید بار حقارت حبس و اسارت را بر خود هموار نماید اول در دوره حکومت سلطان عبد الحمید و پس از آن در زمان حکومت استبدادی و نظامی جمال پاشای ظنین و خونخوار مورد استنطاقهای پیاپی و هدف حملات و لطمات دائمی قرار گرفته و بالاخره مقدر چنان بود که آن مرکز و محور عهد و میثاق بی نظیر حضرت بهاءالله و مثل اعلای تعالیمش هم از دست امرای جابر و علمای دین و دول و ملل آن جام مصائبی که حضرت باب و حضرت بهاءالله و گروه بسیاری از پیروانشان نوشیدند بچشند.

نفوسیکه برای ترویج امر جمال مبارک در اقطار غربیه میکوشند بخوبی با اندازاتی که حضرت عبدالهآ کتب و شفاه در الواح و نطقهای بیشمار در دوره حبس طولانی و در طی مسافرت های بعیده بقاره اروپا و امریکا فرموده آشنا میباشند چه بسا اوقات آنحضرت با کمال اشتیاق از اولیای امور و عامه مردم دعوت فرموده که بیغرضانه اصول و تعالیم منزله از طرف پدر بزرگوارش را مورد دقت و تمعن قرار دهند با چه دقت و تاکید اصول دینانی را که مشغول ترویج آن بود تشریح و مبادی اساسیه آنرا توضیح و علائم مشخصه آنرا تعیین میفرمود و اصول فلاح و نجات آنرا اعلان مینمود با چه تاکید هرج و مرج تهدید کننده و انقلابات و نائره اختلافات عمومی که فقط در سالیان اخیر عمر شریفش قوت میگرفت و معنای تصادم را بر جامعه بشری نشان میداد پیشگوئی میفرمود . آنحضرت در آلام و محن و تاثرات قلبیه وارده بر حضرت باب و حضرت بهاءالله شریک و سهم گردیده و نتیجه و ثمری که بدست آورد بهیچوجه با مساعی جمیله شدیده دائمه آنحضرت تناسب نداشت اولین اضطرابات بلیه عظمی و جهانسوزی که برای جامعه انسانی غافل از خدا پیش آمد متحمل گردیده با تاثرات سانخوردگی و چشمانی تار و غبار آلود از طوفان دائم التزاید بس غافل از امر پدر بزرگوارش و قلبی بریان و خونین از سر نوشت محتوم فرزندان لجوج خدا عاقبت هیکل مقدسش در زیر ثقل مصائب

و متاعب از بین رفت مصائبیکه ظالمین برای وارد ساختن آن بر آنحضرت و دو وجود مقدس قبل از ایشان عنقریب به حساب کشیده و بجزای خویش خواهند رسید.

در حینی که بلایا و رزایا از هر جهت احاطه کرده بود چنین فرمود:

”یا ربی الاهی روز صعود مرا بسوی خود و وفودم را بعتبه علیایت نزدیک گردان تا از ظلمت ظلم و جفائیکه مرا احاطه نموده رهائی یافته و در قرب رضوان قدست مقرر گزینم ای اله من مرا در ظل رحمت کبرایت مسکن و ماوی بخش (ترجمه) “ در لوح منیعی که در آخرین هفته حیاتش نازل شده چنین فرموده است:

”یا بهأ الاهی از جهان و جهانیان گذشتم و از بیوفایان دلشکسته گشتم و در قفس این جهان چون مرغ هراسان بال و پر میزنم و هر روز ارزوی پرواز بملکوت میکنم یا بهأ الاهی مرا جام فدا بنوشان و نجات بخش و از این بلایا و محن و صدمات و مشقت آزاد کن“

یاران عزیز افسوس و هزاران افسوس که چنین امر عظیم غیر قابل قیاس و چنین ظهور گرانبها و توانا و پاکی بدست چنین نسل بی بصیرت و بخودی گرفتار گردید و چنان رفتار فظیعی نسبت باو روا داشتند حضرت بهاءالله خود چنین شهادت داده:

”ای بندگان تالله الحق آن بحر اعظم لجی و موج بس نزدیک و قریب است بلکه اقرب از حبل ورید بانی بان فیض صمدانی و فضل سبحانی و جود رحمانی و کرم عز ابهائی واصل شوید و فائز گردید.“

## دنیای معرض از حق

پس از یکصد سال تحول و انقلاب اکنون ببینیم اگر کسی در اوضاع بین المللی با مراجعه بسنوات اولیه تاریخ بهائی مطالعه کند چه خواهد فهمید؟ دنیائی خواهد دید که از احتضار سیستم های مختلفه و نژادهای متباغضه و ملل متخاصمه بتشنج مبتلا گشته و در دام خرافات و اوهام گرفتار آمده و بیش از پیش از یگانه مدبر سرنوشت های خود روگردان شده روز بروز در دریای خونریزی عمومی فروتر رفته و در نتیجه غفلت و ایداً و اذیتی که نسبت بیگانه نجات دهنده خود روا داشته در سقوط خود تسریع مینماید - دیانتی خواهد دید که هر چند هنوز مطرود است ولی از صدف خود بیرون آمده و از ظلمت یک قرن تعدی و اجحاف سر برآورده و با علائم قهر و غضب الهی مصادف شده و گوئی مقدر چنانست که بر روی خرابه های مدنیت محکوم بزوال اساس آن بنیاد گردد.

”دنیائی که از حیث روحانیات فقیر است و از جهت اخلاقیات ورشکست شده و از حیث سیاست متلاشی گردیده و در قسمت اجتماعی متشنج شده و از لحاظ اقتصادی امور آن فلج گردیده و از سوزش سیاط غضب الهی بخود پیچیده و اعضاء و جوارح آن خون آلود و از هم گسیخته است . دیانتی که ندایش اجابت نگردیده و دعاویش مورد انکار واقع شده و اندازاتش بی اهمیت تلقی گردیده پیروانش فوج فوج از دم شمشیر گذشته و اصول و مبادیش مورد تهمت و افتراء واقع شده و خطاباتش بروسای ممالک با بی اعتنائی تلقی گردیده و مبشرش جام شهادت نوشیده و مظهر ظهورش در

یک دریای متلاطم ابتلائات بی نظیر غوطه ور شده و مبین آیتش در زیر باریک عمر آلام و احزان بدرود زندگانی گفته است . دنیائی که تعادل خود را از دست داده و آتش فروزان دیانت در آن بحال خاموشی افتاده و قوای تعصبات ملی و نژادی غاصب حقوق و مزایائی که مختص بخدا است گردیده ( دنیائی که در آن عشق بمادیات که نتیجه مستقیم بیدینی است غلبه یافته و چهرهء زشت خود را نشان میدهد و در آن ”شوکت سلطنت“ منفور و کسانیکه علائم و مشخصات آنرا زیب پیکر خویش قرار داده غالباً از سریر سلطنت سرنگون شده اند و در آن تشکیلات مقتدره اسلامی و بنسبت کمتر تشکیلات مذهبی مسیحی از رونق و اعتبار افتاده و زهر تعصبات و فساد در اعضا و جوارح حیاتی جامعه متلاشی وارد گردیده است . دیانتی که نسبت بمؤسسات آن یعنی نمونه و تاج افتخار قرن آیندهء دنیا بی اعتنائی شده و در برخی موارد پایمال و قلع و قمع گردیده مبادی آن مورد تمسخر قرار گرفته و بعضاً ممنوع و موقوف مانده نظم ساطعش یعنی تنها ملاذ مدنیت محکوم بزوال مورد انکار و اعتراض واقع گردیده ام المعبدش را ضبط و غصب نموده و بیت اعظمش که مقبل عالم است ( بر اثر یک قضاوت مغرضانه ) بشهادت بزرگترین محاکم دنیا بدست دشمنان عنود تحویل و بهتک حرمت آن بیت شریف اقدام شده است.

ما در قرن زنده گانی میکنیم که اگر بخواهیم بطور صحیح آنرا توصیف کنیم قرن است که در آن آثار دو سانحهء عظیم دیده میشود.

سانحهء اول سكرات موت نظمی را نشان میدهد که فرسوده و غافل از خدا شده و با لجاجت تمام با وجود علائم و اشارات یک ظهور صد ساله نخواستہ است وضعیت خود را با دستورات و مبادی آن دیانت آسمانی وفق دهد . سانحهء دوم درد زه نظم جدیدی را اعلام میدارد که ملکوتی و متضمن نجات و فلاح عالم است و بطور قطع جایگزین نظم اول و در تشکیلات اداری آن نطفه مدینتی بییمثیل و عالمگیر نمایان است که بطور غیرمرئی در حال رشد و بلوغ میباشد - اولی منطوی و در ظلم و خونریزی و ویرانی مضمحل میگردد و دیگری منظرهء عدالت و وحدت و صلح و معارفی بروی ما میگذارد که در هیچ عصری نظیر آن دیده نشده است . اولی قوای خود را بمصرف رسانیده و سقیم و عقیم بودن خود را ثابت نموده و فرصت خود را بخوی غیر قابل جبران از دست داده و با سرعت تمام بطرف زوال و ویرانی میگراید و دومی نیرومند و شکست ناپذیر زنجیرهای خود را گسسته و محقق میسازد که یگانه پناهگاهی است که عالم انسانیت رنج کشیده هر گاه از آلودگیهای خود پاک شود میتواند بوسیلهء آن بمقامی که برای آن مقدر است نائل گردد حضرت بهاءالله پیش گوئی میفرماید.

”بزودی نظم کنونی جهان برچیده شده و نظم بدیع الهی جایگزین آن خواهد شد“ ( ترجمه ) و نیز میفرماید:

”لعمری سوف نطوی الدنيا و ما فیها و نبسط بساطا آخر“ ”فسوف یظهر الله قوما یدکرون ایا منا و کل ما ورد علینا و یطلبون حقنا عن الدین هم ظلهونا بغیر جرم و لا ذنب مبین“

یاران عزیز در مقابل محن و بلا یائی که بآئین حضرت بهاءالله وارد گشته مسئولیت عظیم و حتمی متوجه کسانی است که زمام اقتدارات کشوری و دیانتی را عهده دار بوده اند سلاطین ارض و روسا ادیان هر دو باید ثقل این مسئولیت سهمگین را بعده بگیرند . حضرت بهاءالله در این خصوص چنین شهادت داده:

”جمع عالمند که کل ملوک معرض و جمیع ادیان مخالف“ و نیز میفرماید:

”لم یزل صاحبان حکم ظاهر ناس را از توجه بشطر احدیه منع نموده اند و اجتماع عباد را بر بحر اعظم دوست نداشته اند چه که این اجتماع را سبب و علت تفریق اسباب سلطنت دانسته و میدانند“ و نیز مرقوم فرموده:

”سلاطین مانند علما و امرا چنین تشخیص دادند که در شناسائی من فایده ئی برای آنان متصور نیست با وجود اینکه مقصود من مصرحا در کتب و الواح الهی نازل شده و آن حق یگانه نیز با صدای بلند ندا فرموده که این ظهور اعظم از برای ترقی عالم و تعالی امم ظاهر شده است (ترجمه)“

در دلائل سبعة حضرت اعلی راجع بهفت پادشاه مقتدر یوم خود چنین میفرماید:

”احدی از آنها مطلع نشده و اگر شنیده مقبل نگشته (باب) چه بسا که باین آرزو هم از این عالم برود و درک نکند ظهور حق را مثل ملوکی که در انجیل بودند و تمنای ظهور رسول الله را مینمودند و درک نمودند بین چقدر مصارف میکنند و یکنفر را موکل از برای ابلاغ ظهور حق بایشان در ممالک خود قرار نمیدهند که بانچه از برای آن خلق شده اند موفق گردند و حال آنکه کل همت ایشان بوده و هست که عملی نمایند که ذکر ایشان بماند“.

بعلاوه حضرت اعلی در همان رساله در علت عدم اقبال علمای مسیحی و عدم معرفت آنان بحقیقت رسالت حضرت محمد این بیان لائح را فرموده است:

”تقصیر بر علمای آنهاست که اگر ایمان میاوردند سائر خلق ایمان میاوردند حال نظر کن که علمای نصاری عالم شدند از برای آنکه امت عیسی را نجات دهند و حال آنکه خود سبب شدند که خلق را ممنوع نمودند از ایمان و حقیقت“.

## مخاطبین پیام الهی

نباید فراموش کرد که سلاطین ارض و روسای ادیان مقدم بر جمیع طبقات دیگر بطور مستقیم مخاطب بیانات حضرت باب و حضرت بهاء الله واقع شده اند. آنها بودند که مخصوصا در الواح متعدد و تاریخی مورد خطاب قرار گرفته و از آنها دعوت شد که ندای الهی را اجابت کنند و همچنین نصایح و انذارات و دعوات دو مظهر مقدس ستمدیده اش با لحنی صریح و محیمن بانها ابلاغ گردید. آنها بودند که در هنگام طلوع امر و پس از آنکه آئین الهی اعلان گردید غالبا اختیارات مطلقه و کامله کشوری و مذهبی را نسبت برعایا و تابعین خود در دست داشتند. آنها بودند که خواه بعلت تجتر و جلال سلطنتی که هنوز کاملا بقیود قوانین مشروطیت محدود نشده بود و خواه بجهت تحصن در حصن اقتدارات دینی که علی الظاهر مصون بوده مسئولیت نهائی صدمات وارده از طرف آنهائیکه مستقیما در تحت حکم قله و نفوذشان بوده بعهدہ آنان بود. در اینخصوص مبالغه نخواهد بود اگر بگوئیم که در اغلب کشورهای دو قاره اروپا و آسیا استبداد از یکطرف و اطاعت و انقیاد نسبت بعلمای مذهبی از طرف دیگر دو صفت بر جسته حیات سیاسی و مذهبی عامه مردم را تشکیل میداد. مردم تحت تسلط و رقیت قرار گرفته و آنقدر آزادی نداشتند که بتوانند دعوی و مقام آئینی که بانها ابلاغ شده بشناسند و یا بدون قید حقیقتش را دریابند.

در اینصورت تعجبی نیست اگر موسس دیانت بهائی و مبشر آن بمقدار کمتر باعظم حکم فرمایان دنیا و پیشوایان ادیان با کمال اقتدار پیام خود را ابلاغ فرمایند و آنها را مخاطبین الواح منیعه خود قرار داده و با لحنی صریح و موکد بتوجه بامر خود دعوت کند. و نیز تعجبی ندارد هرگاه آنها زحمت را بخود هموار کرده حقائق ظهورات خود را بنظر آنها رسانیده و آلام و محن وارده بر خود را بتفصیل برای آنها شرح و بسط داده باشند. باز تعجبی نیست اگر با کمال تاکید قدر فرصتی را که در دست حکمفرمایان و پیشوایان بوده بانها تذکر داده و با بیاناتی انداز آمیز مسئولیتهای شدیدی که رد کردن پیام الهی در بر دارد بانها گوشزد فرموده و چون در مقام اعراض و انکار بر آمدند آنها را بعواقب شومی که این کفران در پیش دارد متنبه فرموده اند و باز شگفتی ندارد اگر کسیکه سلطان سلاطین و قائم مقام نفس خداوند است وقتی متروک و موهون و مظلوم واقع شود این پیشگوئی تحقیر آمیز خطر را بفرماید:

”از دو طایفه عزت بر داشته شد امرأ و علماً“

اما سلاطین و پادشاهانی که نه تنها مظهر حشمت و سلطنت ظاهری بودند بلکه غالباً بر توده اتباع خود تسلط مطلقه داشتند ارتباط آنها با امر حضرت بهاءالله یکی از روشن ترین داستانهای تاریخ دوره اولیه شہامت و دوره دوم تشکیلاتی دیانت بهائی را بوجود میآورد. ندای ملکوتی که آنهمه تاجداران اروپا و آسیا را شامل گردید مضمون و لحن پیامهایش که سلاطین را با سرچشمه وحی الهی ارتباط مستقیم داد - نوع عکس العمل آنها در مقابل این تصادم مهیب و نتایج حاصله از آن که امروز هم مشاهده میشود اینها قسمتهای عمده موضوعی است که اینک نمیتوانم کاملاً آنرا بیان کنم و مورخین آینده بهائی بنحو شایسته و کامل بیان خواهند نمود امپراطور فرانسه ناپلئون سوم که مقتدرترین پادشاهان آنروزه قاره اروپا پاپ پی<sup>2</sup> نهم اعظم رئیس بزرگترین شعب دیانت مسیحی و حامل عصای قدرت صوری و معنوی الکساندر دوم تزار مقتدر امپراطوری وسیع روسیه - ملکه مشهور ویکتوریا که قلمرو سلطنتش بزرگترین محیط سیاسی دنیا بودند - ویلهلم اول پادشاه پروس که بتازگی بتخت سلطنت دول متحده آلمان نشسته و بر ناپلئون سوم غالب آمده بود - فرانسوا ژوزف امپراطور مستبد اتریش و هنگری و وارث امپراطوری مقدس و معروف روم - عبدالعزیز جابر که قوای مجتمعه سلطنت و خلافت در دست او بود - ناصرالدین شاه مشهور پادشاه مستبد ایران و مقتدرترین فرمانروای عالم تشیع و خلاصه آنکه اغلب اولوالامر و صاحبان سلطنت و اقتدار آنروز یکی بعد دیگری محل توجه مخصوص حضرت بهاءالله واقع شده و کم و بیش مورد خطابات و اندازات آن حضرت واقع گردیدند.

ولی باید بخاطر داشت که حضرت بهاءالله ابلاغ آئین خود را ببعضی سلاطین که حیظه اقتدار و قلمرو حکمفرمائی آنان وسیع بوده منحصر نساخته بلکه در موقعیکه کوب ظهور مبارکش طالع میشد و در هنگامیکه در مجاورت قصر سلطنتی دشمن لدودش محبوس و در دست او اسیر بود جمیع سلاطین روی زمین را جمعا مخاطب قلم اعلی قرار داده و ایشانرا دعوت و انداز فرمود. در یک لوح تاریخی موسوم بسوره ملوک که در آن شخص سلطان و وزرایش و همچنین سلاطین عالم مسیحی و سفرای کبار فرانسه و ایران در باب عالی و پیشوایان و علمای دینی اسلام در اسلامبول و فضلا و ساکنین آنشهر و اهالی آن و ملت ایران و بالاخره فلاسفه جهان مخصوصا مورد خطاب و نصیحت قرار گرفته اند. بجمیع سلاطین شرق و غرب این کلمات منیعه را خطاب فرموده:



## الواح ملوك

”يا ملوك الارض اسمعوا نداء الله من هذا الشجرة المثمرة المرفوعة التي نبتت على ارض كثيب الحمرا بيرة القدس و تغن بانه لا اله الا هو العزيز المقتدر الحكيم ... اتقوا الله يا معشر الملوك و لا تحرموا انفسكم عن هذا الفضل الاكبر فالفوا ما في ايديكم فتمسكوا بعروة الله العلي العظيم و توجهوا بقلوبكم الى وجه الله ثم اتركوا ما امركم به هويكم و لا تكونون من الخاسرين ان يا عبد فاذا ذكر لهم نبأ على ( حضرت باب ) اذ جاءهم بالحق و معه كتاب عز حكيم و في يديه حجة من الله و برهانه و دلائل قدس كريم و انتم يا ايها الملوك ما تذكرتم بذكر الله في ايامه و ما اهتديتم بانوار التي ظهرت و لاحت عن افق سماء منير و ما تجسستم في امره بعد الذي كان هذا خير لكم عما تطلع الشمس عليها ان انتم من العالمين و كنتم في غفلة عن ذلك الى ان افتوا عليه علماً العجم و قتلوه بالظلم هؤلاء الظالمين و استترق روحه الى الله و بكت من هذا الظلم عيون اهل الفردوس ثم ملائكة المقربين اياكم ان لا تفعلوا من بعد كما غفلتم من قبل فارجعوا الى الله بارئكم و لا تكونون من الغافلين ... قد ظهر الوجه عن خلف الحجاب و استنار منه كل من في السموات و الارضين و انتم ما توجهتم اليه بعد الذي خلقتم له يا معشر السلاطين اذا اتبعوا قولى ثم اسمعوه بقلوبكم و لا تكونون من المعرضين لان افتخاركم لم يكن في سلطنتكم بل بقربكم الى الله و اتباعكم امره فيما نزل على الواح قدس حفيظ ولو ان واحدا منكم يحكم على الارض كلها و كلها فيها و عليها من بحرها و برها و جبلها و سهلها و لن يذكر عند الله ما ينفعه شئ من ذلك ان انتم من العارفين ... اذا قوموا برجل الاستقامة و تداركوا مافات عنكم ثم اقبلوا الى ساحة القدس في شاطئ بحر عظيم ليظهر لكم لثالى العلم و الحكمة التي كنزها الله في صدف صدر منير ... اياكم ان لا تمنعوا عن قلوبكم نسمة الله التي بها تحيى قلوب المقبلين“

”اتقوا الله يا ايها الملوك و لا تتجاوزا عن حدود الله ثم اتبعوا بما امرتم به في الكتاب و لا تكونون من المتجاوزين اياكم ان لا تظلموا على احد قدر خردل و اسلكوا سبيل العدل و انه لسبيل مستقيم ثم اصلحوا ذات بينكم و قللوا في العساكر ليقبل مصارفكم و تكونون من المستريحين و ان ترتفعوا الاختلاف بينكم لن تحتاجوا الى كثرة الجيوش الاعلى قدر الذى تحرسون بها بلدانكم و ممالككم اتقوا الله و لا تسرفوا في شئ و لا تكونون من المسرفين و علمنا بانكم تزدادون مصارفكم في كل يوم و تحملونها على الرعية و هذا فوق طاقتهم و ان هذا لظلم عظيم“

”اعدلوا يا ايها الملوك بين الناس و كونوا مظاهر العدل في الارض و هذا ينبغي لكم و يليق لشانكم لو انتم من المنصفين اياكم ان لا تظلموا على الذينهم هاجروا اليكم و دخلوا في ظلكم اتقوا الله و كونوا من المتقين و لا تلبثوا بقدرتكم و عساكركم و خزائنكم فاطمئنوا بالله بارئكم ثم استنصروا به في اموركم و ما النصر الا من عنده ينصر من يشأ بجنود السموات و الارضين ثم اعلوها بان الفقر امانات الله بينكم اياكم ان لا تخانوا في اماناته و لا تظلموهم و لا تكونون من الخائنين ستسئلون عن امانته في يوم الذى تنصب فيه ميزان العدل و يعطى كل ذي حق حقه و يوزن فيه كل الاعمال من كل غنى و فقير و ان لن تستنصخوا بما انصحناكم في هذا الكتاب بلسان بدع مبين ياخذكم العذاب من كل الجهات و ياتيكم الله بعد له اذا لا تقدرون ان تقوموا معه و تكونون من العاجزين فارحموا على انفسكم و انفس العباد ثم احكموا بينهم بما حكم الله في لوح قدس منيع الذى قدر فيه مقادير كل شئ و فصل فيه من كل شئ تفصيلا و ذكرى لعباده الموقنين ثم استبصروا في امرنا و تبينوا فيما ورد علينا ثم احكموا بيننا و بين اعدائنا بالعدل و كونوا من العادلين و ان لن تمنعوا الظالم عن ظلمه و لن تاخذوا حق المظلوم فباى شئ تفتخرون بين العباد و تكونون من المفتخرين اياكم افتخاركم بان تاكلوا و تشربوا و تجتمعوا الزخارف في خزائنكم او التزين باحجار الحمر و الصفرا و لولو بيض ثمين و لو كان الافتخار بهذه الاشياء الفانية فينبغى للتراب بان يفتخر عليكم لانه يبذل و



ينفق عليكم كل ذلك من مقدر قدير و قدر الله كل ذلك في بطنه و يخرج لكم من فضله اذا فانظروا في شانكم و ما تفتخرون به ان انتم من الناظرين لا فو الذى فى قبضة جبروت الممكات لم يكن الفخر لكم الا بان تتبعوا سنن الله فى انفسكم و لا تدعوا احكام الله بينكم مهجورا و تكونن من الراشدين“ و نيز ميفرمايد:

”يا ايها الملوک قد قضت عشرين من السنين و کنا فى کل يوم منها فى بلاء جديد و ورد علينا ما لا ورد على احد قبلنا ان انتم من السامعين بحيث قتلونا و سفکوا دماءنا و اخذوا اموالنا و هتکوا حرمتنا و انتم سمعتم اکثرها و ما کنتم من المانعين بعد الذى ينبغى لكم بان تمنعوا الظالم عن ظلمه و تحکموا بين الناس بالعدل ليظهر عدالتکم بين الاخلاقی اجمعين“

”ان الله قد اودع زمام الخلق بايدیکم لتحکموا بينهم بالحق و تاخذوا حق المظلوم عن هؤلاء الظالمين و ان لن تفعلوا بما امرتم فى کتاب الله لن يذكر اسمائکم عنده بالعدل و ان هذا لغبن عظيم اتاخذون حکم انفسکم و تدعون حکم الله العلى التعالى القادر القدير دعوا ما عندکم و خذوا ما امرکم الله به ثم ابتغوا الفضل من عنده و ان هذا لسبيل مستقيم . ثم التفتوا الينا و بما مستنا الباساً و الضراً و لا تغفلوا عنا فى اقل من ان ثم احکموا بيننا و بين اعدائنا بالعدل و ان هذا لخیر مبين کذلك نقص عليكم من قصصنا و بما قضى علينا لتکشفوا عنا السوء فن شأ فليکشف و من لم يشأ ان ربى لخیر ناصر و معين“

”ان يا عبد ذکر العباد بما القيناک و لا تخف من احد و لا تکن من الممترين فسوف يرفع الله امره و بعلو برهانه بين السموات و الارضين فتوکل فى کل الامور على ربک و توجه اليه ثم اعرض عن المنکرين فاکف بالله ربک ناصرا و معين انا کتبنا على نفسنا نصرک فى الملک و ارتفاع امرنا و لو لن يتوجه اليک احد من السلاطين“

در کتاب اقدس آن خزينه گرانبائی که همواره حاوی لامع ترين تجليات روح حضرت بهاءالله و دستور نظم جهانى و گنجينه احکام و مبشر عهد و پيمان الهى و محور آثار منيعه آنحضرت و حامل اعظم وصايا و نصايح و جامعترين بيانات و شديدترين نبوات است در بحبوحهء بلايا و رزايا و در موقعی که تمام سلاطين ارض قطعا از او روگردان بوده اند در چنین کتابی بيانات ذیل نازل:

”يا معشر الملوک قد اتى المالك و الملك لله المهيمن القيوم الا تعبدوا الا الله و توجهوا بقلوب نوراً الى وجه ربکم مالک الاسماء هذا امر لا يعادله ما عندکم لو انتم تعرفون انا نريکم تفرحون بما جمعتموه لغيرکم و تمنعون انفسکم عن العالم التى يحرصها الا لوحى المحفوظ قد شغلتکم الاموال عن المال هذا لا ينبغى لكم لو انتم تعلمون طهروا قلوبکم عن ذفر الدنيا مسرعين الى ملکوت ربکم فاطر الارض و السماء الذى به ظهرت الزلازل و ناحت القبائل الا من نبذ الورى و اخذ ما امر به فى لوح مکنون.“

## قد نزل ناموس الاکبر

”يا معشر الملوک قد نزل ناموس الاکبر فى منظر الانور و ظهر کل امر مستتر من لدن مالک القدر الذى به اتت الساعة و انشق القمر و فصل کل امر محتوم يا معشر الملوک انتم الممالیک قد ظهر المالك باحسن الطراز و يدعوکم الى نفسه المهيمن القيوم اياکم ان يمنعکم الغرور عن مشرق الظهور او تحجبکم الدنيا عن فاطر السماء قوموا على خدمة المقصود الذى خلقکم بکلمة من عنده و جعلکم مظاهر القدرة لما کان و ما يكون تالله لا نريد ان نتصرف فى ممالککم بل جئنا لتصرف

القلوب انها لمنظر البها يشهد بذلك ملكوت الاسماء لو انتم تفقعون و الذى اتبع موليه انه اعرض عن الدنيا كلها و كيف هذا المقام المحمود دعوا البيوت ثم اقبلوا الى الملكوت هذا ما ينفعكم فى الآخرة و الاولى يشهد بذلك مالک الجبروت لو انتم تعلمون طوبى للملك قام على نصرة امرى فى مملكتى و انقطع عن سوائى انه من اصحاب السفينة الحمراء التى جعلها الله لاهل البها ينبغى لكل ان يعزوه و يوقروه و ينصروه ليفتح المدين بمفاتيح اسمى المهيمن على من فى ممالك الغيب و الشهود انه بمنزلة البصر للبشر و الغرة الغراء لجبين الانشاء و راس الكرم لجسد العالم انصروه يا اهل البها بالاموال و النفوس

و نیز در همان کتاب این عبارت ملامت آمیز را میفرماید:

”انا ما اردنا منكم شيئا انما ننصحكم بوجه الله و نصير كما صبرنا بما ورد علينا منكم يا معشر السلاطين“

بعلاوه در لوح ملكه وىكتوريا حضرت بهاء الله بتمام سلاطين ارض خطاب فرموده و از آنها دعوت میفرماید كه بصلح اصغر تشبث نمایند و این صلح اصغر بكلى غير از صلح اكبر است كه فقط وافقین بقدرت ظهور الهى و كسانيكه علنا بمبادى اساسيه ديانت او اعتراف میکنند میتوانند آنرا اعلام داشته و عاقبت برقرار نمایند:

”يا معشر الملوك انا نريكم فى كل سنة تزادون مصارفكم و تحملونها على الرعية ان هذا الا ظلم عظيم اتقوا زفريات المظلوم و عبرانه و لا تحملوا على الرعية فوق طاقتهم و لا تخربوهم لتعمير قصوركم ان اختاروا لهم ما تختارونه لانفسكم كذلك نبين لكم ما ينفعكم ان كنتم من المتفرسين انهم خزائنكم اياكم ان تحكموا عليهم بما لا حكم به الله و اياكم ان تمسلبوها بايدى السارقين بهم تحكمون و تاكلون و تغلبون و عليهم تستكبرون ان هذا الا امر عجيب“

”لما نبذتم الصلح الاكبر عن ورائكم تمسكوا بهذا الصلح الاصغر لعل به تصلح امورك و امور الذين فى ظلكم على قدرى معشر الامرین اصلحوا ذات بينكم اذا لا تحتاجون بكثرة العساكر و مهماتهم الاعلى قدر تحفظون به ممالككم و بلدانكم اياكم ان تدعوا ما نصحتهم به من لدن امين اتحدوا يا معشر الملوك به تسكن ارياح الاختلاف بينكم و تستريح الرعية و من حولكم ان كنتم من العارفين ان قام احد منكم على الاخر قوموا عليه ان هذا الاعدل مبين“

بعلاوه حضرت بهاء الله بسلاطين مسيحي مخصوصا كلمات تويخ آميز خود را خطاب فرموده و بلحنى كه جاى شبهه باقى نمیگذارد خصائص حقيقى ظهور خود را در نظر آنها مكشوف مى دارد:

”ان يا ملوك المسيحية اما سمعتم ما نطق به الروح بانى ذاهب و آت فلهاق فى ظلل من الغمام لم ما تقرتم به لتفوزوا بلقائد و تكونن من الفائزين و فى مقام آخر يقول فاذا جاء روح الحق الاتى فهو يرشدكم و اذا جائكم بالحق ما توجهتم اليه و كنتم بلعب انفسكم لمن الملاعبين و ما استقبلتم اليه و ما حضرتتم بين يديه لتسمعوا آيات الله من لسانه و تطلعوا بحكمة الله العزيز الحكيم و بذلك منعت نسماوات الله عن قلوبكم و نفحات الله عن فوادكم و كنتم فى وادى الشهوات لمن المحيرين فو الله انتم و ما عندكم ستفنى و ترجعون الى الله و تسئلون عما اكتسبتم فى ايامكم فى مقر الذى تحشر فيه الخلائق اجمعين“

باضافه حضرت اعلى در كتاب قيوم الاسماء تفسير شهير سوره يوسف كه در سنه اول ظهور نازل فرموده و حضرت بهاء الله آنرا اول و اعظم و اكبر جميع كتب دوره بيان توصيف فرموده به این ندای مهيج بسلاطين و امرای ارض خطاب فرموده است:

”یا معشر الملوك و ابناً الملوك انصرفوا عن ملك الله جميعكم ... و ان ملككم هذه باطلة و قد جعل الله متاع الدنيا للمشرکین ... یا معشر الملوك بلغوا آیاتنا الى الترك و ارض الهند و ماورأ ارضها من مشرق الارض و غربها بالحق على الحق قویا ... تالله ان احسنتم احسنتم لانفسکم و ان تکفروا بالله و بآياته لکنا بالله عن الخلق و الملک علی الحق غنيا“ .

نیز میفرماید:

”اتقوا الله یا معشر الملوك عن البعد بالذکر<sup>3</sup> بعد ما جائکم الحق بالکتاب و الايات من عند الله من لسان الذکر بدیعا و ابتغوا الفضل من عند الله فان الله قد قدر لکم بعد ایمانکم جنة عرضها کعرض الجنان جميعا“

بهمین اندازه از نصایح و انذارات تاریخی که حضرت بهاءالله بجمهور سلاطین ارض و مخصوصاً پادشاهان عالم مسیحیت خطاب فرموده اند اکتفا میشود ولی اگر در این صحیفه آن بیانات شهیر که پادشاهان بطور انفرادی خطاب و تقدیر آنها را تعیین میکرد ذکر نکنیم یا بنحو ایجاز بانها اشاره نمایم حق کلام را ادا نکرده ام بسلاطین و امپراطورانی که بلایا و آلام دو مؤسس عظیم الهی را بآبی اعتنائی تلقی و یا انذارات آنانرا بنظر تحقیرآمیز رد کرده اند البته امکان ندارد از بیش از دو هزار آیتی که از قلم حضرت مبارک بهاءالله و تا حدی کمتر از آن از قلم حضرت اعلی خطاب بافرد سلاطین اروپا و آسیا نازل شده بطور کامل شواهدی نقل نمود و نه اینکه قصد دارم درباره حوادثی که مسبب نزول آن بیانات محیرالعقول و یا نتایجی که از آنها حاصل شده زیاده شرح و بسط دهم . مورخین آینده که نسبت بوقایع مهم دو دوره تاسیس و تشکیل آئین حضرت بهاءالله نظری جامعتر و وسیعتر میاندازند بدون شک میتوانند بطور صحیح اظهار عقیده کرده و بتفصیل تمام علل و اشارات و اثرات خطابات ملکوتی که از لحاظ وسعت دایره و تاثیر در تاریخ ادیان نوع بشر یقیناً سابقه نداشته تعریف و توصیف نمایند.

حضرت بهاءالله به ناپلئون سوم پادشاه فرانسه چنین خطاب فرموده است :

” قل یا ملک باریس نبی القسیس ان لا یدق النواقیس تالله الحق قد ظهر الناقوس الانغم علی هیکل الاسم الاعظم و تدقه اصابع مشیة ربک العلی الاعلی فی جبروت البقا باسمه الابهی کذلک نزلت آیات ربک الکبری تارة اخرى لتقوم علی ذکر الله فاطر الارض و السماء فی هذه الايام التي فیها ناحت قبائل الارض و تزلزلت ارکان البلاد و غشت العباد غبرة الاحاد و الا من شأ ربک العزیز الحکیم ... یا ملک اسمع الندأ من هذه النار المشتعلة من هذه الشجرة الخضرأ فی هذا الطور المرتفع علی البقعة المقدسة البیضأ خلف فلزم البقا انه لا اله الا انا الغفور الرحیم قد ارسلنا من ایدناه بروح القدس ( عیسی ) لیخبرکم بهذا النور الذی اشرق من افق مشیة ربکم العلی الابهی و ظهرت فی الغرب آثاره توجهوا الیه ( بهأ الله ) فی هذا الیوم الذی جعله الله غرة الايام و فیه تجلی الرحمن علی من فی السموات و الارضین قم علی خدمة الله و نصره امره انه یویدک بجنودک الغیب و الشهادة و یجعلک سلطاناً علی ما تطلع الشمس علیه ان ربک هو المقتدر القدير ... زین هیکلک بطراز اسمی و لسانک بذکری و قلبک بحبی العزیز المنیع ما اردنا لک الا ما هو خیر لک مما عندک و من خزائن الارض کلها ان ربک هو العلیم الخبیر “ ”یا ملک انا سمعنا منک کلمة تکلمت بها اذ سئلک ملک الروس عما قضی من حکم الغزأ ( جنگ کریمه ) ان ربک هو العلیم الخبیر قلت کنت راقدا فی المهاد ایقظنی ندأ العباد الذین ظلّموا الی ان غرقوا فی البحر الاسود کذلک سمعنا و ربک علی ما اقول شهید . نشهد بانک ما ایقظک الندأ بل الهوی لانا بلوناک

3. ( حضرت باب )

وجدناك في معزل اعرف لحن القول و كن من المتفرسين ... لو كنت صاحب الكلمة ما نبذت كتاب الله ورأى ظهر ك اذا ارسل اليك من لدن عزيز حكيم انا بلوناك به ما وجدناك على ما ادعيت قم و تدارك ما فات عنك سوف تغني الدنيا و ما عندك و يبقى الملك لله ربك و رب آبائك الاولين لا ينبغي لك ان تقتصر الامور على مل يهوى هوئيك اتق زفريات المظلوم احفظه من سهام الظالمين بما فعلت تحتلف الامور في مملكتك و يخرج الملك من كفك جزأ عملك اذا تجد نفسك في خسران مبين و تاخذ الزلازل كل القبائل هناك الا بان تقوم على نصرة هذا الامر و تتبع الروح<sup>4</sup> في هذا السبيل المستقيم اغرك عزك لعمري انه لا يدوم و سوف يزول الا بان تتمسك بهذا الحبل المتين قد نرى الذلة تسعى ورائك و انت من الغافلين ... دع القصور لاهل القبور و الملك لمن اراد ثم اقبل الى الملكوت هذا ما اختاره الله لك لو كنت من المقبلين ... لو تحب ان تحمل ثقل الملك احمله لنصرة امر ربك تعالى هذا المقام الذي من فاز به فاز بكل الخير من لدن عليم حكيم ... هل تفرح بما عنك من الزخارف بعد اذ تعلم انها ستفنى او تستر بما تحكم على شبر من الارض بعد اذ كلها لم تكن عند اهل البها الا كسواد عين نملة ميتة دعها لاهلها ثم اقبل الى مقصود العالمين اين اهل الغرور و قصورهم انظر في قبورهم لتعتبر بما جعلناها عبرة للناظرين لو تاخذك نفحات الوحي لتفر من الملك مقبلا الى الملكوت و تنفق ما عندك للتقرب الى هذا المنظر الكريم .“

حضرت بهاء الله به پاپ پی نهم چنین فرموده:

”يا پاپا اخرق الاحجاب قد اتى رب الارباب في ظلل السحاب و قضى الامر من لدى الله المقتدر المختار ... انه اتى من السماء مرة اخرى كما اتى منها اول مرة اياك ان تعترض عليه كما اعترض الفريسيون من دون بينة و برهان قد جرى عن يمينه كوثر الفضل و عن يساره سلسبيل العدل و يمشی قدامه ملائكة الفردوس برايات الايات اياك ان تمنعك الاسماء عن الله فاطر الارض و السماء دع الورى ورائك ثم اقبل الى موليك الذى به اضئت الافاق ... اسكنت في القصور و سلطان الظهور في اخرب البروت دعها لاهلها ثم اقبل الى الملكوت بروح و ريحان ... قم باسم ربك الرحمن بين ملاء الاكوان و خذ كاس الحيوان بيد الاطمينان اشرب منها اولاً ثم اسق المقبلين من اهل الاديان .“ “ اذ كر اذ اتى الروح ( عيسى ) افقى عليه من كان اعلم علماً عصره في مصره و آمن به من يصطاد الحوت فاعتبروا يا اولى الالباب انك من شمس سموات الاسماء احفظ نفسك لئلا تغشيها الظلمة تحجبك عن النور ... انظر في الذين اعترضوا عن الابن ( عيسى ) اذ اتهم بسلطنة و اقتداركم من الفريسيين كانوا ان ينتظروا لقائه و يتضرعوا في فراقه فلما تضرع طيب الوصال و كشف الجمال اعرضوا عنه و اعترضوا عليه ... ما اقبل الى الوجه الاعداء معدودات من الذين لم يكن لهم عز بين الناس و اليوم يفتخر باسمه كل ذى عز و سلطان كذلك انظر في هذا الزمان كم من الرهبان اعتكفوا في الكنائس باسمى فلها تم الميقات و كشفنا لهم الجمال ما عرفوني بعد اذ يدعوننى بالعشى و الاشراق .“ “ قد ظهرت الكلمته التى سترها الاين انها قد نزلت على هيكل الانسان في هذا الزمان تبارك الرب الذى هو الاب قد اتى بجده الاعظم بين الامم توجهوا اليه يا ملاء الاخيار ... هذا يوم تصيح الصخرة ( بطرس ) باعلى الصيحة و تسبح باسم ربها الغنى المتعال “ “ قد اتى الاب و كل ما وعدتم به في الملكوت ... جسدى يشتاك الصليب و راسى ينتظر السنان في سبيل الرحمن لتطهير العالم عن العصيان“

” يا رئيس القوم استمع لما ينصحك به مصور الامم من شطر اسمه الاعظم بع ما عندك من الزينة المزخرفة ثم انفقها في سبيل الله مكور الليل و النهار دع الملك للملوك و اطلع من افق البيت مقبلا الى الملكوت و منقطعاً عن الدنيا ثم انطق

4. ( عيسى )

بذكر ربك بين الارض و السماء كذلك امرك مالك الاسماء من لدن ربك العزيز العلام انصح الملوكة قل ان اعدلوا بين الناس اياكم ان تجاوزوا ما حدد في الكتاب هذا ينبغي لك اياك ان تتصرف في الدنيا و زخرفها دعها لمن ارادها و خذ ما امرت به من لدن مالك الاختراع ان ياتك احد بخزائن الارض كلها لا ترد البصر اليها كن كما كان موليك كذلك نطق لسان الوحي بما جعله الله طراز كتاب الابداع ... اذا اخذك سكر خمر الايات و اردت الحضور تلقاً عرش ربك فاطر الارضين و السموات اجعل قيصك حي و درعك ذكرى و زادك التوكل على الله مظهر القوات ... انه قد اتى يوم الحصاد و فصل بين الاشياء خزن ما اختار في اواعى العدل و القى في النار ما ينبغي لها كذلك حكم ربكم العزيز الودود في هذا اليوم الموعود انه هو الحاكم على ما يشاء لا اله الا هو المقتدر القهار“ .

در لوحى كه بالكساندر دوم تزار روسيه خطاب گريده چنين مرقوم :

” يا ملك الروس اسمع نداء الله الملك القدوس و اقبل الى الفردوس المقر الذى فيه استقر من سمي بالاسماء الحسنى بين الملأ الاعلى و فى ملكوت الانشاء باسم الله البهى الابهى اياك ان يحجبك هو بك عن التوجه الى ربك الرحمن الرحيم انا سمعنا ما ناديت به موليك فى نجوىك لذا هاج عرف عنايتى و ماج بحر رحمتى اجنباك بالحق ان ربك هو العليم الحكيم قد نصرنى احد سفرائك اذ كنت فى السجن تحت السلاسل و الاغلال بذلك كتب الله لك مقاماً لم يحط به علم احد الا هو اياك ان تبدل هذا المقام العظيم ... اياك ان يمنعك الملك عن المالك انه قد اتى بملكوته و تنادى الذرات قد ظهر الرب بمجده العظيم قد اتى الاب و الابن ( عيسى ) فى الوادى المقدس يقول لبيك اللهم لبيك و الطور يطوف حول البيت و الشجر ينادى باعلى النداء قد اتى الوهاب راجياً على السحاب طوبى لمن تقرب اليه و ويل للبعدين “ ” قم بين الناس بهذا الامر المبرم ثم ادع الامم الى الله العلى العظيم لا تكن من الذين كانوا ان يدعوا الله باسم من الاسماء فلما اتى المسمى كفروا به و اعرضوا عنه الى ان افتوا عليه بظلم مبين انظر ثم اذكر الايام التى فيها اتى الروح ( عيسى ) و حكم عليه هيرودس قد نصر الله الروح بجنود الغيب و حفظه بالحق و ارسله الى ارض اخرى وعدا من عنده انه حاكم على ما يريد ان ربك يحفظ من يشاء لو يكون فى قطب البحر او فى فم الشعبان او تحت سيوف الظالمين ...“

” اسمع ندائى مرة اخرى من شطر سجنى ليخبرك بما ورد على جمالى من مظاهر جلالى و تعرف صبرى بعد قدرتى و اضطبارى بعد اقتدارى و عمرى لو تعرف ما نزل من قلبى و تطلع على خزائن امرى و لثالى اسرارى فى بحور اسمائى و اواعى كلماتى لتفدى بنفسك فى سبيلى حبا لاسمى و شوقا الى ملكوتى العزيز المنيع اعلم جسمى تحت سيوف الاعداء و جسدى فى بلاء لا يحصى و لكن الروح فى بشارة لا يعادها فرح العالمين . “ ” اقبل الى قبلة العالم بقلبك و قل يا ملأ الارض اكفرتم بالذى استشهد فى سبيله من اتى بالحق بنأ ربكم العلى العظيم قل هذا نبا استبشرت به افئدة النبين و المرسلين هذا هو المذكور فى قلب العالم و الموعود فى صحائف الله العزيز الحكيم قد ارتفعت ايدى الرسل للقائى الى الله العزيز الحميد ... منهم من ناح فى فراقى و منهم من حمل الشدائد فى سبيلى و منهم من فدى نفسه جمالى ان كنتم من العارفين قل انى ما اردت وصف نفسى بل نفس الله لو كنتم من المنصفين لا يرى فى الا الله و امره لو كنتم من المتبصرين قل انى انا المذكور بلسان اشعيا رزين باسمى التورية و الانجيل ... طوبى لملك ما منعه الملك عن مالكة اقبل الى الله بقلبه انه ممن فاز بما اراد الله العزيز الحكيم سوف يرى نفسه من ملوك ممالك الملكوت ان ربك هو المقتدر على ما يشاء يعطى من يشاء ما يشاء و يمنع ممن يشاء ما اراد انه هو المقتدر القدير .“

حضرت بهاء الله بملكه ويكتوريا چنين خطاب فرموده است :



”يا ايها الملكة في لندن اسمعى نداء ريبك مالك البريه من السدرة الالهيه انه لا اله الا انا العزيز الحكيم ضعى ما على الارض ثم زبنى راس الملك باكليل ذكر ريبك الجليل انه قد اتى في العالم بمجده الاعظم و كل ما ذكر في الانجيل قد تشرف بر الشام بقدم ربه مالك الانام و اخذ سكر خمر الوصال شطر الجنوب و الشمال طوبى لمن وجد عرف الرحمن و اقبل الى مشرق الجمال في هذا الفجر المبين قد اهتز مسجد الاقصى من نسيمات ربه الابهى و البطحاً ( مكه ) من نداء الله العلى الاعلى و كل حصاة منها تسبح الرب بهذا الاسم العظيم “ ” دعى هويك ثم اقبل بقلبك الى موليك القديم انا نذكرك لوجه الله و نحب ان يعلوا اسمك بذكر ريبك خالق الارض و السماء انه على ما اقول شهيد قد بلغنا انك منعت بيع الغلمان و الاما هذا ما حكم به الله في هذا الظهور البديع قد كتب الله لك جزءاً ذلك انه موافق اجور المحسنين ان تتبى ما ارسل اليك من لدن عليم خبير ان الذى اعرض و استكبر بعد ما جاءت البينات من لدن منزل الايات ليحبط الله عمله انه على كل شئ قدير ان الاعمال تقبل بعد الاقبال من اعرض عن الحق انه احبب الخلق كذلك قدر من لدن عزيز قدير . “ ” و سمعنا انك اودعت زمام المشاورة بايدى الجمهور نعم ما عملت لان بها تستحكم اصول ابنية الامور و تطئن قلوب من فى ظلك من كل وضع و شريف و لكن ينبغى لهم ان يكونوا امناء بين العباد و يرون انفسهم و كلاً لمن على الارض كلها هذا ما وعظوا به فى اللوح من لدن مدير حكيم ..... طوبى لمن يدخل المجمع لوجه الله و يحكم بين الناس بالعدل الخالص الا انه من الفائزين ... “ ” اقبل الى الله و قولى يا مالكي انا المملوكة و انت مالك الملوكة قد رفعت يد الرجاء الى سماء فضلك و مواهبك انزل على من سحاب جودك ما يجعلنى منقطعة عن دونك و يقربنى اليك اى رب اسئلك باسمك لذى جعلته سلطان الاسماء و مظهر نفسك لمن فى الارض و السماء ان تحرق الاحجاب التى حالت بينى و بين عرفان مطلع آياتك و مشرق وحيك انك انت المقتدر العزيز الحكيم اى رب لا تحرمنى من نفحات قميص رحمتك فى ايامك اكتب لى ما كتبت لا مائتك اللاتى آمن بك و باياتك و فزن بعرفانك و اقبلن بقلوبهن الى افق امرك انك انت مولى العالمين و ارحم الراحمين و ايدنى يا الهى على ذكرك بين امائك و نصرة امرك فى ديارك ثم اقبل منى مافات عنى عند طلوع انوار وجهك انك انت على كلشئ قدير البها لك يا من بيدك ملكوت السموات و الارضين .“

در کتاب مستطاب اقدس حضرت بهاء الله خطاباً به و يلهلم اول امپراطور آلمان مي فرمايد :

”قل يا ملك برلين اسمع النداء من هذا الهيكل المبين انه لا اله الا انا الباقي الفرد القديم اياك ان يمنعك الغرور عن مطلع الظهور او يحجبك الهوى عن مالك العرش و الثرى كذلك ينصحك القلم الاعلى انه هو الفضال الكريم اذكر من كان اعظم منك شاناً ( ناپلئون سوم ) و اكبر منك مقاماً اين هو و ما عنده انتبه و لا تكن من الراقدين انه نبذ لوح الله ورائه اذا خيرناه بما ورد علينا من جنود الظالمين لذا اخذته الذلة من كل الجهات الى ان رجع الى التراب بخسران عظيم يا ملك تفكر فيه و فى امثالك الذين سخروا البلاد و حكموا على العباد قد انزلهم الرحمن من القصور الى القبور اعتبر و كن من المتذكرين“

و نیز در همان کتاب این نبوت خطیر مذکور :

”يا شواطى نهرالين قد رايناك مغطاة بالدماء بما رسل عليك سيوف الجزأ و لك مرة اخرى و نسمع حنين البرلين و لو انها اليوم على عز مبين “ .

همچنین در کتاب مستطاب اقدس خطاب به فرانسوا ژرژ امپراطور اطریش این کلمات نازل :

”يا ملك النمسه كان مطلع نور الاحديه فى سجن عكا اذ قصدت المسجد الاقصى ( بيت المقدس ) مررت و ما سئلت عنه بعد اذ رفع به كل بيت وفتح كل باب منيف . قد جعلناه ( بيت المقدس ) مقبل العالم لذكرى و انت نبذت المذكور اذ ظهر بملكوت الله ربك و رب العالمين كما معك فى كل الاحوال و وجدناك متمسكا بالفرع غافلا عن الاصل ان ربك على ما اقول شهيد قد اخذتنا احزان ما رايناك تدور لاسمنا و لا تعرفنا امام وجهك افتح البصر لتنظر هذا المنظر الكريم و تعرف من تدعوه فى الليالى و الايام و ترى النور المشرق من هذا الافق المنيع“

در سورهء ملوك بيانات ذيل بسلطان عبد العزيز خطاب گردیده است :

”ان يا ايها السلطان اسمع قول من ينطق بالحق و لا يريد منك جزأ عما اعطاك الله و كان قسطاس حق مستقيم و يدعوك الى الله ربك و يديك سبل الرشد و الفلاح لتكون من المفلحين ... من كان لله كان الله له و من يتوكل عليه انه هو يحرسه عن كل ما يضره و عن شر كل مكارئيم . “ أنك لو تسمع قولى و تستنصح بنصحى يرفعك الله الى مقام الذى ينقطع عنك ايدى كل من على الارض اجمعين ان يا ملك اتبع سنن الله فى نفسك و باركانك و لا تتبع سنن الظالمين خذ زمام امرك فى كفك و قبضة اقتدارك ثم استفسر عن كل الامور بنفسك و لا تفعل عن شئ و ان فى ذلك نكير عظيم . “ ان اشكر الله ربك بما اصطفىك بين بريته و جعلك سلطانا للمسلمين و ينبغى لك بان تعرف قدر ما وهبك الله من بدايع جوده و احسانه و تشكره فى كل حين و شكر ربك هو حبك احبائه و حفظك عباده و صيانتهم عن هؤلاء الخائنين لئلا يظلمهم احد ثم اجر حكم الله بينهم لتكون فى شرع الله لمن الراشدين .“

” و انك لو تجرى انهار العدل بين رعيتك لينصرح الله بجنود الغيب و الشهاده و يويدك على امرك و انه ما من اله الا هو له الامر و الخلق و ان اليه يرجع عمل المخلصين .“

” لا تطمئن بخزائلك فاطمئن بفضل الله ربك ثم توكل عليه فى امورك و كن من المتوكلين فاستعن بالله ثم استغن من غناؤه و عنده خزائن السموات و الارض يعطى من يشأ يمنح عمن يشأ لا اله الا هو الغنى الحميد كل فقراً لدى باب رحمته و ضعفاء لدى ظهور سلطانه و كل من جوده لمن السائلين . “ و لا تفرط فى الامور فاعمل بين خدامك بالعدل ثم انفق عليهم على قدر ما يحتاجون به لا على قدر الذى يكتزونونه و يجعلونه زينه لانفسهم و بيوتهم و يصرفونه فى امور التى لن يحتاجوا بها و يكونون من المسرفين فاعدل بينهم على الخط الاستواء بحيث لن يحتاج بعضهم و لن يكتز بعضهم و ان هذا لعدل مبين و لا تجعل الاعزة تحت ايدى الاذله و لا تسلط الادنى على الاعلى كما شهدنا فى المدينه ( اسلامبول ) و كما من الشاهدين ... “ ” ثم انصب ميزان الله فى مقابلة عينيك ثم اجعل نفسك فى مقام الذى كانك تراه ثم وزن اعمالك به فى كل يوم بل فى كل حين و حاسب نفسك قبل ان تحاسب فى يوم الذى لن يستقر فيه رجل احد من خشية الله و تظطرب فيه افنده الغافلين ...“

”انك ظل الله فى الارض فافعل ما يليق لهذا الشأن المتعالى العظيم و انك ان تخرج عما القيناك و علمناك لتخرج عن هذا الشأن الاعز الرفيع فارجع الى الله بقلبك ثم طهره عن الدنيا و زخرفها و لا تدخل فيه حب المغاير لانك لو تدخل فيه حب الغير لن يستشرق عليه انوار تجلى الله لان الله ما جعل لاحد من قلبين و هذا ما نزل فى كتاب قديم و لما جعله الله واحدا ينبغى لحضرتك بان لا تدخل فيه حين اذا تمسك بحب الله و اعرض عن حب ما سواه ليدخلك الله فى لجة بحر احديته و يجعلك من الموحدين .“

## ظالمین را جلو گیری کن

”اسمع يا سلطان ما القينا على حضرتك ثم امنع الظالمين عن ظلمهم ثم اقطع ايديهم عن روس المسلمين . فوالله ورد علينا ما لا يجرى القلم على ذكره الا بان يحزن راقه ولن تقدر ان تسمعه آذان الموحدين وبلغ امرنا الى مقام الذى بكت علينا عيون اعدائنا و من ورائهم كل ذى بصر بصير بعد الذى توجهنا الى حضرتك و امرنا الناس بان يدخلوا فى ظلك لتكون حصنا للموحدين .“

”اخالفتك يا سلطان فى شئى او عصيتك فى امر او مع وزرائك الذين كانوا ان يحكموا فى العراق باذنك لا فورب العالمين ما عصيناك ولا اياهم فى اقل من لمع البصر ولا اعصيتك من بعد انشاء الله و اراد و لو يرد علينا اعظم عما ورد و ندعوا الله بالليل و النهار و فى كل تكور و اصيل ليوفقك الله على طاعته و اجراً حكمه و يحفظك من جنود الشياطين اذا فافعل ما شئت و ما ينبغى ل حضرتك و يليق لسلطنتك و لا تنس حكم الله فى كل ما اردت او تريد و قل الحمد لله رب العالمين .“

بعلاوه در کتاب مستطاب اقدس این خطاب شدید نسبت بشهر اسلامبول نازل گردیده است:

”يا ايها النقطة الواقعة فى شاطئ البحر قد استقر عليك كرسى الظلم و اشتعلت فيك نار البغضا على شان ناح بها الملاء الاعلى و الذين يطوفون حول كرسى رفيع نرى فيك الجاهل يحكم على العاقل و الظلام يفتخر على النور و انك فى غرور مبين اغرتك زينتك الظاهره سوف تفنى و رب البريه و تنوع البنات و الارامل و ما فيك من القبائل كذلك ينيئك العليم الخبير .“

اما در لوح سلطان كه از عكا ارسال شده و مفصلترين لوحى است كه بپيك پادشاه خطاب گردیده درباره ناصر الدين شاه ميفرمايد:

”يا سلطان انى كنت كاحد من العباد و راقد على المهادر مرت على نسائم السبحان و علمنى علم ما كان ليس هذا من عندى بل من لدن عزيز عليم و امرنى بالنداء بين الارض و السماء بذلك ورد على ما ذرفت به عيون العارفين ما قرئت ما عند الناس من العلوم و ما دخلت المدارس فاسئل المدينة التى كنت فيها لتوقن بانى لست من الكاذبين هذه ورقة حركتها ارياح مشية ربك العزيز الحميد هل لها استقرار عند هبوب ارياح عاصفات لا و مالك الاسماء و الصفات بل تحركها كيف تريد للعدم وجود تلقاً القدم قد جا امره المبرم و انطقنى بذكره بين العالمين انى لم اكن الا كلميت تلقاً امره قلبتى يد ارادة ربك الرحمن الرحيم هل يقدر احد ان يتكلم من تلقاً نفسه بما يعترض به عليه العباد من كل وضع و شريف و لا و الذى علم القلم اسرار القدم الا من كان مويدا من لدن مقتدر قدير يخاطبني القلم الاعلى و يقول لا تخف اقصص على حضرة السلطان ما ورد عليك ان قلبه بين اصبعي ربك الرحمن لعل تشرق من افق قلبه شمس العدل و الاحسان كذلك كان الحكم من لدى الحكيم محتوما:

”یا سلطان انظر بطرف العدل الى الغلام ثم احکم بالحق فيما ورد عليه ان الله قد جعلک ظلّه بين العباد و آية قدرته لمن في البلاد احکم بيننا و بين الذين ظلمونا من دون بينة و لا کتاب منير ان الذين حولک يحبونک لانفسهم و الغلام يحبک لنفسک و ما اراد الا ان يقربک الى مقر الفضل و يقلبک الى يمين العدل و کان ربک على ما اقول شهيدا.“

”یا سلطان لو تسمع صرير القلم الاعلى و هدير ورقاً البقاء على افنان سدرۃ المنتهى في ذکر الله موجد الاسماء و خالق الارض و السماء ليلغک الى مقام لا ترى في الوجود الا تجلی حضرة المعبود و ترى الملك احقر شئ عندک تضعه لمن اراد و تتوجه الى افق کان بانوار الوجه مضیئاً و لا تحمل ثقل الملك ابداً الا لنصرة ربک العلی الاعلى اذا یصلی علیک الملاء العلی حبذا هذا المقام الاسنى لو ترتقى اليه بسلطان کان باسم الله معروفاً...”

”ای پادشاه زمان چشمهای این آوارگان بشطر رحمت رحمن متوجه و ناظر و البته این بلایا را رحمت کبری از پی و این شدائد عظمی را رخاً عظیم از عقب و لکن امید چنانست که حضرت سلطان بنفسه در امور توجه فرماید که سبب رجای قلوب گردد و این خیر محض است که عرض شد و کفی بالله شهیدا...”

”فيا ليت اذنت لی یا سلطان لنرسل الى حضرتک ما تقر به العيون و تطمئن به النفوس و یوقن کل منصف بان عنده علم الکتاب ... لو لا اعراض الجهلاء و اغماض العلماء لقلت مقالا تفرح به القلوب و تطير الى الهوا الذي یسمع من هزیز ارياحه انه لا اله الا هو...”

”یا ملک قد رایت فی سبیل الله ما لا رات عین و لا سمعت اذن ... کم من البلیا نزلت و کم منها سوف تنزل امشی مقبلاً الى العزیز الوهاب و ورائی تنساب الحباب قد استهل مدمعی الى ان بل مضجعی و لیس حزنی لنفسی تالله راسی یشتاқ الرماح فی حب مولاه و ما مررت على شجر الا و قد خاطبة فوادى یا ليت قطعت لاسمى و صلب علیک جسدی فی سبیل ربی ... تالله لو ینهکنی اللغب و تهلکنی السغب و یجعل فراشی من الصخرة الصماء و موانسی و حوش العرا لا اجزع و اصبر کما صبر اولو الحزم و اصحاب العزم بحول الله مالک القدم و خالق الامم و اشکر الله على کل الاحوال و نرجو من کرمه تعالی بهذا الحبس تعتق الرقاب من السلاسل و الاطناب و یجعل الوجوه خالصة لوجهه العزیز الوهاب انه مجیب لمن دعاه و قریب لمن ناجاه.“

حضرت اعلی نیز در کتاب قیوم الاسماء به محمد شاه چنین خطاب فرموده:

”یا ملک المسلمین فانصر بعد الکتاب ذکرنا الاکبر بالحق فان الله قد قدر لک و للخافین من حولک فی يوم القيمة على الصراط موقفاً على الحق مسئلاً . یا ایها الملك تالله الحق لو تعادى مع الذکر لیحکم الله فی يوم القيمة علیک بین الملوک بالنار و لن تجد اليوم من دون الله العلی على الحق بالحق ظهیراً . یا ایها الملك طهر الارض المقدسة ( طهران ) من اهل الرد الکتاب من قبل يوم جا الذکر فیها بغتة باذن الله على الامر القوی شدیداً و ان الله قد کتب علیک ان تسلم الذکر و امره و تسخر البلاد بالحق باذنه فانک فی الدنيا مرحوم على الملك و فی الاخرة من اهل الجنة الرضوان حول القدس قد کنت مسکوناً یا ایها الملك لا یعزّنک الملك فان لكل نفس ذائقة الموت قد کان بالحق على الحق من حکم الله مکتوباً.“

و نیز حضرت اعلی در توقیع محمد شاه چنین فرموده :

”انا النقطة التي بها ذوت من ذوت و اننى انا وجه الله الذى لا يموت و نوره الذى لا يفوت ... قد جعل الله كل مفاتيح الرضوان فى يمنى و كل مفاتيح النيران فى شمالى ... الا اننى انا ركن من كلمة الاولى التي من عرفها عرف كل حق و يدخل فى كل خير ... و لذا خلقنى الله من طينة لم يشارك فيها احد و اعطانى ما لا يدركه البالغون و لم يقدر ان يعلافه الموحدون ... و لعمرى لو لا الواجب من قبول امر حجة الله ... ما اخبرتك بذلك ... و در همان سنه ( ٦٠ سنه ) رسول و كتاب بحضور آنحضرت فرستادم كه آنچه لايق سلطنت است در امر حجت حق اقدام شود ...“

”قسم بحق الله كه آنكسى كه راضى باين نوع سلوك با من شده اگر بداند با چه كسى است هر گز فرحناك نشود الا اخبرك بسر الامر كانه احبس كل النبين و الصديقين و الوصيين ... فويل لمن يجرى الشر من يديه و طوبى لمن يجرى الخير من يديه ....“

”قسم بحق كه بقدر خردلى تمنائى مال از آنحضرت ندارم . بحق خداوند كه اگر آنچه ميدانم تو بدانى كل سلطنت دنيا و آخرت را ميدهى بر اينكه مرا راضى نمائى در طاعت حق ... و اگر قبول نفرمائى خداوند عالم كسى را مبعوث فرمايد لاقامة امره و كان وعد الله مفعولا .“

ياران عزيز اين بيانات گهربار و خطابات ملكوتى و نافذ چه منظره وسيعى در جلوى چشمان ما منبسط ميسازد .

## قائم مقام الهى در روى زمين

اين بيانات چه خاطراتى بر ميانگيزد . چه مبادى ساميه ئى تعليم ميدهد . چه اميدوارىهاى توليد ميكند . چه بيم و هراسهاى بوجود مياورد . در عين حالى كه بيانات فوق بتناسب منظور اصلى اين صحيفه اقتباس شده در مقام مقايسه با عظمت سيل آسائى كه از تلاوت تمام بيانات مباركه مكشوف ميگردد چقدر كوچك و اندك ميباشد .

آنكسى كه قائم مقام الهى در روى زمين بود همينكه در بحبوحه اعلان امر خود بكسانيكه تمام عظمت و جلال و سلطنت و شكوه و قدرت و تسلط ظاهرى را در شخص خود جمع كرده اند خطاب ميكند ذره از اهميت و قدرتيكه مستلزم اين ظهور تاريخى است فرو گذار نمنمايد . نه خطراتى كه او را احاطه كرده بود و نه قدرت جابر سلطنت مطلقه پادشاهان غرب و امراء سلاطين شرق در آن ايام هيچيك نتوانست آن تبعيد شده زندانى ادرنه را از ابلاغ ظهور تام و تمام خود بدو پادشاه ستمگر شرق و ساير سلاطين همريف آنها باز دارد .

هيمنه و تنوع بيانات و قاطعيت استدلال و عظمت و شهامت لحن آنها حقيقه جالب انظار و محير عقول است سلاطين و پادشاهان و امراء و وزراء و سفراء و شخص پاپ و اساقفه و كشيها و فلاسفه و علماء و وكلاء و نمايندگان مجالس و اغنيائى ارض و پيروان تمام اديان و اهل بها كلاً مشمول اين خطابات عاليه گرديده و هريك بفراخور استعداد و قابليت خويش نصائح و مواعظى دريافت ميدارند . تنوع موضوعاتى كه در اين الواح بحث شده خود حيرت انگيز است . در اين الواح عظمت مهيمنه و توحيد حق منيع لايدرك توصيف گرديده و وحدانيت مظاهر امرش اعلان و تأكيد گرديده است . بدعيت و جامعيت و قواى مكنونه ديانت بهائى تأكيد و مراد و مقصد ظهور حضرت باب تشریح شده است . مفهوم و مقصود بلايا و سرگونى حضرت بهاءالله مكشوف و محن و رزائى كه بر مبشر ظهورش و همچنين بر سميش وارد گرديده



بقلم اعلیٰ مذکور و نوحه سرائی شده است . آرزوی آنحضرت برای تاج شهادتی که آندو وجود مقدس بنحوی محیر العقول بر سر نهادند آشکار شده و افتخارات غیر قابل وصف و وقایع عجیبه که در آینده برای ظهورش مقدر است پیش بینی گردیده است . وقایع موثره و عجیبه مراحل مختلفه رسالتشان شرح و بسط گردیده و فنای جاه و جلال و ثروت و مال و سلطنت ظاهره به کرات و مرات قطعاً تاکید شده است . اجرای مبادی سامیه در روابط بشریت و بین المللی شدیداً و اکیداً درخواست و ترک رسوم و شعائر نالائقه که مضر بسعادت و ترقی و رفاهیت و وحدت نژاد انسانی است امر شده است . . پادشاهان مورد توبیخ قرار گرفته و مقامات روحانی و دینانی بجا که کشیده شده . وزراً و سفراً محکوم گردیده و تطبیق ظهور خویش را با محیی پدر آسمانی صریحاً تصدیق و بکرات اعلام فرموده است . سقوط قهر آمیز بعضی از این سلاطین و پادشاهان پیش بینی و دو نفر آنها بطور قطع دعوت باحتجاج گردیده و اکثر آنها انذار و جمیع دعوت و دلالت گردیده اند.

در لوح سلطان خطاب بناصرالدین شاه حضرت بهاءالله میفرماید:

”ای کاش رای جهان آرای پادشاهی بر آن قرار میگرفت که این عبد با علمای عصر مجتمع میشد و در حضور حضرت سلطان اتیان حجت و برهان مینمود این عبد حاضر و از حق آمل که چنین مجلسی فراهم آید تا حقیقت امر در ساحت حضرت سلطان واضح و لائح گردد و بعد الامر بیدک و انا حاضر تلقاً سریر سلطنتک فاحکم لی او علی“.

بعلاوه در لوح رئیس حضرت بهاءالله با اشاره بمذاکره مامور عثمانی که وظیفه دار اجرای حکم تبعیدشان بقلعه عکا بود چنین مرقوم فرمود:

”یک مطلب خواهم دارم که اگر بتوانی بحضرت سلطان معروض داری که ده دقیقه این غلام با ایشان ملاقات نماید آنچه را دلیل بر صدق قول حق میشمرند بخواهند اگر من عند الله اتیان شد این مظلومانرا رها نمایند و بحال خود بگذارند“.

حضرت بهاءالله در آن لوح اضافه میفرماید:

”عهد نمود که این کلمه را ابلاغ نماید و جواب بفرستد خبری از او نشد و حال آنکه شان حق نیست که بنزد احدی حاضر شود چه که جمیع از برای اطاعت او خلق شده اند و لکن نظر باین اطفال صغیر و جمعی از نساء که همه از یار و دیار دور مانده اند این امر را قبول نمودیم معذک اثری بظهور نرسید عمر حاضر و موجود سوال نمائید لیظهر لکم الصدق“.

در خصوص این الواح خطاب بسلاطین ارض که حضرت عبدالهأ آنها را معجزه نامیده حضرت بهاءالله میفرماید:

”هر کدام باسمى موسوم الاول و بالصیحة و الثانى بالقارعة و الثالث بالحاقة و الرابع بالساهرة و الخامس بالطامة و كذلك بالصاخة و الازفة و الفزع الاکبر و الصور و الناقور و امثالها تا جمیع اهل ارض یقین نمایند و ببصر ظاهر و باطن مشاهده کنند که مالک اسماً در هر حال غالب بر کل بریه بوده و خواهد بود . از اول ابداع تا حال چنین تبلیغی جهرة واقع نشده .... تعالی هذه القدر التی اشرقت و احاطت العالمین و ظهور این عمل از مالک علل دو اثر بخشیده هم سیوف

مشرکین را حدید نموده و هم لسان مقبلین را در ذکر و ثنایش ناطق فرموده اینست اثر آن لواحق که در لوح هیکل از قبل نازل شده حال ارض حامله مشهود زود است که اثمار منیعه و اشجار باسقه و اوراد محبوبه و نعماً جنبه مشاهده شود تعالت نسمة قمیص ربیک السبحان قد مرت و احیت طوبی للعارفین و این بسی معلوم و واضح که در این امور سلطان ظهور از برای خود مقصودی نداشته و مع علم بآنکه سبب بلایا و علت رزایا و شدت امور خواهد شد محض عنایت و مرحمت و احیای اموات و اظهار امر مالک اسماء و صفات و نجات من علی الارض از راحت خود چشم پوشیده و حمل نمودیم آنچه را که احدی حمل نمود و نخواهد نمود.

حضرت بهاء الله امر فرمود که مهمترین الواحشان که بهر یک از سلاطین منفردا خطاب گردیده بشکل هیکل که کتایه از هیکل انسانی است نوشته شود و در خاتمه کلمات ذیل که اهمیت این رسالات را واضح و ارتباط آنها را با نبوات عهد عتیق بطور مستقیم ثابت میدارد درج گردیده است:

”کذلک عمرنا الهیکل بایادی القدرة و الاقتدار ان کنتم تعلمون هذا لهیکل وعدتم به فی الکتاب تقربوا الیه هذا خیر لکم ان کنتم تفقهون انصفوا یا ملأ الارض هذا خیر ام الهیکل الذی بنی من الطین توجهوا الیه کذلک امرتم من لدی الله المهیمن القیوم اتبعوا الامر ثم احمدوا الله ربکم فیما انعم علیکم انه هو الحق لا اله الا هو یظهر ما یشأ بقوله کن فیکون.“

در همین موضوع در لوح دیگری بمومنین حضرت مسیح چنین خطاب فرموده است:

”یا ملأ الابن هر آینه هیکل بایادی مشیت رب مقتدر فضال ساخته شده پس ای قوم شهادت بدهید بانچه میگویم آیا کدام یک ترجیح دارد آنچه از خاک بنا شده یا آنچه بدست پروردگار منزل آیات ساخته شده است؟ این همان هیکلی است که در الواح بشما وعده داده شده و بصدای بلند ندا میکند ای اهل ادیان بشتاید تا بکسیکه مسبب الاسباب است برسید و از هر مشرک مرتابی متابعت ننمائید. (ترجمه)“

نباید فراموش کرد که سوای این الواح مخصوصه که در آنها سلاطین ارض فردا و جمعا مورد خطاب قرار گرفته اند حضرت بهاء الله الواح عدیده دیگری که لوح رئیس نمونه برجسته از آنهاست نازل فرموده و در آثار کثیره و پر حجم خود در مواضع متعدده چه بنحو مستقیم و چه بطور اشاره بوزراً و حکام و نمایندگان مختار خطابات فرموده است. مع هذا باین خطابات و اشارات نمیپردازم با همه اهمیتی که دارند نمیتوان آنها را در ردیف خطابات مخصوصه که مظهر ظهور الهی بطور مستقیم بسلاطین و اعظم عصر خطاب فرموده قرار دارد.

یاران عزیز برای تشریح ابتلائات گوناگونی که مدت مدید بر موسسین این امر بدیع وارد آمده و دنیا از روی نا سپاسی مقام آنها را نشناخته بحد کافی شرح و بسط داده شد و نیز درباره رسالات و سلاطین و روسای ملل که در ضمن فرمانروائی بیقید و شرط خود بر طبق میل و دلتخواه این مصائب و بلایا را باعث شده و یا آنانیکه در اوج اقتدار خود میتوانستند قیام بر تخفیف اثرات و یا تبدیل جریان سریع آن نمایند بحد کافی عطف توجه نمودیم اکنون بینیم چه نتایجی بر آنها مترتب گردید؟ چنانچه در پیش گفتم عکس العملی که سلاطین در مقابل از خود بروز دادند مختلف و روش و جریان وقایع بتدریج نتایج وخیمه آنرا مشهود ساخت. یکی از بزرگترین سلاطین خطابات الهی را با بی احترامی و خشونت تلقی و بوسیله یکی از وزراً خود جوابی گستاخانه بطور اختصار نوشت. دیگری حامل لوح را بانواع زجر و شکنجه

معذب و با داغ و عقاب شهید نمود دیگران سکوت تحقیر آمیز را بر جواب ترجیح دادند بطور کلی هیچ یک موفق نشدند که بر حسب وظیفه بنصرت قیام نمایند . بخصوص دو تایی از آنها صاعقه بیم و غضب را بر امری که تصمیم بقلع و قمع آن داشتند وارد ساختند یکی از آنان زندانی ملکوتی را بحبس دیگری محکوم و بجلی که ” اقبیحا صورة واردتها هوأ و انتها مأ “ بود تبعید گردانید و دیگری که مصدر اصلی دیانت مغضوب را در دسترس خود نیافت پیروان آن حضرت را که در تحت تسلط او بود مورد ظلم و بیداد سبعانه و فجیع قرار میداد شرح بلایای وارده بر حضرت بهاءالله که در آن الواح مندرج بود رحم و شفقتی در قلوب آنان ایجاد نمود و دعوتهای آنحضرت که در تاریخ دیانت مسیح و حتی در اسلام نظیر آنها ذکر نگردیده با کمال تحقیر رد گردید.

انذارات خطرء که نازل شد بر کبر و عجب آنان افزود احتجاجات آنحضرت با بی اعتنائی تلقی و عقوبت هائی را که پیشگوئی فرمود تمسخر نمودند . بنا بر این باید دید در مقابل این انکار و تحقیر چه واقع شد و مخصوصا در سالهای اخیر قرن اول دیانت بهائی قرنی که مشحون از بلایای گوناگون و اهانات شدید نسبت بامر مظلوم حضرت بهاءالله است چه واقع میشود ؟ امپراطوریا با خاک یکسان شد سلطنتها وژگون گردید سلسله های منقرض شد . مقام پادشاهان لکه دار گردید . سلاطین مقتول و مسموم و اسیر گردیده و در قلهرو حکمرانی خود مغلوب و مقهور شدند و تحت و تاج هائی که هنوز باقی است از اثر سقوط پادشاهان دیگر متزلزل میباشد.

میتوان گفت این جریانات عظیم و مهیب از آن شب تاریخی شروع شد که در یک گوشهء گمنام شیراز حضرت باب در حضور اول من آمن اولین فصل تفسیر معروف یوسف ( قیوم - الاسماء ) را نازل فرمود و بوسیله آن ندای خود را بسمع سلاطین و امرای ارض رسانید و چون بیانات حضرت بهاءالله که لازال در سوره هیکل مودوع و باقی است و سقوط عجیب ناپلئون سوم و حبس اختیاری پاپ پی نهم در واتیکان در آن پیشگوئی شده بود تحقق پیوست آن جریانات از عالم کون بمرحله شهود آمد . در ایام حضرت عبدالهأ هنگامی که جنگ اخیر منجر بانقراض سلسله رومانف و هوهانزلرن و هابسبورگ گردید و سلطنت مقتدره و مجللشان مبدل بجمهوری شد اثرات شدید تر و نمایانتر گردید . پس از صعود حضرت عبدالهأ در اثر اضمحلال سلطنت قاجاریه در ایران و انقراض سلطنت عثمانی و خلافت جریان آن سریعتر گردید هم اکنون اگر بسنوشتی که در این جنگ عظیم و هائل برای تاجداران قاره اروپا مقدر گردیده بدقت بنگریم بخوبی معلوم میگردد که آن جریان بگردش خود باقی است و آنانکه بیغرضانه بمظاهر مختلفه این انقلابات و جریانات بیرحمانه و سریع مینگرند باین نتیجه خواهند رسید که این صد سال اخیر تا آنجا که بسنوشت سلاطین ارتباط داشته یکی از پر آشوبترین ادوار تاریخ بشریت بشمار میرود.

## ذلت فوری و کامل

در موقعیکه حضرت بهاءالله ضمن اعلام امر خود سوره ملوک را در ادرنه نازل فرمود میان تمام سلاطین ارض امپراطور فرانسه و پاپ اعظم از همه مقتدرتر و با نفوذتر بودند آندو نفر در شئون سیاسی و مذهبی بترتیب رتبه اول را حائز بودند بهمان جهت ذلت و خفتی که کشیدند فوری و کامل بود.

نابلئون سوم پسر لوئی بناپارت ( برادر نابلئون اول ) بشهادت اغلب مورخین بزرگترین پادشاهان عصر در اروپا بوده چنانکه میگفتند امپراطور نفس دولت است . پایتخت فرانسه جالب ترین پایتختهای اروپا و دربار فرانسه مجلل و با شکوه ترین دربارهای قرن نوزدهم بشمار میرفت . جاه طلبی یحد و حصری که در وجود او بود وی را بر آن داشت که روش عموی خود را پیروی کرده و اقدام نا تمام او را با تمام رساند . آن وارث تخت و تاج نابلئونی که شخصی خیال پرست و توطئه چین و متلون المزاج و مزور و بی پروا بود از سیاست دائر بر تجدید دوره حکمرانی نابلئون اول استفاده کرده بر اضمحلال اساس سلطنت قانونی همت گاشت و چون بمقصود نائل نگردید بامریکا تبعید شد و بعد در موقعیکه برای باز گشت بفرانسه سعی و اقدام مینمود دستگیر و بحبس ابد محکوم گردید سپس بلندن فرار کرد تا اینکه در سال ۱۸۴۸ انقلاب فرانسه وسیله مراجعت او را بفرانسه فراهم کرده و او توانست که اساس سلطنت قانونی را بر انداخته و امپراطوری خود را اعلان نماید هر چند که توانست با اقدامات و نهضت‌های مهمی دست بزند ولی فراست و جسارت لازم برای اداره آنرا نداشت.

بچنین کسی که آخرین امپراطور فرانسه بشمار میرود و میخواست بوسیله فتوحات خارجی سلسله خود را در نظر مردم محترم جلوه دهد و حتی سودای آن در سر داشت که فرانسه را مرکز یک امپراطوری جدید مانند امپراطوری قدیم نماید . بچنین شخصی که آن زندانی عکا را که تا آتموقع سه بار از طرف سلطان عبدالعزیز تبعید و سرگون گشته بود از پشت دیوارهای قشله که در آن محبوس بود لوحی ارسال داشت که حاوی این بیان صریح و روشن و نبوت تهدید آمیز بود:

”نشبد بانک ما یقطک الندأ<sup>۵</sup> ( ترکهای که در بحر اسود غرق شدند ) بل الهوی لا نا بلوناک وجدناک فی معزل ... لو کنت صاحب الکلمة ما نبذت کتاب الله ( لوح اول ) ورأ ظهرک اذ ارسل الیک من لدن عزیز حکیم بما فعلت تختلف الامور فی مملکتک و یخرج الملک من کفک جزأ عملک .“

طرز پذیرفتن پیام اولی حضرت بهاءالله که بوسیله یکی از سفرای فرانسه برای امپراطور فرستاده شد از بیانی که در اینخصوص در لوح ابن ذئب نازل شده استنباط میشود:

”لوحی ( لوح اول ) باو ارسال نمودیم جواب نفرمودند بعد از ورود در سجن اعظم از وزیر ایشان نامه و دستخطی رسید . اول آن خط عجمی و آخر آن بخط خودشان مرقوم داشته بودند و اظهار عنایت فرموده بودند و مذکور داشتند که نامه را حسب انخواش رساندم و الی حین جوابی نفرموده اند و لکن بوزیر مختار خودمان در علیه و قونسولوس آن اراضی سفارش نمودم هر مطلبی باشد اظهار فرمائید اجرا میگردد . از این بیان ایشان معلوم شد مقصود این عبد را اصلاح امور ظاهره دانسته اند .“

در لوح اولی حضرت بهاءالله برای امتحان صدق نوایای امپراطور مخصوصاً بیک لهجه مظلومانه و متواضع تکلم فرموده و پس از شرح و تفصیل بلیاتی که بر آنحضرت وارد آمده با این بیانات باو خطاب فرموده است:

۵. ( ترکهای که در بحر اسود غرق شدند )

”دو فقره بیانات که از طرف آن سلطان زمان ادا گردیده بگوش این مظلوم رسیده است در حقیقت این بیانات سلطان تمام بیانات است که نظیر آن از هیچ سلطانی شنیده نشده است نخست آنکه در جواب دولت روسیه که سوال کرده بود چرا در کریمه بجنگ پرداخته اید گفته اید ناله مظلومان که بدون تقصیر و نگاه در دریای سیاه غرق شده اند در سحرگاهان مرا بیدار کرد لذا بجنگ پرداختیم و لکن این مظلومان ظلمی بالاتر از آن دیده و مصیبتی بیشتر از آن کشیده زیرا بلیات وارده بر آنان بیش از یکروز طول نکشید در حالیکه مصائبی که این عباد متحمل شده اند بیست و پنجسال امتداد داشته و در هر آن بلیه شدیدتری پدیدار گردیده . بیان متین دیگری که فی الحقیقه برای عالم بیان بدیعی بشمار می‌رود این بود . ما وظیفه داریم که انتقام مظلومان را کشیده و بی پناهان را پشتیبانی نمائیم شهرت عدل و انصاف امپراطور بسیاری از نفوس را امیدوار ساخته زیرا سلطان زمانرا سزاوار است که از حال مظلومان استفسار نموده و توجه خود را معطوف حال ضعفا سازد . در حقیقت مظلومتر و بی پناهتر از این آوارگان در روی زمین کسی نبوده و نیست . ( ترجمه )“

چنین گفته اند که آن سلطان بیایه و مغرور هنگام دریافت پیام اول آن لوح را بدور انداخته و گفت:

”اگر این شخص خدا است من دو خدا هستم“

بقراریکه از منبع موثق شنیده حامل لوح دوم برای جلوگیری از تفتیش پاسبانان آنرا در کلاه خود مخفی داشته تا موفق شد آنرا بناینده فرانسه مقیم عکا تسلیم نماید و بقراریکه نبیل در تاریخ خود میگوید آن شخص لوح مبارک را بزبان فرانسه ترجمه کرده برای امپراطور فرستاد و بعدها همینکه آن نبوات بوقوع پیوست در زمره مومنین داخل گردید.

مصدق و مفهوم بیانات و اندازآمیز دهشت انگیز حضرت بهاءالله که در لوح دوم نازل شده بود بزودی آشکار گردید . آن کسی که بمیل خود جنگ کریمه را برپا داشت و از روی غرض و کینه نسبت بامپراطور روسیه با نهایت بی صبری میخواست عهد نامه ۱۸۱۵ را برای انتقام از شکست مصیبت بار مسکو پاره کند و میخواست با فتح نظامی پایه سلطنت خود را استوار سازد ناگهان به بلیه ئی گرفتار شد که با خاک یکسان گردید و در نتیجه دولت فرانسه از رتبه اول تنزل کرده و در ردیف چهارمین دولت اروپا قرار گرفت.

جنگ سدان در ۱۸۷۰ سرنوشت امپراطور فرانسه را تعیین کرد . تمام قشون او شکست خورده و تسلیم گردیدند و این بزرگترین شکست و تسلیمی است که تا آنزمان تاریخ نشان میدهد و قرار شد غرامت کمر شکنی تادیه گردد . خود او نیز اسیر شده و یگانه فرزندش که ولیعهد او بود چند سال بعد در جنگ زولو کشته شد بدون اینکه مقاصد امپراطوری تحقق پذیرد سقوط کرده و جمهوری اعلان گردید شهر پاریس بعدا محاصره و تسخیر شد و متعاقب آن ” سال مخوف “ جنگ داخلی فرانسه که بمراتب شدیدتر از جنگ فرانسه و آلمان بود شروع گردید و در همان قصری که نمونه و آثار عظمت و غرور لوئی چهاردهم امپراطور نامی فرانسه دیده میشد همان عظمتی که تا حدی بواسطه حقارت آلمان تحصیل شده بود ویلهلم اول پادشاه پروس اعلان سلطنت کرد . با نزول بلائی که آوازه اش در سرتاسر دنیا پیچید آن سلطان کاذب و متفرعن ( ناپلئون سوم ) از تخت سلطنت بیزر افتاده و عاقبت الامر تا موقع مرگ بهمان نفی و تبعیدی که از روی بی وجدانی درباره حضرت بهاءالله روا داشته بود معذب و گرفتار بود.



پاپ پی نهم نیز بذلتی دچار گردید که هر چند بظاهر چندان معلوم نبود ولی در تاریخ بسیار مهم شمرده میشود . حضرت بهاءالله بچنین شخصی که خود را قائم مقام حضرت مسیح میدانست فرموده:

”قد ظهرت الكلمة التي سترها الابن ( عيسى ) انها قد تزلت على هيكال الانسان .“ آن کلمه خود آن حضرت بود یعنی اب آسمانی بان کسی که خود را بنده بندگان خدا مینامید آن موعود کل قرون کشف مقام متعالی خود اعلان فرمود که :  
”قد اتى رب الارباب فى ظلل السحاب“

و حضرت بهاءالله بان کسیکه خود را جانشین پطرس میدانست فرمود:

”هذا يوم تصيح الصخرة ( پطرس ) باعلى الصيحة ... يقول قد اتى الالب و كل ما وعدتم به فى الملكوت .“

آن زندانی ملکوتی عکا بان کسی که سه مرتبه تاج بر سر گذاشت و بعد اولین پاپی شد که خود را در واتیکان محبوس کرد امر فرمود: ”دعها ( قصرها ) لمن ارادها“

”بع ما عندك من الزينة الزخرفة“ ”ثم انفقها فى سبيل الله“ ”دع الملك للهوك و اطلع من افق البيت مقبلا الى الملكوت .“ کنت ماستیای<sup>6</sup> اسقف ایمولا<sup>7</sup> که از هنگام برقراری مقام جانشینی پطرس دویست و پنجاه و چهارمین پاپی بود که دو سال پس از اعلان امر حضرت باب بریر روحانی پاپی نشست و دوره ریاست او از تمام اسلافش طولانی تر بود همواره بواسطه دو منشوری که صادر کرد ذکرش در تاریخ باقی خواهد ماند در سال ۱۸۵۴ اعلان کرد کیفیت حامله شدن حضرت مریم عذرا یکی از اصول دیانت مسیح است که در کتاب ایقان هم باین موضوع اشاره شده و نیز در همان سال ۱۸۷۰ موسس عقیده جدید مبنی بر عصمت پاپ ها گردید پاپ مزبور که طبعا مستبد الرای و در امور سیاسی مردی بی اطلاع و در عین حال نمیخواست با افکار دیگران موافقت کند تصمیم داشت که مقام و اعتبار خود را محفوظ دارد و یا اینکه موفق شد که تا غلبه اراده خود بر دیگران مقام شاخی تحصیل و قدرت و حیثیت روحانی خود را تقویت کند ولی عاقبت الامر نتوانست فرمانروائی دنیوی که چندین قرن روسای کلیسای کاتولیک بان مباهات میکردند محفوظ دارد .“

قدرت ظاهری پاپ در طی قرون عدیده بحد فوق العاده از حقارت تنزل کرده بود بطوری که چند سال قبل از زوال آن از حوادث و انقلابات مملو گردیده همچنانکه شمس ظهور حضرت بهاءالله بوسط السماء صعود میکرد بهمان قسم سایه های زوال که میراث پطرس را فرا گرفته بود بر تاریکی میافزود لوح حضرت بهاءالله خطاب به پاپ پی نهم آن زوال را تسریع کرد یک نظر اجمالی بجریان مقدرات زوال آمیز وی در طی آن سنوات برای اثبات این مطلب کافی است ناپلئون اول پاپ را از املاکش بیرون کرد . کنگره وینه مجددا او را بسمت ریاست منصوب و اداره امور را بدست اسقفها واگذار نمودند . فساد عمومی بی نظمی تشکیلات عجز از امنیت داخلی و تجدید استقرار هیئت تفتیش مذهبی یکی از مورخین را مجبور باظهار این بیان ساخته هیچ نقطه در ایتالیا و شاید در اروپا باستثنای ترکیه شبیه بحکومت پاپ اداره نمیشد رم از حیث وضعیت مادی و معنوی یک شهر ویران و خرابی بود ”بالاخره در رم شورشهایی برپا شد که منجر

6. ( COUNT MASTAI - FERRETTI )

7. ( IMOLA )

بدخالت اطریش گردید . پنج دولت معظم حصول اصلاحات وسیعی را که پاپ وعده کرده بود مطالبه کردند ولی پاپ عاجز از ایفای آن بود . اطریش دوباره دخالت کرد ولی فرانسه بمخالفت برخاست و تا سال ۱۸۳۸ آن دو دولت در قلمرو پاپ مراقب یکدیگر بودند و چون در آن سال خود را عقب کشیدند دوباره استبداد دربار پاپ شروع شد . و اقتدار ظاهری پاپ مورد اعتراض تابعین خود او واقع و مقدمه زوال قطعی آنرا که در سال ۱۸۷۰ اتفاق افتاد فراهم گردید . انقلابات داخلی پاپ را مجبور کرد که بلباس یک کشیش معمولی در تاریکی شب از رم که اعلان جمهوری داده شده بود فرار کند . رم بعدا بوسیله فرانسویها بوضع حکومت پیشین خود برگشت . ایجاد سلطنت ایتالیا و سیاست غیر ثابت ناپلئون سوم و شکست سدان و عملیات بیقاعدہ حکومت پاپ که بوسیله کلارندن<sup>۸</sup> در کنگره پاریس منعقد در خاتمه جنگ کریمه بعنوان ” رسوائی اروپا “ قلمداد گردید امور مزبوره باعث اضمحلال بنیان حکومت متزلزل پاپ شد .

پس از نزول لوح پاپ پی نهم در سال ۱۸۷۰ ویکتور امانوئل اول با دولت پاپ بجنگ برخاسته و قشون خود را وارد شهر رم ساخته آنرا متصرف شد . شب تصرف شهر رم پاپ به ( لاتران ) رفته و با وجود کبر سن در حالیکه اشک از دیدگانش میبارید با زانوهای خمیده از ( پله مقدس Scala Santa ) بالا رفت . روز بعد همینکه شلیک توپ شروع شد امر کرد که بیرق سفید بر فراز گنبد کلیسای پیر پیافرازند . با وجود غارت زدگی باز از اعتراف این ” انقلاب “ امتناع جسته محاجین بقلرو خویش را تکفیر کرده و ویکتور امانوئل را ” پادشاه سارق “ و ” غافل از هر گونه مبادی دینی و مخالف حقوق و ناقض قانون “ معرفی کرده و او را مردود شمرد ” رم “ شهر جاویدان که بیست و پنج قرن در مجد و عظمت زیسته و سلسله پاپ را احراز حق بلا معارض خود ده قرن در آن حکمرانی کرده بودند عاقبت پایتخت سلطنت جدید شده و آن حقارت و ذلتی که حضرت بهاءالله پیش بینی فرموده بود زندانی واتیکان برای خود فرار اختیار نمود .

کسیکه شرح حال این پاپ را نگاشته چنین مینویسد که ” سنوات اخیر زندگانی آن پاپ سانخورده مشحون از آلام و محن بوده است . و چون مشاهده میکرد که بدین سرعت در وسط شهر رم نسبت بدیانت یحرمی شده و متصدیان امور مذهبی مورد زجر و شکنجه قرار گرفته و اسقفها و کشیشها از اجرای وظایف خود ممنوع میباشند بر تالمات جسمانی وی میافزود “

هر گونه مساعی که برای اصلاح وضعیت حاصله در سال ۱۸۷۰ بعمل آمد بی نتیجه ماند اسقف شهر پوزن<sup>۹</sup> برای جلب وساطت بیسمارک بنفع پاپ بورسای<sup>۱۰</sup> رفت ولی مورد اعتنا قرار نگرفت . بعدا یک حزب کاتولیک در آلمان تشکیل یافت تا بصدر اعظم آلمان فشار سیاسی وارد آورد ولی تمام این مساعی بی نتیجه ماند و آن قوه عظیمه که قبلا بان اشاره شد بناچار جریان خود را بپیماید . حتی اکنون پس از گذشتن متجاوز از نیم قرن برگشتن اقتدار صوری آن سلطان مقتدریکه با اسم او سلاطین میلرزیدند و بسلطنت دوگانه او سر تعظیم فرود میاوردند منجر باین شد که بیچارگیش نمایانتر گردد . این سلطنت ظاهری که در حقیقت محدود بشهر واتیکان بود و سلطنت صوری را بلا منازع باختیار رم گذاشت بقیمت بلا شرط شناختن سلطنت ایتالیا که مدتها مورد منازعه بود بدست آمد . عهد نامه لاتران Latiran که تصور شد

۸. (CLARENDON)

۹. (Posen)

۱۰. Versailles

برای همیشه مسئله رم را حل کرده باشد موجب آن شد که برای سلطنت صوری نسبت بشهر محصور آزادی عملی را فراهم کرد که مشحون از ابهام و خطرات بود. یکی از نویسندگان کاتولیک چنین اظهار نظر کرده است:

”دو قوه شهر ابدی ( رم ) از یکدیگر فقط برای این جدا شدند که بیش از پیش مابین آنها مصادمه واقع گردد.“<sup>71</sup> خویست پاپ سلطنت اینوسنت سوم مقتدرترین اسلاف خود را بیاد آورده باشد که در ظرف هیجده سال حکمرانی بر سریر پاپی گاهی سلاطین و امپراطوران را بر تخت نشاند و زمانی فرود آورد. احکام او ملل را از اجرای مراسم مسیحی باز داشت و پادشاه انگلیس تاج خود را نثار مقدم نماینده او کرد و بامر او جنگهای صلیبی دوم و سوم به وقوع پیوست. آیا آن قوه که بان اشاره شد نمیتواند در طی سالهای مشوشی که برای عالم انسانی در پیش است درباره دایره حکومت پاپ هیجانی سخت تر و دهشت انگیز تر بوجود آورد؟

اضمحلال امپراطوری سوم و انقراض سلسله ناپلئون و در عین حال از بین رفتن تقریبی سلطنت صوری پاپ در زمان حیات حضرت بهاءالله همه مقدمه مصائب بزرگتری بود که میتوان گفت در ایام حضرت عبدالبهاء بمنصه ظهور رسید. بر اثر جنگی که اهمیت حقیقی آن تا کنون درک نشده و میتوان آنرا مقدمه این جنگ مخربترین جنگها است شمرد قوای ایجاد گردید که میتوان سبب این مصائب هائله دانست. در طی جنگ ۱۹۱۴ - ۱۹۱۸ سلسله رومانفها مضمحل شد و با زوال آن سقوط سلسله های هابسبورگ و هوهانزلون تسریع یافت.

### پیدایش بلشویزم

بلشویزم که از میان آتش جنگ بی نتیجه برخاست تاج و تخت تزارها را متزلزل کرده و اساس آنرا از بن بر انداخت. نیکلایوچ الکساندر دوم که حضرت بهاءالله در لوح خویش او را چنین مورد امر قرار دادند: ”قم ... ثم ادع الامم الی الله“ و سه بار مورد انذار واقع شد ”ایاک ان یحجیک هویک عن التوجه الی ربک“ ”ایاک ان تبدل هذا المقام العظیم“ ”ایاک ان ینعک الملک عن الممالک“ اگر چه آخرین پادشاه کشور خود نبود و لکن سیاست انحطاطی را شروع نمود که برای خود و دودمانش مشئوم بود.

در ایام اخیر سلطنتش سیاستی پیش گرفته که باعث هرج و مرج و انقلاب عظیمی گردیده که منجر به پیدایش فرقه نیهلیزم Nihilism گردیده و این عقیده همچنان که توسعه میافت یک دوره تروریزم شدید و بی سابقه بوجود آورد و بالاخره چندین بار نسبت بشخص او سوء قصد نموده تا عاقبت الامر مقتولش ساختند. سیاست جانشین او الکساندر سوم بر مدار جلوگیری شدید و خصومت نسبت بهخواهان فرقه جدید و آزادخواهان بود. استبداد بیحد و سخت گیری شدید نسبت بامور دینانی در زمان نیکلای دوم آخرین تزار روسیه بمنتهای درجه رسید. زیرا نیکلای از نصایح شخصی متابعت میکرد که مظهر کوتاه فکری و استبداد صرف بود. در آن موقع دوائر حکومتی بکلی فاسد و جنگ خارجی اثرات بسیار ناگوار خود را بخشیده و برعدم رضایت عمومی توده اعم از دانشمندان و دهقانان افزوده و این نارضایتی تا چندی مکث بود تا بر اثر شکستهای نظامی با شدت هر چه تمامتر نمایان گردیده و بالاخره در موقع جنگ عمومی بصورت انقلابی در آمد که از حیث اعتراض بر مبادی و بر انداختن تاسیسات و غارت و ویرانی در تاریخ جدید کمتر نظیر آن دیده شده است.

71. Innocent

زلزله شدیدی بنیان آن کشور را تکان داده نور دیانت تاریک و تشکیلات مذاهب مختلفه از میان برافتاد و دیانت رسمی ممنوع الحقوق و مظلوم و ملغی گردید . امپراطوری وسیع روسیه تجزیه شد. توده رنجبر فاتح و جنگجو دانشمندان را تبعید و اشراف را قتل و غارت کردند . جنگ داخلی و ناخوشی ملتی را که در چنگال مشقت و یاس گرفتار بود از پا در آورد و بالاخره شخص اول مملکت با همسر و خانواده اش در گرداب این اغتشاش غرق و معدوم شدند.

این عذابی که با بدبختیهای گوناگون بر امپراطوری تزارها وارد آمد عاقبت الامر منجر بسقوط قیصر پادشاه مقتدر آلمان و وارث امپراطوری شهیر مقدس روم گردید . این مصیبت بنیان امپراطوری آلمان را که بر خرابه های سلسله ناپلئونی بنیاد شده بود از هم پاشید و بر اساس سلطنت دوگانه نیز ضربت مهلکی وارد ساخت.

تقریباً در نیم قرن پیش که حضرت بهاءالله با عبارتی رسا و صریح سقوط حقارت آمیز جانشین ناپلئون اول را پیشگوئی فرموده بود در کتاب اقدس به قیصر ویلهلم اول که بلقب فاتح ملقب شده بود بهمان قسم انداز فرموده و در ضمن خطاب به شاطی نهر رن با عبارتی صریح و روشن حنینی که از پایتخت امپراطوری جدید الاتحاد بلند خواهد شد نبوت فرمود.

حضرت بهاءالله بوی چنین خطاب فرمود:

”اذکر من ( ناپلئون ) کان اعظم منک شانا و اکبر منک مقاما ... یا ملک تفکر فیه و فی امثالک الذین سخرُوا البلاد و حکموا علی العباد .“ و باز میفرماید:

”یا شواطی نهر الرین قد رایناک مغطاة بالدماء بما سل علیک سیوف الجزأ و لک مرة اخرى و نسمع حنین البرلین و لو انها الیوم علی عز مبین .“

نسبت بان پادشاه که در ایام پیری دو مرتبه از طرف هواخواهان سوسیالیزم مورد سوء قصد واقع شد و پسرش فردریک سوم که در مدت سه ماه سلطنت خود گرفتار مرض مهلکی بود و بالاخره ویلهلم دوم نوه او که پادشاهی خودرای و خود پسند و اضمحلال امپراطوری خود را باعث شد ثقل تمام مسئولیتهای ناشی از آن اندازات بدانها متوجه گردید.

ویلهلم اول نخستین امپراطور آلمان و هفتمین پادشاه پروس که تمام مدت حیاتش تا موقعی که بتخت سلطنت نشست در قشون صرف شده بود یک پادشاه نظامی و خود سری بود که با افکار قدیمه پرورش یافته بکمک وزیر اعظم خود که حقایکی از نوابع عصر خود بشمار میرفت سیاستی را شروع کرد که نه تنها برای پروس بلکه برای تمام دنیا عصر جدیدی بوجود آورد این سیاست با مراقبت بی نظیری دنبال و بواسطه تدابیر قاهره که برای حفظ و بقای آن اتخاذ و جنگهای که برای تحقق آن برپا و تشکیلاتی که برای تجلیل و تحکیم اساس آن صورت گرفت و آنهمه عواقب شوم را برای قاره اروپا باعث شد تکمیل گردید.

ویلهلم دوم که فطرتاً مستبد و در سیاست بی تجربه و در امور نظامی طرفدار حمله و در دیانت نادرست بود خود را حامی صلح و سلام اروپا معرفی نمود ولی عملاً اصرار در مشت آهنین و زره براق داشت این شخص بی بصیرت جاه طلب که خود را مسئول امور نمیدانست و عاقبت اندیشی نداشت اولین کاری که کرد عزل وزیر با تدبیر و موسس حقیقی امپراطوری خویش بود که حضرت بهاءالله بصیرت و زیرکی او را ستوده و بر یخزدی و حق ناشناسی شخص امپراطور نیز

حضرت عبداله‌ا شهادت داده اند. در حقیقت جنگ در کشور او مانند مذهبی بشمار میرفت و با عملیات وسیعه‌ا گوناگونی که بعمل آورد راه را برای آن مصیبت نهائی که منتهی بسرنگون شدن تحت و تاج او و دودمانش گردید تمهید کرد . چون جنگ در گرفت و قوت قشون او بر نیروی حریفان بصورت ظاهر غالب آمد و خبر فتوحات وی در اطراف و انکاف منتشر و صیت ظفر و نصرتش حتی بلیران رسید زمزمه هائی برخاست و عبارات کتاب اقدس که بطور صریح بدبختیهای پایتخت آلمان را پیشگوئی کرده بود مورد استهزا قرار گرفت که بغتة شکستهای سریعی دامنگیر وی شده شورش و انقلابی برپا شد که ویلهلم دوم قشون خود را رها کرده و با منتهای مذلت به هلند فرار نمود ولیعهد بدنبال او شتافت شاهزادگان آلمان نیز مستعفی و دوره هرج و مرج فرا رسید برق کمونیستی برفراز پایتخت باهتزاز در آمد و آنجا را مرکز اغتشاش و جنگ داخلی قرار داد قیصر آلمان استعفا نامه خود را امضا کرد و قانون ویمار ( Weimar ) حکومت جمهوری را برقرار ساخت و آن کاخ عظیم که با سیاست خونریزی و سلاح برپا شده بود با خاک یکسان گردید بدینطریق تمام مساعی مبذوله که به وسیله وضع قوانین داخلی و جنگهای خارجی از زمان سلطنت ویلهلم اول با کمال دقت بموقع اجرا گذارده شده بی نتیجه ماند ”حنین برلین“ که بر اثر مقررات عهد نامه شدید و طاقت فرسا بمنتها درجه عذاب رسیده بود بلند شد حنینی که با فریادهای شعف و فیروزی که نیم قرن پیش در طالار آئینه قصر ورسای طنین انداز بود منافات کلی داشت.

پادشاه هابسبورگ ( Hapsburg ) که وارث تاریخ پر افتخار چندین قرن بود در همان اوقات سرنگون شد وی فرانسوا ژوزف بود که حضرت بهاءالله در کتاب اقدس بعلت قصور در ادای وظیفه راجع بتحقیق امرش او را سرزنش فرموده تا چه رسد بدرک حضور آنحضرت که در ضمن مسافرت وی باراضی مقدسه باسانی برای او میسر بوده است. آنحضرت عتابا پیادشاه زائر اراضی مقدسه چنین فرموده است:

”مررت و ما سئلت عنه ... کما معک فی کل الاحوال و وجدناک متمسکا بالفرع غافلا عن الاصل ... افتح البصر لتنظر هذا المنظر الکریم و تعرف من تدعوه فی اللیالی و الایام و ترى النور المشرق من هذا الافق اللبیع .“

سلسله هابسبورگ که تقریباً مدت پنج قرن لقب امپراطوری در آن موروثی بود از زمانیکه بیانات فوق نازل شد بر اثر عوامل انقراض داخلی و افشاندن تخمهای جنگ خارجی مورد تهدید قرار گرفته تا عاقبت الامر بر اثر آن دو عامل از پای در آمد . فرانسوا ژوزف امپراطور اطریش و پادشاه هنگری که پادشاه مرتجع بود اعمال مذمومه قبل را تجدید کرده از حقوق اتباع خارجه اغماض و چنان تمرکزی بادارات دولتی داد که عاقبت بحال امپراطوری مضر واقع شد . آن فجایع مکرره سلطنت او را تاریک کرد . برادرش ماکسی میلان ( Maximilian ) در مکزیک هدف تیر واقع شد . ردلف ( Rudolph ) ولیعهدش بواسطه یک واقعه خلاف عفتی هلاک شد . ملکه در ژنو مقتول گردید . آرشیدوک فرانسوا فردیناند و همسرش در سراجو ( Serajevo ) بقتل رسیدند و در نتیجه آتش جنگی شعله ور شد که خود امپراطور در بین آن از میان رفت . باینطریق سلطنتی که از حیث بدبختی و بلایای وارده بر ملتش نظیر نداشت بانها رسید.



## پایان امپراطوری مقدس روم

برای استواری تخت سلطنت متزلزل آن خانواده مساعی مبذول شد که بیوقع و دیر بود و در عین حال آن امپراطوری متزلزل که از مشتی دولتها و نژادها و السنه مختلفه تشکیل شده بود بناچار سریعاً تجزیه میشد. اوضاع سیاسی و اقتصادی آن یاس آور بود. شکست اطیش و هنگری در ضمن آن جنگ پایان دوره امپراطوری و تجزیه آن را اعلام نمود و هنگری ارتباط خود را با اطیش قطع کرد. آن مملکت که از عناصر مختلفه تشکیل شده بود تجزیه و آنچه از امپراطوری مقتدر مقدس رم باقیمانده بود یک جمهوری کوچکی با زندگانی فلاکت باری تشکیل داد که آنهم اخیراً بر عکس هنگری کاملاً منقرض و از نقشه سیاسی اروپا بکلی محو گردیده. باری امپراطوریهای ناپلئونی و رومانف و هوهانزن و هابسبورگ که پادشاهان آنها با سلطانی که بر سر پایی نشسته بود و از قلم اعلی مورد خطاب قرار گرفته و هر یک مورد عتاب و انذار و عقاب و تنبیه و نصیحت واقع گردیدند به چنین سرنوشتی تکمیل شد حال بینیم سر نوشت سلاطینی که حاکمیت مستقیم سیاسی بر این دیانت و موسسین آن و پیروانش داشتند چه بوده و عاقبت سلاطینی که در قلمرو حکومت آنها دیانت بهائی متولد و برای اولین بار انتشار یافت و مبشر آن با منتهای جسارت بدار آویخته و موسسش تبعید و پیروانش از دم شمشیر گذشتند چه شد؟

## به ترکیه و ایران چه وارد شد؟

در همان ایام حیات حضرت بهاءالله و بعد در زمان حضرت عبداله‌ا‌ اولین ضربات سیاط مجازات و انتقام با وضعی آهسته ولی مستمر و شدید بر سلاطین آل عثمان و سلسله قاجار ایران یعنی دو خصم لدود دیانت نوزاد الهی وارد آمد. سلطان عبدالعزیز از قدرت ساقط و کمی بعد پس از سرگونی حضرت بهاءالله از ادرنه بقتل رسید و ناصرالدینشاه در زمان حبس حضرت عبداله‌ا‌ در قلعه عکا هدف طپانچه قاتلی قرار گرفت ولی مقدر شده بود که دورهٔ تشکیلاتی امر الهی یعنی دوره پیدایش و نمو نظم اداری و در نتیجه ظهور و بروز آن چنانکه در نامه جداگانه از پیش اشاره شد - چنان آشوبی در دنیا پدید آورد که نه فقط انقراض این دو سلسله بلکه اضمحلال موسسات دوگانه سلطنت و خلافت مشاهده گردد.

از میان این دو پادشاه مستبد عبدالعزیز مقتدرتر و عالیه‌ا‌مقام تر و مقصر تر و در ابتلائات و پیش آمدهای موسس دیانت بهائی بیشتر دخیل بود. او بود که صدور فرامینش سه بار حضرت بهاءالله را تبعید کرد و در قلمرو حکومت او بود که مظهر الهی تقریباً حبس چهل ساله خود را گذراند. در ایام سلطنت او و عبدالحمید دوم برادرزاده و جانشینش بود که مرکز میثاق الهی مدت چهل سال در قلعه عکا حبس را تحمل فرمود که مشحون از آنهمه مخاطرات و اهانات و محرومیت بود.

حضرت بهاءالله عتاباً بسطان عبدالعزیز چنین فرموده است:

أنا یا ایها السلطان اسمع قول من ینطق بالحق ولا یرید منک جزأ عما اعطاک الله و کان علی قسطاس حق مستقیم ... ان یا ملک اتبع سنن الله فی نفسک و بارکانک و لا تتبع سنن الظالمین ... لا تطمنن بخزائنک فاطمنن بفضل الله ربک ...

لا تفرط في الامور فاعمل بين خدامك بالعدل ... ثم انصب ميزان الله في مقابلة عينيك ثم اجعل نفسك في مقام الذي كانك تراه ثم وزن اعمالك به في كل يوم بل في كل حين و حاسب نفسك قبل ان تحاسب في يوم الذي لن يستقر فيه رجل احد من خشية الله و تضطرب فيه افئده الغافلين .“

در لوح رئیس حضرت بهاءالله چنین نبوت فرموده است:

”سوف تبدل ارض السر ( ادرنه ) و ما دونها و تخرج من يد الملك و يظهر الزلزال و يرتفع العويل و يظهر الفساد في الاقطار و تختلف الامور بما ورد على هؤلاء الاسراء من جنود الظالمين و يتغير الحكم و يشتد الامر بحيث ينوع الكتيب في الهضاب و تبكي الاشجار في الجبال و يجري الدم من الاشياء و ترى الناس في اضطراب عظيم .“ و در جای دیگر فرموده .

”سوف ياخذكم بقهر من عنده و يظهر الفساد بينكم و يختلف ممالككم اذا توحون و تنفرون و لن تجدوا لانفسكم من معين و لا نصير ... چند مرتبه بلا بر شما نازل شد و ابداء التفات نمودید یکی احتراق که اکثر مدینه ( استانبول ) بنار عدل سوخت چنانچه قصائد انشاء نمودند و نوشته اند که چنین حرق تا بحال نشده معدلک بر غفلتتان افزود و همچنین وبا مسلط شد و متنبه نشدید و لکن منتظر باشید که غضب الهی آماده شده زود است که آنچه از قلم امر نازل شده مشاهده نمائید .“

در لوح دیگر سقوط سلطنت و خلافت را پیشگوئی و قوای مجتمعه مذاهب سنی و شیعه - اسلام را چنین ملامت فرموده است:

”بكم انحط شان الملة و نکس علم الاسلام و ثل عرشه العظيم .“

و بالاخره در کتاب اقدس که بلافاصله پس از تبعید حضرت بهاءالله بعکا نازل شده بمرکز سلطنت عثمانی چنین خطاب شده است:

”يا ايها النقطة الواقعة في شاطئ البحرين قد استقر عليك كرسى الظلم و اشتعلت فيك نار البغضاء ... و انك في غرور مبين اغرتك زينتك الظاهرة سوف تفنى و رب البريه و تنوح البنات و الارامل و ما فيك من القبائل كذلك ينبئك العلم الخبير .“

در ضمن عبارت قابل ملاحظه از لوح فواد که در آن از مرگ فواد پاشا وزیر جارجیه عثمانی ذکرى رفته سقوط سلطان نیز موکدا قید شده است:

”سوف نعزل الذى كان مثله و ناخذ اميرهم الذى يحكم على البلاد و انا العزيز الجبار .“

معامله سلطان عبدالعزيز نسبت باین کلمات که درباره شخص او و سلطنت و تخت و تاج و پایتخت و وزرایش نازل شده بود از سلسله رنجهایى که بر حضرت بهاءالله وارد کرده و شرح آن در صفحات اولیه این کتاب ذکر شده بخوبی مفهوم میشود . اینک بشرح چگونگی زوال آن ”زینت ظاهره“ که مرکز پرغرور قدرت پادشاهی را فرا گرفته بود میپردازم

## اضمحلال امپراطوری ترکیه

از زمانیکه حضرت بهاءالله در اسلامبول محبوس بود و یکی از مامورین دولت ترکیه لوحی را که خطاب بسultan عبدالعزیز و وزرایش بود داد که بعالی پاشا صدر اعظم آن مملکت رساند نهضت آشوب آمیزی پدید آمد که یکی از حرکات برجسته تاریخ جدید بشمار میرود. بقرار اظهار آن مامور و بطوریکه نبیل در تاریخ خود ذکر کرده آن لوح چنان تاثیر عمیقی بوزیر بخشید که در موقع قرائت آن رنگش پرید. این نهضت پس از نزول لوح رئیس که روز بعد از نفی آخری منزل آن از ادرنه بعکا واقع شد تقویت یافت. نهضت مزبور با ویرانی و استمرار وحدت و شدت روز افزون توأم و در ضمن ظهور آثار شوم خود بحیثیت امپراطوری ضرر و زیان رسانیده اراضی آن را تجزیه و سلاطین آنرا معزول و سلسله آنها را منقرض و خلفای آنرا پست و سرنگون کرد. ارکان دیانت را متزلزل و جلال و شکوه آنرا معدوم نمود. آن عضو مریض اروپا که طیب حاذق ملکوتی حالت آن را بخوبی تشخیص داده و فنایش را حتمی الوقوع خبر داده در دوره سلطنت متوالی پنج سلطان که همه فاسد بوده و معزول گردیدند بیک سلسله تشنجاتی مبتلا شد که عاقبت الامر منجر بمرگ آن گردید. امپراطوری ترکیه که در دوره سلطنت عبدالحمید در اتفاق ملل اروپا پذیرفته شده بود و در جنگ کریمه فاتح گردیده در زمان عبدالعزیز بچنان انحطاط سریعی گرفتار شد که پس از صعود حضرت عبدالهبا بمنتهای درجه رسیده و بانقراضی که قضای الهی حکم آنرا صادر نموده بود منتهی گردید.

اغتشاشات جزیره کرت و بالکان از مشخصات دوره سلطنت این سلطان بود که سی و دومین سلطان آن سلسله و شخصی جابر و تهی مغز و بحد افراط بی باک بود و در اسراف و تبذیر حد و حصری نمیشناخت. در آن هنگام مسئله مشرق زمین بمرحله بحران آمیزی داخل شد. خبط و خطاهای بزرگی که در دوره حکومتش از او سر زد باعث قیام نهضتهای گردید که بعدا اثرات وسیعه در قلمرو سلطنت وی بخشید و از طرف دیگر استقراضهای هنگفت و دائمی وی دولت را تقریباً بحال ورشکستگی انداخته و منجر باستقرار اصول نظارت خارجی بر منابع ثروت امپراطوری گردید. توطئه که موجب بروز انقلاب در قصر او گردید. بالاخره خود او را از تخت بزر آورده و فتوای مفتی عدم لیاقت و ولخرجی وی را تقبیح کرد. چهار روز بعد کشته شد و مراد پنجم برادرزاده اش که بر اثر افراط شرب مسکرات و اعمال زشت و ماندن طولانی در قفس حبس عقل و درایتش زائل شده بود بجانشینی او منصوب گردید پس از سه ماه سلطنت حماقت او اعلان و از سلطنت معزول گردیده و عبدالحمید دوم که پادشاهی محیل و ظنن و ظالم و بقول مورخینی "بعدا ثابت شد که پست ترین و خیانتکارترین و دسیسه باز ترین سلاطین سلسله طولانی آل عثمان بود" بجانشینی او انتخاب کردند درباره وی چنین نوشته اند:

"کسی نمیدانست که هر روزی نصاب چه شخصی در وی موثر واقع شده و بر رای وزرای صوری ترجیح داده میشد یا حرف یکی از زنان حرمسرا یا یکی از خواجگان و یا یک درویش متعصب یا یک منجم و یا یک جاسوس در او اثر میکرد" شقاوتش در بلغارها که در اروپا حس وحشتی تولید کرد منادی سلطنت سیاه این "قاتل بزرگ" بود و گلاستون (Gladstone) آن قضایا را پست ترین و شنیع ترین فجایع تاریخی قرن نوزدهم بشمار آورده است. جنگ ۸ - ۱۸۷۷ جریان انقراض آن امپراطوری را تسریع کرد و در نتیجه این انحلال در حدود یازده میلیون نفوس از تحت تبعیت عثمانیان رهائی یافتند. قشون روسیه ادرنه را اشغال کرد و صربستان و متنگرو و رومانی استقلال خود را اعلان نمودند بلغارستان حق حکمرانی بدست آورد و فقط باجی بسultan میپرداخت. قبرس و مصر اشغال شده. فرانسه تونس را تحت

انگلیزیه خویش قرار داد رومیلی شرقی ببلغارستان واگذار شد. قتل عام ارامنه که بطور مستقیم یکصد هزار نفوس را شامل شد مقدمه خونریزیهای شدیدتری گردید. ایالات بوسنی و هرزگوین بدست اطریش افتاد و بلغارستان استقلال خویش را باز یافت نفرت و انزجار عمومی از طرف اتباع مسلمان و مسیحی نسبت بان سلطان پست فطرت منتهی بانقلاب سریع و بی نهایت شدیدی گردید کمیته جوانان ترک از شیخ الاسلام فتوای محکومیت پادشاه را گرفت و عاقبت بی یار و یاور مطعون ملت و منفور سران حکومت مجبور به استعفا گردیده و محبوس دولت شد و باینطریق بسلطنتی که از لحاظ از دست دادن اراضی و مقدمات از دست رفتن قرب الوقوع اراضی دیگری شثامت بار و از جهت اختلال امور ملت از بیست و سه نفر اسلاف فاسد خود را از زمان فوت سلیمان کبیر شدیدتر بود " خاتمه داد." خاتمه این سلطنت شرم آور صرفا مقدمه دوره جدیدی بود که هر چند در ابتداء مورد استقبال واقع شد مقدر چنان بود که شاهد اضمحلال دولت متزلزل و فاسد عثمانی گردد.

سلطان محمد خامس یکی از برادران عبدالحمید دوم که وجودش در حکم عدم بود نتوانست اوضاع پریشان ملت خود را بهبودی بخشد و حماقهائی که در دولت او صورت گرفت عاقبت حکم زوال امپراطور را قطعی ساخت . جنگ ۱۸ - ۱۹۱۴ فرصت مناسبی بوجود آورد و شکستهای نظامی عوامل هدم بنیان آن امپراطور را تشدید کرد . در حین جنگ عصیان شریف مکه و طغیان بعضی کشورهای عربی از تقدیر سرنگونی تخت سلطنت ترکیه حکایت میکرد . فرار عجولانه و انعدام کامل قشون جمال پاشا فرمانده کل نیروی سوریه که سوگند یاد کرده بود پس از مراجعت مظفرانه از مصر روضه مبارکه حضرت بهاءالله را با خاک یکسان کرده و مرکز عهدش را در یکی از میدانهای اسلامبول در ملأ عام بدار آویزد - علامت انتقام شدیدی بود که بایستی امپراطوری پریشان و مضطر را فرا گیرد . نه عشر قشون عظیم ترک از بین رفت و ربع سکنه آن در نتیجه جنگ و ناخوشی و قحطی و قتل تلف شد.

در اینوقت سلطان محمد ششم که بیست و پنجمین و آخرین سلطان فاسد آن سلسله بود جانشین برادر بدبخت خود گردید . بنیان امپراطوری در این هنگام متزلزل و در حال فرو ریختن بود مصطفی کمال آخرین ضربات جانگداز را بر آن وارد ساخت و ترکیه که بصورت یک کشور آسیائی کوچک در آمده بود بحکومت جمهوری تبدیل گردید . سلطان معزول و سلطنت عثمانی منقرض شد و سلسلهء که شش قرن و نیم بلا انقطاع حکومت کرده بود منقرض گردید . امپراطوریکه از مرکز هنگری تا خلیج فارس و سودان و از بحر خزر تا اوران در افریقا توسعه داشت اکنون بیک جمهوری کوچک آسیائی مبدل شده . اسلامبول که پس از سقوط دولت روم شرقی افتخار مرکزیت پر حشمت و جلال امپراطوری را داشته و بعد پایتخت دولت عثمانی شده بود از طرف فاتحین خود متروک شده و از جاه و جلال محروم و بصورت یک یادگار صامت آن مظاملی که مدت مدیدی تخت عثمانیان را لکه دار کرده بود درآمد.

بالجمله آثار سیاط مجازاتی که بمقتضای عدالت با اینهمه فلاکت و مصیبت بر عبدالعزیز و جانشینانش و تخت و تاج و سلسله پادشاهی او وارد آمد چنین بود . حال ببینیم بر ناصرالدین شاه خصم لدود دیگر و شریک توطئه که میخواست نهال نو شکفته آئین الهی را از بیخ و بن بر اندازد چه وارد شد . بر خورد او با پیام الهی که توسط بدیع شیع " نغزالشهداء " که حیات خود را بطیب خاطر وقف این منظور نمود برای او فرستاده شد نمونه و شاهد لهیب عناد تسکین ناپذیری بود که در تمام دوره سلطنت در سینه اش با کمال حدت شعله ور بود.

## مجازات سلسله قاجاریه

از قرار معلوم امپراطور فرانسه لوحی که بافتخار او از قلم حضرت بهاءالله صادر شده بود بدور انداخته و چنانکه خود حضرت بهاءالله فرموده بوزیرش دستور داد بطرزی غیر محترمانه بان جواب بدهد. بقراریکه اهل ثقه اظهار میدارند وزیر کبیر عبدالعزیز در حین خواندن نامه که پادشاه و وزرایش خطاب شده بود رنگش پریده و گفته بود مثل اینست که سلطان سلاطین بحقیر ترین پادشاه دست نشانده خود امر میدهد و طرز رفتارشان را تعین مینماید و نیز گفته اند ملکه ویکتوریا در موقع قرائت لوحی که بافتخار او نازل شده بود اظهار داشت "اگر این از طرف خدا باشد دوام خواهد کرد و الا ضرری بر آن مترتب نخواهد شد" ولی این مخصوص بناصرالدین شاه شد که باغواى علماً انتقام خود را از کسیکه دیگر باو دسترسی نداشت باینطریق بگیرد که قاصد او را که یک جوان هفده ساله بود با غل و زنجیر معذب و بانواع شکنجه و آزار شهید کند .

حضرت بهاءالله باین سلطان جابر که او را "سلطان ظالمین" عتاب کرده و کسیکه به زودی "عبرة للعالم" خواهد شد چنین میفرماید:

"یا سلطان انظر بطرف العدل الى الغلام ثم احکم بالحق فیما ورد علیه ان الله قد جعلک ظلّه بین العباد و آية قدرته لمن فی البلاد . " و نیز میفرماید:

"یا سلطان لو تسمع صریر القلم الاعلی و هدير ورقاً البقاء ... لیلعلک الى مقام لا ترى فی الوجود الا تجلی حضرة المعبود و ترى الملک احقر شیء عندک تضعه لمن اراد و تتوجه الى افق کان بانوار الوجه مصیئاً . " و باز میفرماید:

"امید چنانست که حضرت سلطان بنفسه در امور توجه فرمایند که سبب رجای قلوب گردد و این خیر محض است که عرض شد ."

ولی این امیدواری بانجام نرسید . زیرا سلطنتی که با قتل حضرت باب و حبس حضرت بهاءالله در طهران شروع و سلطانی که بکرات باعث نفی متوالی حضرت بهاءالله شده و سلسلهء که با کشتار لا اقل بیست هزار تن از پیروان آنحضرت لکه دار گردید نمیتوانست چنین امیدواری را بمنصبه ظهور رساند.

قتل فظیع آن پادشاه و سلطنت فرومایه آخرین پادشاه قاجار و زوال آن سلسله تماماً علامات برجسته مجازات و انتقام الهی در اثر آن خونریزیها و وحشیگریهای شنیع بود.

پادشاهان قاجاریه که اعضای یک قبیله اجنبی ترکن بودند در حقیقت تخت و تاج ایران را غصب کرده و آغا محمد خان خواجه مؤسس آن سلسله چنان سفاک و خسیس و خونخوار بود که کسی در خاطره هیچ ایرانی مانند او منفور و ملعون عموم قرار نگرفته است . شرح سلطنت این پادشاه و جانشینهای بلافاصله اش همانا بریریت و جنگهای داخلی و ملوک الطوائفی و یاغیگری و راهزنی و دوره مظالم قرون وسطی میباشد در حالیکه تاریخ سلطنت پادشاهان بعدی سلسله قاجاریه توأم با رکود و انحود ملت و بیسوادی و جهالت مردم و فساد و عدم لیاقت دولت و توطئه چینی و دسیسه بازی



دربار پادشاهی و انحطاط اخلاقی شاهزادگان و عدم مسئولیت و اسراف شخص پادشاه و تبعیت سخیفانه او از یک عده علمای نالایق و رذل بوده است.

جانشین آغا محمد خان فتحعلیشاه عیاش و کثیر الاولاد که معروف به "داریوش زمان" گردیده پادشاهی بود متکبر و خود خواه و بی اندازه لثیم. از کثرت زنان عقدی و صیغه که از هزار شماره آنها تجاوز میکرد و همچنین از حیث کثرت اولاد و مصیبت‌هایی که حکمرانی او بر کشور وارد آورد مشار بالبنان بود. این همان پادشاهی بود که حکم کرد که وزیر را که بواسطه او بسلطنت رسیده بود در دیگ روغن جوشان بیندازند. اما جانشین وی محمد شاه موهوم پرست بود و یکی از اولین اقدامات وی که بقلم حضرت بهاءالله مطعون گردید صدور حکم اختناق صدر اعظمش قائم مقام معروف بود شخصی که بقلم حضرت بهاءالله بواسطه عنوان "سید مدینه تدبیر و انشاء" مغلذ و جاودان گردید سپس بجای او حاجی میرزا آغاسی دنی طبع بد نفس و پست فطرت را گماشت که این شخص مملکت را به پرتگاه ورشکستگی و انقلاب کشانید. همین پادشاه بود که از ملاقات حضرت باب امتناع ورزیده و آن حضرت را در آذربایجان زندانی ساخت و باز همین پادشاه بود که در سن چهل سالگی بامراض گوناگون مبتلا و در اثر همان امراض در گذشت و آنچه در کتاب قیوم الاسماء مقدر و نازل شده بوقوع پیوست. آنجا میفرماید:

"یا ایها الملک تالله الحق لو تعادی مع الذکر لیحکم الله فی يوم القیمة علیک بین الملوک بالنار و لن تجد الیوم من دون الله العلی علی الحق بالحق ظهیرا".

پس از او ناصرالدین شاه که شخصی خود خواه و هوسران و مستبد الرای بود بتخت سلطنت نشست و چنان مقدر بود که مدت نیم قرن بتنهائی حکمرانی و فرماروائی مطلق کشور بیچاره خود را عهده دار باشد. نگاهداری مردم در حالت جهل و نادانی و هرج و مرج ادارات دولتی در ولایات و اختلال امور مالیاتی کشور و توطئه چینی‌ها و انتقام کشی و فساد اخلاق طبقه اشراف طماع و ناز پرورده که دائماً بدور تخت پادشاهی طواف میکردند و همچنین استبداد شخص پادشاه که اگر ملاحظه و ترس افکار عمومی اروپائیان و میل بتعریف و توصیف از او در پایتخت‌های ممالک غربی نبود بدرجات شدیدتر و وحشیانه تر میگردید تمام اینها صفات مشخصه سلطنت خونین کسی بود که خود را "آسمان" و "قبله عالم" مینامید.

ظلمت سه گانه هرج و مرج و ورشکستگی و ظلم مملکت را فرا گرفته بود. قتل او اولین علامت انقلابی بود که میبایستی دائره اقتدار پسر و جانشینش را محدود و منجر بعزل دو نفر از آخرین پادشاهان سلسله قاجاریه و اضمحلال کلی آن گردد. روز قبل از جشن پنجاه ساله سلطنت وی که میبایستی دوره جدیدی آغاز گردد و تهیه و تدارک مفصلی برای جشن گرفته شده بود در ضریح شاهزاده عبدالعظیم هدف طپانچه قاتل قرار گرفت و جسد او را در کالسه سلطنتی جلو صدر اعظم قرار داده و باین طریق پایتخت آوردند تا انتشار خبر قتل بتعویق افتد.

شخصی که در موقع جشن پنجاه ساله و نیز هنگام قتل پادشاه حضور داشت چنین مینویسد: گفته میشد که روز جشن پنجاه ساله سلطان بزرگترین روز تاریخی ایران بشمار خواهد رفت... قرار بود که زندانیان بدون قید و شرط خلاص شوند و عفو عمومی محبوسین سیاسی اعلام گردد. بدهقانان وعده داده شده بود که اقلاً برای دو سال از پرداخت مالیات معاف شوند... و فقرا ماهها اطعام گردند. وزرا و بزرگان مملکت در آنحال مشغول فراهم نمودن زمینه برای بدست

آوردن مناصب و مستمری از شاه بودند و نیز قرار بود درهای مراقد و امکنه را بروی مسافری و زائرین بگشایند . سادات و ملاها برای صاف کردن سینه و حنجره خود داروها استعمال میکردند تا بر منابر در مناقب پادشاه داد سخن بدهند . مساجد پاک و پاکیزه میگردد و برای اجتماعات عمومی و نماز جماعت جهت سلامت پادشاه مهیا میشد ... سقاخانه ها را وسیع تر کردند تا آب متبرک بیشتر در آن جای گیرد . مقامات صالحه پیش بینی میکردند که در روز جشن بوسیله این سقاخانه ها معجزات زیادی ممکن است صورت وقوع یابد

... پادشاه اعلان کرده بود " که از امتیازات خود بعنوان پادشاه مستبد صرف نظر کرده و خود را " پدر تاجدار ایرانیان " معرفی خواهد کرد . مقرر شده بود که مامورین انتظامات شهری مراقبت جدی و شدید خود را تخفیف داده و از غربائی که بکاروانسراها وارد میشوند صورت برداشته نشود و مردم شبها برای گردش در کوچه و خیابان آزاد باشند و بقراریکه همان شخص مینویسد حتی مجتهدین تصمیم گرفته بودند که موقتاً از آزار و اذیت بایان و کفار دیگر خود داری نمایند . "

این بود وضع هلاکت کسی که وصف سلطنتش همواره با فاجعهء عظیم تاریخی یعنی شهادت کسیکه مظهر اعظم الهی او را " نقطه که حقایق رسل و انبیاء طایف حول او هستند ( ترجمه ) خوانده متلازم خواهد بود در لوحی که قلم حضرت بهاءالله او را محکوم میسازد چنین نازل:

" از جمله ( سلاطین ارض ) سلطان ایران است که هیکل امر ( حضرت باب ) را در هوا معلق و با شقاوتی بقتل رسانید که تمام موجودات و اهل جنت علیا و ملأ اعلی بر او گریستند بعلاوه بعضی از نزدیکان ما را مقتول و دارائی ما را غارت و عائله ما را اسیر دست ظالمین نمود و بکرات ما را محبوس ساخت تالله الحق احدی نمیتواند آنچه در زندان بر ما وارد شده احصاً نماید جز خداوند محیی علم قدیر. پس از آن ما و اهل الله را از وطن تبعید کرده و در نتیجه با اندوهی آشکار بعراق وارد شدیم و در آنجا متوقف بودیم تا آنکه سلطان روم ( سلطان ترکیه ) بر علیه ما قیام کرده و ما را به مقر سلطنت خود احضار نمود. چون بدانجا رسیدیم صدماتی بر ما وارد شد که موجب مسرت خاطر سلطان ایران گردید بعد ما باین زندان که دست احبا از دامان ما کوتاه بود وارد شدیم. رفتار او با ما چنین بود ( ترجمه ) . "

ایام سلطنت سلسله قاجاریه در آن حین روز شمار شده و رخوت و سستی که در ارکان احساسات ملی مستولی گردیده برطرف شده بود سلطنت مظفرالدین شاه جانشین ناصرالدین شاه که شخصی ضعیف النفس و جبون و مسرف و مبذر نسبت بدرباریانش بود مملکت را به جاده وسیع ویرانی کشانید نهضت مشروطه طلبی که امتیازات پادشاه را محدود میکرد قوت گرفته و منجر بان شد که پادشاه در ایام واپسین سلطنت خود فرمان مشروطیت را امضاً کرده و چند روز بعد در گذشت. سپس محمد علیشاه که طبعا مستبد و بی عقیده و لئیم بود جانشین وی گردید و چون دشمن مشروطیت بود با اقدام موجز خود که بتوپ بستن بهارستان محل انعقاد مجلس شورای ملی گردید در ایجاد انقلابی که منتهی بعزل او توسط ملیون شد تسریع کرد. و پس از مذاکرات مفصله مستمری وافی را که برای او تعیین شده بود قبول کرده و در نهایت مذلت بروسیه رفت. احمد شاه جانشین او که بسن بلوغ نرسیده بود وجودش در حکم عدم و نسبت بوظائف خود بیقید بود. بی اعتنائی نسبت بضروریات مملکت هنوز ادامه داشت بواسطه ازدیاد هرج و مرج و ضعف حکومت مرکزی و وضع خراب مالیه مملکت و انحطاط روز افزون وضع عمومی کشور و سهل انگاری پادشاه که عیش و نوش در مجامع پایتخت های اروپائی را بانجام وظیفه و مسئولیت های مهم و فوری مملکت که اقتضای وضع پریشان ملت بود ترجیح

میداد . مرگ سلسله که عامه احساس سلب سلطنت از آنها مینمود فرا رسید . مجلس شورای ملی در هنگام یکی از مسافرتها معمولی پادشاه بخارجه او را معزول ساخته و انقراض سلسله که مدت یکصد و سی سال بر ایران حکفرمائی میکرد اعلان داشت . همان سلسله که پادشاهان آن از روی غرور خود را از اعقاب یافت پسر نوح میدانستند و کلیه پادشاهان آن باستثنای یک نفر بقتل رسیده و یا معزول شده و یا در اثر امراض مهلکه در گذشته اند.

اولاد بیشمار آنها که گروه شاهزادگان و یک نسل بیکاره را تشکیل میداد باعث رسوائی و تهدید هموطنانشان گردیده بود . اما اکنون بازماندگان بدبخت آن دودمان مضمحل شده عاری از هر قدرتی بوده و حتی بعضی بحال گدائی افتاده و بوضع فلاکت باری عواقب شوم اعمال سیئه را که اجدادشان مرتکب شده اند حکایت میکنند . اینک آنان بر ردیف اعقاب پریشان روزگار آل عثمان و سلاطین رومانف ها و سلسله های هابسبورگ و هوهانزلرن و ناپلئون افزوده شده و بحال سرگردانی در روی زمین بسر میبرند و شاید بکلی از چگونگی آن قوای که چنین انقلاب مصیبت آوری در حیات آنان بوجود آورده و باعث بدبختی و فلاکت امروزه آنها شده بیخبرند.

چنانکه اکنون نوه ناصرالدین شاه و سلطان عبدالعزیز در حال ناتوانی و مسکنت بمرکز عالی امر حضرت بهاءالله رو آورده یکی کمک سیاسی خواست و دیگری مدد مالی اما تقاضای اولی بفوریت و بکلی رفض شد و نسبت بتقاضای دومی بیدرنگ اعانت گردید.

### بخت برگشتگی سلاطین

چون در موارد دیگر بخت برگشتگی سلاطین چه در سنوات مقارن جنگ عمومی گذشته و چه بعد از آن امعان نظر کنیم و بسرنوشتی که امپراطوری چین و سلطنت پرتقال و اسپانیا داشته و بانقلابی که اخیرا دامنگیر پادشاهان نروژ و دانمارک و هلند گردیده و هنوز هم باقی است نظر افکنیم و عجز سلاطین دیگر را مورد توجه قرار دهیم و هراس و لرزشی که تخت سلطنت آنها را متزلزل ساخته بدقت بنگریم آیا نمیتوان مصائب وارده بر آنها را بایات افتتاحیه سوره ملوک نسبت داد که نظر باهمیت خطیر آن لازم میدانم بار دیگر آنها را نقل نمایم:

” اتقوا الله یا معشر الملوک و لا تحرموا انفسکم عن هذا الفضل الاکبر ... توجهوا بقلوبکم الی وجه الله ثم اترکوا ما امرکم به هویکم و لا نکونن من الخاسرین ... ما تجسستم فی امره ( باب ) بعد الذی کان هذا خیر لکم عما تطلع الشمس علیها ان اتم من العالمین ... ایاکم ان لا تغفلوا من بعد کما غفلتم من قبل ... قد ظهر الوجه عن خلف الحیات و استنار منه کل من فی السموات و الارضین و انتم ما توجهتم الیه ... اذا قوموا ... و تدارکوا ما فات عنکم ... ان لم تستنصحو بما انصحناکم فی هذا الکتاب بلسان بدع مبین یاخذکم العذاب من کل الجهات و یتیکم الله بعد له .... ان یا ایها الملوک قد قضت عشرین من السنین و کذا فی کل یوم فی بلا جدید ... و انتم سمعتم اکثرها و ما کنتم من المانعین بعد الذی ینبغی لکم بان تمنعوا الظالم عن ظلمه و تحکموا بین الناس بالعدل لیظهر عدالتکم بین الخلائق اجمعین .“

بنا بر این جای تعجب نیست هرگاه حضرت بهاءالله نظر برفتاری که سلاطین ارض نسبت بان حضرت روا داشتند چنین کلماتی که سابقا نقل شده نازل فرموده باشد که:

”از دو طایفه عزت برداشته شد از امرأ و علماً.“

حقیقه حتی مرحله بالاتری را در لوح شیخ سلمان بیان میفرماید:

”از جمله علامت بلوغ دنیا آن است که نفسی تحمل امر سلطنت ننماید سلطنت بماند و احدی اقبال نکند که وحده تحمل آن نماید آن ایام ایام ظهور عقل است ما بین بریه مگر آنکه نفسی لاظهار امر الله و انتشار دین او حمل این ثقل عظیم نماید و نیکو است حال او که لحب الله و امره و لوجه الله و اظهار دینه خود را باین خطر عظیم اندازد و قبول این مشقت و زحمت نماید.“

## شناختن مقام سلطنت

ولی نباید منظور حضرت بهاءالله سوء تعبیر شده و ندانسته تفسیر گردد زیرا هر چند که عتاب آن حضرت نسبت بسلاطین که باو زجر و آزار رساندند شدید بوده و آنهائی را هم که وظیفه اصلی خود را درباره تحری حقیقت امر او آشکارا انجام نداده و دست تعدی ظالمین را کوتاه نکرده اند جمعا مورد ملامت قرار داده ولی در عین حال تعالیم آنحضرت به هیچوجه شامل اصولی نیست که مدل بر طرد و یا حتی بطور ایما و اشاره مشعر بر اهانت نسبت بمقام سلطنت باشد. سقوط فاجعه آمیز و اضمحلال سلسله امپراطوریهها و سلاطین که بخصوص عاقبت وخیم آنها را نبوت فرموده و انحطاط آندسته از سلاطین که معاصر حضرتشان بوده و جمعا مورد عتاب قرار گرفته اند - و این هر دو مرحله از تحولات امر را تشکیل میدهد - بهیچوجه نباید با مقام آینده سلطنت اشتباه شود. در حقیقت اگر ما در آثار شارع مقدس دیانت بهائی تمعن نمائیم بیانات بیشماری خواهیم یافت که با عباراتی صریح و غیر قابل تفسیر از اساس سلطنت تمجید و از رتبه و مقام پادشاهان عادل و منصف ستایش فرموده و قیام پادشاهانی که از روی عدالت و حتی با ایمان بامر او حکمرانی خواهند کرد پیش بینی فرموده و فریضه مهمه قیام بر عهده داری نصرت پادشاهان بهائی را تلقین فرموده است . هرگاه از نقل بیانات فوق که حضرت بهاءالله بسلاطین ارض خطاب فرموده و از ذکر مصیبتهای دردناکی که اغلب آنها بدان مبتلا شده اند چنین استنباط شود که پیروان آن حضرت عقیده مند و یا طرفدار الغا مقام سلطنت هستند البته این تصور منافی تعالیم آن حضرت خواهد بود.

بهتر آنست که بعضی از بیانات مربوطه حضرت بهاءالله عینا نقل شود تا خواننده درباره خطای چنین استنباطی خود قضاوت نماید. در لوح ابن ذئب سرچشمه حقیقی سلطنت را تعیین میفرماید:

”و لكن ملاحظه شئون سلاطین من عند الله بوده و از کلمات انبیاء و اولیاء واضح و معلوم . خدمت حضرت روح ( مسیح ) علیه السلام عرض نمودند ( یا روح الله ایجوز ان تعطی الجزیه لقیصر ام لا قال بلی ما لقیصر لقیصر و ما لله ) منع نفرمودند و این دو کلمه یکی است نزد متبصرین چه که ما لقیصر اگر من عند الله نبود نهی میفرمودند و همچنین در آیه مبارکه ( اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم ) مقصود از این اولی الامر در مقام اول و رتبه اولی ائمه صلوات الله علیهم بوده و هستند ایشانند مظاهر قدرت و مصادر امر و مخازن علم و مطالع حکم الهی و در رتبه ثانی و مقام ثانی ملوک و سلاطین بوده اند یعنی ملوکی که بنور عدلشان آفاق عالم منور و روشن است. “ و نیز میفرماید:

”حضرت پولس قدیس در رساله باهل رومیہ نوشتہ ( لتخضع کل نفس للسلابین العالیہ فانہ لا سلطان الا من اللہ و السلابین الکائینہ انما ربہا اللہ فن یقاوم السلطان فانہ یعاند ترتیب اللہ ) و نیز میفرماید ( لانہ خادم اللہ المنتقم الذی ینفذ الغضب علی من یفعل الشر ) میفرماید ظهور سلاطین و شوکت و اقتدارشان من عند اللہ بود. “ و باز میفرماید:

”سلطان عادل عند اللہ اقرب است از کل یشہد بذلک من ینطق فی السجن الاعظم.“

ہم چنین در لوح بشارت حضرت بہاء اللہ میفرماید:

شوکت سلطنت آیتی است از آیات الہی دوست نداریم مدن عالم از آن محروم ماند.

در کتاب اقدس مقصود خود را تشریح فرمودہ و از پادشاهی کہ بامر او ایمان آورد چنین توصیف میفرماید:

”تاللہ لا نرید ان تنصرف فی ممالککم بل جئنا لتصرف القلوب انها لمنظر البہا یشہد بذلک ملکوت الاسماء لو انتم تفقہون و الذی اتبع مولیہ انہ اعرض عن الدنیا کلہا و کیف هذا المقام المحمود “ “ طوبی للملک قام علی نصرۃ امری فی مملکتی و انقطع عن سوائی انہ من اصحاب السفینۃ الخمرأ الی جعلہا اللہ لاهل البہا ینبغی لکل ان یعززوہ و یوقروہ و ینصروہ لیفتح المدن بمفاتیح اسمی المہیمین علی من فی ممالک الغیب و الشہود انہ بمنزلۃ البصر للبشر و العزۃ الغرأ لجبین الانشاء و راس الکرم لجسد العالم انصروہ یا اهل البہا بالاموال و النفوس “ در لوح سلطان حضرت بہاء اللہ در اہمیت مقام سلطنت میفرماید:

”ملک عادل ضل اللہ است در ارض باید کل در سایہ عدلش ماوی گیرند و در ظل فضلش بیاسایند اینقام تخصیص و تحدید نیست کہ مخصوص بعضی دون بعضی شود چہ کہ ظل از مظل حاکی است حق جل ذکرہ خود را رب العالمین فرمودہ زیرا کہ کل را تربیت فرمودہ و می فرماید فتعالی فضلہ الذی سبق الممکات و رحمۃ الی سبقت العالمین.“

در یکی از الواح حضرت بہاء اللہ میفرماید:

”حق جل و عز مملکت ظاہرہ را بملوک عنایت فرمودہ بر احدی جائز نہ کہ ارتکاب نماید امری را کہ مخالف رای روسای مملکت باشد و آنچه از برای خود خواستہ مداین قلوب عباد بودہ احبای حق الیوم بمنزلہ مفاتیحند.“

در عبارات ذیل آرزوی خود را چنین بیان میفرماید:

”امید است کہ یکی از ملوک لوجہ اللہ بر نصرت این حزب مظلوم قیام نماید و بذکر ابدی و ثنای سرمدی فائز شود قد کتب اللہ علی هذا الحزب نصرۃ من نصرہم و خدمتہ و الوفا بعہدہ.“

آنحضرت در لوح رئیس قیام چنین سلطانی را بطور قطع و یقین نبوت میفرماید:

”سوف یبعث اللہ من الملوک من یعین اولیائہ انہ علی کلشی محیط و یلقی فی القلوب حب اولیائہ هذا حتم من لدن عزیز جمیل.“ در رضوان العدل کہ از مناقب عدالت توصیف فرمودہ نظیر همان نبوت را تکرار میفرماید:



”فسوف يظهر الله في الارض ملوكا يتكثون على غمارق العدل و يحكمون بين الناس كما يحكمون على انفسهم اولئك من خيرة خلقي بين الخلائق اجمعين.“

در کتاب مستطاب اقدس جلوس سلطانی که دارای دو زینت عدالت و عقیده بامر اوست در شهر مسقط الراس وی که ”ام العالم“ و ”مطلع نور“ میباشد باین عبارات پیش بینی فرموده است:

”یا ارض الطأ لا تحزنی من شئ قد جعلک الله مطلع فرح العالمین لویشأ یبارک سریرک بالذی یحکم بالعدل و یجمع اغنام الله الی تفرقت من الذئاب انه یواجه اهل البها بالفرح و الانبساط الا انه من جوهر الخلق لدی الحق علیه بهاء الله و بها من فی ملکوت الامر فی کل حین.“

## ویرانی مبانی دینی

یاران عزیز زوال اقتدار صاحبان تخت و تاج سلطنت جسمانی با انهدام حیرت آور نفوذ پیشوایان روحانی دنیا متلازم گردیده. وقایع جسمیه که مقدمه اضمحلال آنهمه سلطنتها و امپراطوریهها گردید اغلب مقارن مبانی مذهبی بود که ظاهراً زوال ناپذیر جلوه میکرد. همان جریاناتی که بسرعت و بنحو مصیبت بار سرنوشت پادشاهان و امپراطورها را تعیین و سلسله پادشاهی آنانرا منقرض کرد در مورد پیشوایان مذهب مسیحیت و اسلام نیز معمول گردیده و بحیثیت و اعتبار آنان لطمه زده و در بعضی موارد اعلیٰ موسسات آنها را سرنگون ساخته است ”عزت از امرأ و علماً ( در حقیقت از هر دو ) برداشته شد“ شکوه و جلال دسته اول محسوف و قدرت و نفوذ دسته دوم بطرزی جبران ناپذیر معدوم گردید.

پیشوایانیکه بتشکیلات مذهبی ادیان مربوطه خود سمت هدایت و حاکمیت داشتند از طرف حضرت بهاءالله بهمان صراحت و نظیر همان عبارات خطاب بسلاطینی که سرنوشت رعایای خود را تعیین میکردند مورد خطاب و انداز و سرزنش قرار گرفته اند . زیرا آن پیشوایان مذهبی بخصوص علمای اسلام بمعیت سلاطین جابر و مستبد حملات شدید و لعن و طعن خود را متوجه موسسین امر الهی و پیروان و اصول و موسساتش نمودند.

مگر علمای ایران نبودند که قبل از همه علم طغیان برافراشتند و توده جاهل و رام را برانگیخته و نیز بوسیله عربده و تهدید و دروغگوئیا و تهمتها و تکفیرها اولیای امور را تشویق و تحریص بصدور فرمان تبعید و نفی و وضع قوانین نموده و اقدام بسرکوبی و قتل عامهای نمودند که صفحات تاریخ مشحون از آن است . کشتاری که در یک روز بتخریک علمای مذهبی صورت گرفت بحدی نفرت انگیز و وحشیانه و منبعث از ”خوی بیرحمی حیوانی و قریحه شیطانی بود“ که رنان ( Renan ) در کتاب خود موسوم بحواریون آنروز را چنین توصیف کرده ”شاید در تاریخ دنیا نظیر برای آن نتوان یافت“

علماً بودند که بوسیله اینگونه عملیات تخم نفاق و اضمحلال در نفس موسسات دینی خود افشانده همان موسساتی که در زمان ولادت امر الهی بقدری مقتدر و معروف بودند که خلل ناپذیر بنظر میامدند . آنها بودند که با سبک مغزی و از روی سفاقت چنان مسئولیت های مهم را بعهدہ گرفته و مسئول اصلی حدوث آن عوامل شدیده و مخربه گردیدند که مورد مصائبی قرار گرفتند نظیر آنچه بر پادشاهان و سلسله های سلاطین و امپراطوریهها نیز وارد شد و از بر جسته ترین وقایع تاریخ قرن اول بهائی بشمار میرود.

هر چند که این قوه مخربه در مراحل اولیه ظهور خود حیرت بخش بوده ولی هنوز با نیروئی نقصان ناپذیر در کار است و همانطور که مخالفت با امر الهی از منابع مختلفه و نواحی بعیده بیشتر و سخت تر میشود آن قوه نیز شدت یافته و بیش از پیش آثار عجیبه قدرت ویران کننده خود را ظاهر میسازد . برای جلوگیری از تطویل این رساله نمیتوانم بطور دلتخواه بشرح و تفصیل وجهه های مختلف این موضوع خطیر و طرز رفتار پادشاهان روی زمین نسبت به پیام حضرت بهاءالله که یکی از جالب ترین و عبرت آورترین سرگذشت های داستان فاجعه آمیز دیانت بهائی را تشکیل میدهد پردازم لذا فقط بشرح عکس العمل هائیکه حملات شدیده پیشوایان مذهبی اسلام و بنسبت کمتری بعضی از ناشرین دیانت مسیحی نسبت بموسسات مربوطه خودشان بخشیده است خواهم پرداخت و این مبحث را با مقدمه مختصری از بیانات منتخبه از الواح حضرت بهاءالله که بطور مستقیم و یا غیر مستقیم نسبت بعلمای اسلام و مسیحی اشاره شده بیان مینمایم . این بیانات مصائب حزن انگیزی که بر تشکیلات مذهبی این دو دین که بامر مبارک تماس نزدیک داشته اند وارد شده و میشود واضح و روشن میسازد.

با وجود این نباید چنین استنباط نمود که حضرت بهاءالله خطابات تاریخی خود را منحصرأ به پیشوایان مذهب اسلام و مسیحی معطوف فرموده و یا فشاری که دیانت نافذ او بر قلاع مستحکمه موسسات دینی وارد میآورد محدود بتاسیسات آن دو دیانت بوده است . حضرت بهاءالله میفرماید:

”میقات امم منقضی شد و وعده های الهی که در کتب مقدسه مذکور است جمیع ظاهر گشت ... امروز روزیست که ذکرش در کتب از قلم امر ثبت گشته . ما من آیه الا و قد تنادی بهذا الاسم و ما من کتاب الا و یشهد بهذا الذکر المبین .“ و همچنین میفرماید:

”لو نذکر ما نزل فی الکتب و الصحف فی هذا الظهور لیصیر هذا اللوح ذا حجم عظیم“

همچنانکه بشارات ظهور حضرت بهاءالله در تمام آثار ادیان سابقه مندرج است بهمان قسم موسس آن دیانت بکلیه پیروان ادیان و مخصوصا پیشوایان مسئول آنها که خود را حائل ما بین وی و جماعات دینی مربوطه قرار داده اند خطاب میفرماید:

”وقتی ما بمومنین تورات خطاب کرده و آنها را بمنزل آیات میخوانیم که از نزد مالک رقاب آمده است ... وقتی دیگر بملاً انجیل خطاب کرده میگوئیم خداوند سبحان باین اسم ظاهر و به وسیله آن نسیم الهی بر جمیع اطراف وزیده است ... موقعی دیگر باهل فرقان خطاب کرده میگوئیم از خدای رحمن بترسید و بکسیکه همه ادیان بدست او ایجاد شده ایراد نکنید . بعلاوه بدان که ما بمجبوسها نیز خطاب کرده آنها را بلوح الهی مفتخر ساخته ایم ... و در آن الواح جوهر رموز و اشارات مندرج در کتبشان را نازل فرمودیم . بدرستیکه خداوند قادر و عالم است. ( ترجمه )“

خطاب بیهودیان حضرت بهاءالله میفرماید:

”قانون اعظم آمده و جمال قدم بر تخت داود حکمرانی میکند . این چنین قلم من آنچه را که قصص ازمنه سابقه حکایت میکند تکلم نموده و لکن در این موقع داود باعلی الندا میگوید ای خدای ودود من مرا در زمره ثابتین بر امرت محسوب بدار ای کسیکه نورانیت وجود و لغزش اقدام از تو است ( ترجمه )“ و همچنین میفرماید:

”نفخه بوزیدن آمده و نسمة در هبوب است و از صهیون مکنون پدیدار شده و از اورشلیم ندای خداوند واحد بیهمتا و علیم شنیده میشود ( ترجمه ) .“ و نیز در لوح ابن الذئب میفرماید:

”نغمه حضرت داود را بشنو میفرماید ( من یقودنی الی المدینه المحصنه ) مدینه محصنه عکاست که سجن اعظم نامیده شد و دارای حصن و قلعه محکم است یا شیخ اقرأ ما نطق به اشعیأ فی کتابه قوله ( علی جبل عال اصعدی یا مبشرة صهیون ارفعی صوتک بقوة مبشرة اورشلیم ارفعی لا تخافی قولی لمدن یهوذا هو ذا الهلک هو ذا السید الرب بقوة یاتی و ذراعه تحکم له ) امروز جمیع علامات نمودار مدینه بزرگی از آسمان نازل شده و صهیون از ظهور حق مهتر و مسرور چه که ندأ الله را از کل جهات اصغأ نموده .“

آن ندا که خود را همان ندای شاه بهرام میداند بطبقه دستورهایی دیانت زردشت که ممتاز از توده پیروان آن دیانت هستند راجع بندای الهی چنین فرموده است:

”ای دستوران گوش از برای شنیدن راز بینیا آمده و چشم از برای دیدار چرا گریزانید دوست یگا پدیدار میگوید آنچه را که رستگاری در آنست . ای دستوران اگر بوی گلزار دانائی را بیابید جز او نخواهید و دانای یگا را در جامه تازه بشناسید و از گیتی و گیتی خواهان چشم بردارید و بیاری برخیزید.“ حضرت بهاءالله در جواب شخصی زردشتی که از شاه بهرام موعود سوال کرده چنین مرقوم فرموده است : ” آنچه در نامها مرده داده اند ظاهر و هویدا گشت . نشانها از هر شطری نمودار. امروز یزدان ندا مینماید و کل را بمینوی اعظم بشارت میدهد.“ و نیز در لوح دیگر میفرماید:

”امروز روز فرمان و دستوری دستوران نیست در کتاب شما گفتاریست که معنی آن اینست دستوران در آئین مردمان را دور مینمایند و از نزدیکی باز میدارند دستور کسی است که روشنائی را دید و بکوی دوست دوید .“ و نیز بآنها خطاب میفرماید :

”بگو ای دستوران دست قدرت از ورای سحاب پیدا بدیده تازه ببینید و آثار عظمت و بزرگی بی حجاب هویدا بچشم پاک بنگرید ... بگو ای دستوران باسم من عزیزید و از من در گریز شما دستوران دیوانید اگر دستوران یزدان بودید با او بودید و او را میشناختید ... بگو ای دستوران کردار احدی امروز مقبول نه مگر نفسی که از مردمان و آنچه نزد ایشان است گذشته و بسمت یزدان توجه نموده .“

معذک این دو دیانت منظور اصلی ما نیست ولی موضوع این رساله رابطه مستقیم بیشتر با اسلام و کمتر با مسیحیت است . اسلام که آئین حضرت بهاءالله از آن برخاسته چنانچه عیسویت از دیانت یهود سرچشمه گرفته دیانتی است که در محیط آن آئین بهائی ظاهر و توسعه یافته و توده پیروان بهائی از بین طبقات مختلفه آن مبعوث شده و مومنین دیانت جدید از طرف پیشوایان آن زجر و آزار دیده و میبند - و از طرف دیگر مسیحیت دیانتی است که اغلب بهائیان غیر مسلم بان تعلق داشته و در حوزه روحانی آن نظم اداری امر بهائی بسرعت پیشرفت کرده و علمای دینی آن پیش از پیش نسبت بنظم مزبزر حمله مینمایند . بر خلاف تابعین دیانت هند و بودا و یهود و حتی زردشت که بطور کلی از قوای مکنونه امر الهی غافل و اقبال آنها نسبت بامر هنوز قابل ذکر نیست . اسلام و مسیحیت را میتوان دو دیانتی محسوب داشت که در این مرحله تشکیلاتی تکامل امر تمام قوه این آئین عظیم را تحمل مینمایند.

حال بینیم موسسین دیانت بهائی خطاب به پیشوایان مبرز اسلام و مسیح چه فرموده و نسبت بانها چه عباراتی مرقوم داشته اند تا کنون آنچه مربوط بسلاطین اسلام بود اعم از خلفائی که در اسلامبول حکمرانی مینمودند و یا پادشاهان ایران که مانند امنای موقتی امام موعود سلطنت میکردند از نظر گذراندیم و نیز لوحی که حضرت بهاءالله بشخص پاپ اعظم خطاب فرموده و پیام عمومی تری که در سورهء ملوک برای پادشاهان مسیحیت نازل شده دیدیم ولی صلائی که حضرت بهاءالله برای انذار و بحساب کشیدن علمای اسلام و اسقفهای مسیحی زده اند از جهت هیمنه و احتجاج دست کمی از آنها ندارد.

این است بیان ملامت آمیز صریح حضرت بهاءالله در کتاب ایقان:

”در همه اوقات سبب سد عباد و منع ایشان از شاطی بحر احدیه علمای عصر بوده اند که زمام امور در کف کفایت ایشان بوده و ایشان هم بعضی نظر بحب ریاست و بعضی از عدم علم و معرفت ناسرا منع مینمودند چنانچه همه انبیاء باذن و اجازه علمای عصر سلسبیل شهادت را نوشیدند و باعلی افق عزت پرواز نمودند چه ظلمها که از روسای عهد و علمای عصر بر سلاطین وجود و جواهر مقصود وارد شد و باین ایام محدوده فانیه قانع شدند و از ملک لایفنی باز ماندند.“

و نیز در همان کتاب میفرماید:

”از جمله سبحات مجله علمای عصر و فقههای زمان ظهورند که جمیع نظر بعدم ادراک و اشتغال و حب ریاست ظاهره تسلیم امرالله نمینمایند بلکه گوش نمیدهند تا نغمه الهی را بشنوند بل یجعلون اصابعهم فی آذانهم و عبادهم چون ایشانرا من دون الله ولی خود اخذ نموده اند منتظر رد و قبول آن خشبهای مسنده هستند زیرا از خود بصر و سمع و قلبی ندارند که تمیز و تفصیل دهند میانهء حق و باطل با اینکه همه انبیاء و اصفیاء و اولیاء من عند الله امر فرمودند که بچشم و گوش خود بشنوند و ملاحظه نمایند معذک معتنی بنصح انبیاء نگشته تابع علمای خود بوده و خواهند بود و اگر مسکینی یا فقیری که عاری از لباس اهل علم باشد بگوید ”یا قوم اتبعوا المرسلین“ جواب گویند که اینهمه علماً و فضلاً با این ریاست ظاهره و البسه مقطعه لطیفه نفهمیده اند و حق را از باطل ادراک ننموده و تو و امثال تو ادراک نموده اید و نهایت تعجب مینمایند از چنین قولی با اینکه امم سلف اعظم و اکبرند و اگر کثرت و لباس علم سبب و علت علم و صدق باشد البته امم سابقه اولی و اسبقند.“ و نیز میفرماید:

”احدی از انبیاء مبعوث نشد مگر آنکه محل بغض و انکار ورد و سب علماً گشت قاتلهم الله بما فعلوا من قبل و کانوا یفعلون حال کدام سبحات جلال اعظم از این هیاکل جلال است و الله کشف آن اعظم امور است و خرقش اکبر اعمال.“ و نیز مرقوم رفته:

”در میان ایشان از معبود جز اسمی و از مقصود جز حرفی نمانده و بقسمی بادهای هوی و نفس غالب شده که سراجهای عقل و فواد را در قلوب خاموش نموده ... دو نفس بر یک حکم ملاحظه نمیشود زیرا جز هوی الهی نجویند و بغیر از خطا سبیلی نخواهند ریاست را نهایت وصول بمطلوب دانسته اند و کبر و غرور را غایت بلوغ بحبوب شمرده اند تزویرات نفسانی را مقدم بر تقدیرات ربانی دانند . از تسلیم و رضا گذشته اند و بتدبیر و ریا اشتغال نموده اند و بتمام قوت و قدرت حفظ این مراتب مینمایند که مبادا نقصی در شوکت راه یابد و یا خللی در عزت بهمرسد.“

حضرت بهاء الله در لوح دیگر میفرماید:

”مصدر و مبداء ظلم علماً بوده و در اثر فتاوی این نفوس مغروره خبیثه است که حاکمین ارض آنچه را شنیده اید مرتکب شده اند ... زمام جاهلین در دست صاحبان وهم بوده و هست و آنچه می خواهند حکم میکنند براسستی خدا از آنها بیزار و ما نیز از آنها بیزاریم و همچنین آنانکه شهادت میدهند بانچه قلم اعلی در این مقام عزیز فرموده آنها نیز بیزارند ( ترجمه ) .“

و همچنین میفرماید:

”لازال روسای ناس عباد را از توجه بحر اعظم ممنوع ساخته اند در اثر فتاوی علمای عصر بود که خلیل الله را ( ابراهیم ) در آتش انداختند و حضرت کلیم الله را ( موسی ) معرض اکاذیب و مفتریات کردند در حضرت روح ( عیسی ) تفکر نمائید هر چند نهایت شفقت و مهربانی را ابراز فرمود ولی بر آن جوهر وجود و مالک غیب و شهود چنان قیامی نمودند که ملجأ و آسایشی نیافت هر روز در نقطه سرگردان بود و پناه جدیدی میجست خاتم النبیین ( محمد ) ارواح ما سواه له القدأ را ملاحظه کنید که پس از بیان کلمات مبارکه مشعر بر وحدانیت الهیه چه امور ناگواری بر آن سلطان وجود بدست پیشوایان بت پرست و علمای یهود وارد گشت لعمری قلم نوحه میکند و موجودات از آنچه باو از دست ناقضین عهد و میثاق و منکرین حجت و آیاتش وارد شد گریه می کند ( ترجمه ) .“ و همچنین در لوح دیگر میفرماید:

”علمای بلها کتاب الله را ترک کردند و بانچه خود تصور کرده اند مشغولند بحر اعظم ظاهر گشته و صریر قلم اعلی مرتفع شده و لکن بمثابه خراطین در طین اوهام گرفتارند چون بحضرت پروردگار یگنا انتساب دارند عزیزند ولی از خود او معرضند باو مشهورند و از او محتجب ( ترجمه ) و نیز در لوح دیگر میفرماید:

”پیشوایان بت پرست و علمای یهود و نصاری همان اعمالی را مرتکب شده اند که روحانیون عصر در این ظهور مرتکب شده و میشوند بلکه این علماً قساوتی اعظم و خباثتی شدید تر ظاهر کرده اند و هر ذره بر آنچه میگویم گواه است ( ترجمه ) .“

بان روسای که خود را بهترین خلق میشمردند و پست ترین آن نزد حق مذکور و ” بر مسند علم و فضل نشسته اند و جهل را علم نام گذاشته اند و ظلم را عدل نامیده اند“ و ” خدائی را غیر از هوای خود عبادت نمیکنند و بجز ذهاب مذهبی ندارند و در غلیظترین حجب علم پوشیده شده و در ظلمات آن گرفتارند در صحراهای گمراهی سرگردانند ( ترجمه ) .“ بانان حضرت بهاء الله چنین خطاب فرموده:

”ای معشر علماً من بعد خود را صاحب اقتدار نخواهید یافت زیرا آترا از شما سلب و برای آنانکه پروردگار یگنای مقتدر قدیر مختار ایمان آوردند مقدر کردیم ( ترجمه ) .“

در کتاب اقدس عبارات ذیل مرقوم:

”قل یا معشر العلماً لاتزنوا کتاب الله بما عندکم من القواعد و العلوم انه لقسطاس الحق بین الخلق قد یوزن ما عند الامم بهذا القسطاس الاعظم و انه بنفسه لو اتمتعون تبکی علیکم عین عنایتی لانکم ما عرفتم الذی دعوتوه فی العشی و الاشرار



و فی کل اصیل و بکور ... یا معشر العلماء هل يقدر احد منكم ان يستن معی فی میدان المکاشفة و العرفان او یجول فی مضمار الحکمة و التبیان لا و ربی الرحمن کل من علیها فان و هذا وجه ربکم العزیز المحبوب ... قل هذه لسمأ فیها کنز ام الکتاب لو انتم تعقلون هذا هو الذی به صاحت الصخره و نادت السدره علی الطور المرتفع علی الارض المبارکة الملک لله الملک العزیز الودود انا ما دخلنا المدارس و ما طالعنا المباحث اسمعوا ما یدعوکم به هذا الامی الی الله الابدی انه خیر لکم عما کنز فی الارض لو انتم تفقهون .“

و نیز فرموده ”یا معشر العلماء لما نزلت الایات و ظهرت الینات رایناکم خلف الحجبات ان هذا الاشئ عجاب ... انا خرقتنا الاحجاب ایاکم ان تحجبوا الناس بحجاب آخر کسروا سلاسل الاوهام باسم مالک الانام و لا تكونن من الخادعین اذا اقبلتم الی الله و دخلتم هذا الامر لا تفسدوا فیہ و لا تفتیسوا کتاب الله باهوائکم هذا نصح الله من قبل و من بعد ... لو آمتم بالله حین ظهوره ما اعرض عنه النایس و ما ورد علینا ما تروته الیوم اتقوا الله و لا تكونن من الغافلین ... هذا امر اضرب منه ما عندکم من الاوهام و التماثل ... یا معشر العلماء ایاکم ان تكونوا سبب الاختلاف فی الاطراف کما کنتم علة الاعراض فی اول الامر اجمعوا الناس علی هذه الکلمة الی بها صاحت الحصاة الملک لله مطلع الایات ... اخرقن الاحجاب علی شان یسمع اهل الملکوت صوت خرقتها هذا امر الله من قبل و من بعد طوبی لمن عمل بما امر و ویل للتارکین . و همچنین ” ای معشر علماء تا چند سیوف بغضاً را متوجه وجه بها مینمائید اقلامتان را نگهدارید آگاه باشید قلم اعلی بین ارض و سماً نطق مینماید از خدا بترسید بهوهای خود که وجه عالم را تغییر داده رفتار نکنید گوشها را منزّه کنید تا ندأ الهی را بشنوید قسم بخدا که ندای الهی چون نار حجبات را بسوزاند و چون مأرواح من فی الانشاء را مطهر نماید ( ترجمه ) .“ و ایضا خطاب میفرماید:

”بگو ای معشر علماء آیا میتوانید یکی از شماها با این غلام الهی در مضمار حکمت و بیان بتازد و یا در آسمان معانی و تبیان با او پرواز نماید لا و ربی الرحمن براسی کل در این یوم از کلمه پروردگار منصعق شده اند و مانند مردگان بیجان هستند مگر آنکه را پروردگار عزیز مختار اراده کرده است مستثنی بدارد او در نظر علیم از صاحبان علم است و ملأ اعلی و ساکنین حظائر قدس هر صبح و شامی او را تقدیس مینمایند ایا صاحب پای چوبی میتواند با کسی که خداوند پاهایش را از فولاد قرار داده است مقاومت نماید ؟ نه قسم بآنکه عالم را نور میبخشد ( ترجمه ) .“

و نیز چنین خاطر نشان میفرماید:

” و قتیکه بدقت ملاحظه کردیم دیدیم اکثر اعدأمان علماء هستند .“ بعضی از ناس گفتند ”علاء را انکار کرده“ است بگو آری قسم بخدا براسی منم آنکه اصنام را خراب نموده است ” بدرستیکه ما در صور که قلم اعلای ماست دمیدیم و علماء و فقها و حکما و روساً منصعق شدند مگر آنانکه خداوند بفضل خودش محفوظ داشت و اوست فضال قدیم “ ( ترجمه ) ” ای معشر علماء اوهام و ظنون را دور اندازید و توجه بافق یقین کنید قسم بخدا آنچه را مالک هستید فائده نبخشد نه کثائر ارض و نه ریاستی را که غصب کرده اید از خدا بترسید و از خاسرین نباشید “ ” بگو ای معشر علماء نقاب و حجاب های خود را بیفکنید و آنچه قلم اعلی در این یوم خطیر شما را ندأ میکند استماع کنید ... در اثر اوهام باطله شما دنیا از غبار مشحون گشته و از ظلماتان قلوب مقربین مضطرب شده است از خدا بترسید و اهل انصاف باشید .“

بعلاء چنین نصیحت میفرماید:

”یا مطالع العلم ایا کم ان تغیروا فی انفسکم لان بتغیر کم یتغیر اکثر العباد ان هذا ظلم منکم علی انفسکم وعلیهم ... مثلکم کمثل عین اذ تغیرت تغیرت الانهار المنشعبه منها اتقوا الله و کونوا من المتقین کذلک الانسان اذ افسد قلبه تنفسد ارکانه و کذلک الشجر ان فسد اصلها تفسد اغصانها و افنانها و اوراقها و ثمارها .“ آنحضرت آنها را چنین میخواند:

”قل یا معشر العلماء انصفوا بالله و لا تد حضوا الحق بما عندکم اقروا ما انزلناه بالحق انه یویدکم و یقریکم الی الله العزیز العظیم انظروا ثم اذکروا اذ اتی محمد رسول الله انکره القوم و قالوا فی حقه ما ناح به الروح ( مسیح ) فی مقامه الاعلی و صاح بالروح الامین . ثم انظروا فیما ورد من قبله علی رسل الله و سفرائه بما اکتسبت ایدی الظالمین انا نذکر کم لوجه الله و نذکر کم بایاته و نبشركم بما قدر للمقربین فی الفردوس الاعلی و الجنة العلیا و انا المبشر العلیم انه اتی لنجاتکم و حمل الشدائد لارتقاؤکم بمرقاة البیان الی ذروة العرفان ... اقروا ما نزل بالعدل و الانصاف انه یرفعکم بالحق و یریکم ما منعم عنه و یستقیم رحیقة المنیر.“

## بیاناتی که بعلهای اسلام خطاب شده است

اکنون در بیانات خصوصی و آیاتی که مستقیماً از طرف باب و حضرت بهاءالله به علهای اسلام خطاب شده تمعن نمائیم . چنانکه کتاب مستطاب ایقان شهادت میدهد:

”رب اعلی روح ما سواه فداء بخصوص بجمع علهای هر بلدی توقیعی صادر فرموده اند و مراتب اعراض و اغماض هر کدام را در توقیع او بتفصیل ذکر فرموده اند زمانیکه در اصفهان مرکز قدیمی فقه اسلامی بسر میبرد بوسیله منوچهر خان حاکم آنجا کتبا از علهای شهر دعوت فرمود تا با وی بمنظاره پردازند بنا بفرموده آن حضرت ”حق آشکار و باطل زائل گردد ( ترجمه ) .“ ولی هیچ یک از علمائیکه در آن مرکز علم اجتماع داشتند جرئت قبول آن دعوت را نمودند ”از طرف دیگر موقعیکه حضرت بهاءالله در ادرنه تشریف داشتند بشهادت لوح سلطان که بقلم آنحضرت صادر شده آرزوی خود را چنین بیان و خاطر نشان میفرماید ”یکاش اینعبد با علهای عصر مجتمع میشد و در حضور حضرت سلطان اتیان حجت و برهان مینمود ”این دعوت هم بمنزله “جسارت عظیم و گستاخی عجیب ” از طرف علهای طهران تلقی شده و از ترس پادشاه توصیه کردند که حامل لوح را فوراً مجازات نماید. قبل از آن موقعیکه حضرت بهاءالله در بغداد تشریف داشتند اظهار رضایت فرمودند که علماً نجف و کربلا دو مقام متبرک اسلامی که پس از مکه و مدینه شریفترین نقاط در نظر شیعیان است اجتماع کرده و درباره معجزه که میخواهند اتفاق حاصل نموده و شرحی بمهر و امضای خود نوشته و تایید کنند که در موقع ظهور آن معجزه حقیقت دیانت آنحضرت را اعتراف نمایند در اینصورت فوراً آن معجزه را ظاهر خواهند فرمود در مقابل این دعوت بطوریکه حضرت عبدالهأ در کتاب مستطاب مفاوضات اظهار فرموده اند علماً جوابی نتوانستند بدهند جز اینکه گفتند ”این شخص سحر است شاید سحری بنماید آنوقت از برای ما حرفی نمیمانند “ حضرت بهاءالله خود شهادت داده:

”دوازده سنه در بغداد توقف شد و آنچه خواستیم که در مجلسی جمعی از علماً و منصفین عباد جمع شوند تا حق از باطل واضح و مبرهن شود احدی اقدام نمود.“ و نیز ”همچنین موقعی که ما در عراق بودیم خواستیم با علهای ایران مجلسی فراهم نمائیم ولی بحض اینکه بر این منظور مطلع شدند از ما فرار کرده گفتند ”ان هذا الساحر مبین“ این همان کلامی

است که در زمان سابق از دهان امثال آنها گفته شده این علماً بگفته پیشینیان اعتراض میکردند و حال خودشان امروز اقوال آنها را تکرار کرده و نمیفهمند قسم بجان خودم آنها در نظر الهی چون رماد محسوبند هرگاه خداوند اراده کند باد صرصر بر آنها وزیده آنها را چون غباری پراکنده خواهد ساخت خداوند هرچه بخواهد میکند ( ترجمه ) .“ باین علمای کاذب و ظالم و جبون شیعه که بفرموده حضرت بهاءالله اگر دخالت نمیکردند در مدتی کمتر از دو سال ایران بامر الهی اقبال میکرد در کتاب قیوم الاسماء چنین خطاب گردیده است:

” یا معشر العلما اتقوا الله فی آرائکم فی یومکم هذا فان الذکر فیکم من عندنا قد کان بالحق حاکما و شهیدا و اعرضوا عما تاخذون من غیر کتاب الله فان الله لکم فی القیمة علی الصراط موقفا علی الحق قد کان مسئولا .“

در همان کتاب خطاب بشیعیان و بطور کلی پیروان حضرت رسول حضرت اعلی فرموده:

” یا معشر الشیعه اتقوا الله من امرنا فی ذکر الله الاکبر فانه قد کان فی ام الکتاب من نقطه النار عظیما “ ” یا اهل الفرقان لستم علی شیء الا بعد الذکر و هذا الکتاب ان اتبعوا امر الله نغفر لکم خطیئاتکم و ان تعرضوا عن حکمنا نحکم علی الحق بالکتاب علی انفسکم بالنار الاکبر و انا لا نظلم علی الناس قطمیرا . “ و بالاخره در همان تفسیر این نبوت حیرت انگیز مندرج:

” فسوف نعذب الذین حاربوا الحسین ( امام حسین ) علی ارض الفرات من اشد العذاب و باس النکال علی الحق بالحق عظیما . “ و نیز در همان کتاب خطاب بهمان ملت فرموده : ” فسوب ینتقم الله منهم فی رجعتنا و فی دار الآخرة قد اعد لهم هذا باعلی الحق بالحق الیما .“

آنچه از بیانات حضرت بهاءالله در اینجا نقل مینمائیم مختصری از بیانات کثیره آنحضرت نسبت بعلمای اسلام است چنانکه میفرماید:

” از ظلم علماً سدره منتهی گریان است و باعلی النداء ندا میکند و بحال خود ندبه مینماید ( ترجمه ) . “ در لوح ابن ذئب میفرماید:

” از اول ظهور آن حزب ( شیعه ) الی حین چه مقدار علماً که آمدند و یکنفس از ایشان بر کیفیت ظهور آگاه نه آیا این غفلت را سبب چه بوده لو نذکره لتنفطر ارکانهم تفکر لازم بل تفکر هزار هزار سنه لازم شاید برشی از بحر علم فائز شوند و بیابند آنچه را که الیوم از آن غافلند قد کنت ماشیا فی ارض الطأ ( طهران ) مشرق آیات ربک سمعت حنین المنابر و مناجاتها مع الله تبارک و تعالی نادت و قالت یا اله العالم و سید الامم تری حالنا و ما ورد علینا من ظلم عبادک قد خلقتنا و اظهرتنا لذلک و ثنائک اذا سمع ما یقول الغافلون علینا فی ایامک و عزتک ذابت اکبادنا و اضطربت ارکاننا آه آه یا لیت ما خلقتنا و ما اظهرتنا قلوب مقربین از این کلمات محترق و زفرات مخلصین از آن متصاعد . “ در همان لوح میفرماید:

” سحاب تیره مظاهر ظنون و اوهامند یعنی علمای ایران “ بهمین مناسبت بیان میفرمایند:

” مقصود از علماً در این موارد که ذکر شده نفوسی هستند که خود را در ظاهر بلباس علم میارایند و در باطن از آن محروم در ذکر این مقام در لوح حضرت سلطان چند فقره از فقرات کلمات مکنونه که باسم صحیفه فاطمیه صلوات الله علیها از قلم ابهی ظاهر ذکر میشود:

” ای بیوفایان چرا در ظاهر دعوی شبانی کنید و در باطن ذئب اغنام من شده اید مثل شما مثل ستاره قبل از صبح است که در ظاهر دری و روشن است و در باطن سبب اظلال و هلاکت کاروانهای مدینه و دیار من است . “ و همچنین میفرماید:

” ای بظاهر آراسته و بیاطن کاسته مثل تو مثل آب تلخ صافی است که کمال لطافت و صفا از آن ظاهر و مشاهده میشود و چون بدست صراف ذائقه احدیه افتد قطره از آنرا قبول نفرماید تجلی آفتاب در تراب و مرآت هر دو موجود و لکن از فرقدان تا ارض فرق دان بلکه فرق بینتی در میان . “ و در لوح دیگر حضرت بهاءالله میفرماید:

” ناس را دعوت کردیم که بخدا توجه و بصراط مستقیم آنان را هدایت کردیم بر ضد ما چنان قیامی کردند ( علماً ) که قوت اسلام از آن ضعیف شد و لکن اکثر ناس غافلند ( ترجمه ) . “ ایضا میفرماید:

” سلاله حضرت ابراهیم و وراث کلیم که از همج رعاع محسوب بودند حجات را خرق و استار را دریدند و رحیق مختوم را از ایادی عطای قیوم گرفتند و نوشیدند در حالیکه علمای شیعه شنیعه تا حین مردد و متمرد باقی ماندند ( ترجمه ) . “ و نیز میفرماید:

” علمای ایران عمل نمودند آنچه را که هیچ خزبی از احزاب عالم عمل نمودند . “ بصدر اعظم سلطان اسلامبول چنین خطاب میفرماید:

” ان كان هذا الامر حق من عند الله لن يقدر احد ان يمنعه وان لم يكن من عنده يكفيه علمائكم والذينهم اتبعوا هويهم وكنوا من المعارضين . “ در لوح دیگر اظهار میفرماید:

” اخسر اهل عالم حزب ایران بوده و هستند قسم بافتاب بیان که از اعلی افق عالم مشرق است حنین منابر آن دیار در کل حین مرتفع و اول ایام در ارض طأ ( طهران ) این حنین اصغاً شد چه که ترتیب منیر از برای ذکر حق جل جلاله بوده و حال در ایران مقرر سب مقصود عالمیان شده . “ و نیز چنین بیان طعن آمیزی میفرماید:

” در این یوم عالم از نفحات قیص امر سلطان قدم معطر ... ولی جمع شدند ( علماً ) و بر مسندهای خویش قرار گرفته و تکلم نمودند بانچه که حیوان از آن شرمنده است تا چه رسد بانسان اگر از یکی از اعمال خود آگاه میشدند و فساد را که بان مترتب شده درک مینمودند با دست خود خود را بمقر ابدی خود میرساندند ( ترجمه ) . “

حضرت بهاءالله بعلماً چنین میفرماید:

” يا معشر العلماء ... ضعوا ما عندكم و انصفوا ثم اسمعوا ما يتكلم به لسان العظمة و الاجلال . كم من ذات مقنعة اقبلت و آمنت و كم من ذی عمامة منع و اتبع الاحزاب . “ باز میفرماید:

” قسم بافتاب مشرق از افق بیان که خرده از ناخن یکی از اماً مومنه در این یوم عند الله اعز از علمای ایران است که بعد از هزار و سیصد سال انتظار عمل نمودند آنچه را که یهود در ظهور حضرت روح ( مسیح ) مرتکب شدند ( ترجمه ) .“ و نیز چنین انداز میفرماید:

” گر چه بر مصائب وارده بر ما فرحنا کند آروز خواهد آمد که بنوحه و ندبه در آیند ( ترجمه ) .“

در لوح برهان بیکی از مجتهدین معروف ایرانی که دست بخون شهدای بهائی آغشته چنین میفرماید:

” یا ایها الجاهل لا تطمئن بعزک و اقتدارک مثلک کمثل بقية اثر الشمس علی روس الجبال سوف یدرکها الزوال من لدی الغنی المتعال قد اخذ عزک و عز امثالک و هذا ما حکم به من عنده ام الالواح ... بکم ناح الرسول ( محمد ) و صاحبت البتول ( فاطمه ) و حربت الدیار و اخذت الظلمة کل الاقطار یا معشر العلما بکم انخط شأن الملة و نکس علم الاسلام و ثل عرشه العظیم کلما اراد میزان یتسک بما یرتفع به شان الاسلام ارتفعت ضوضائکم بذلک منع عما اراد و بقی الملک فی خسران کبیر.“ و نیز پیشگوئی فرموده:

” بگو ای علمای ایران باسم زمام ناس را گرفته اید و بانتسابم بر مسندهای عزت جالسید ولی هنگام ظهورم معرض گشتید و عمل کردید آنچه را دموع عارفین جاری شد عنقریب آنچه را مالکید فانی و عزتتان بذلت کبری مبدل شده و جزای اعمال خود را آنطور که خداوند آمر حکیم تقدیر فرموده است می یابید ( ترجمه ) .“

و در سوره ملوک خطاب بکلیه علما و پیشوایان سنی اسلام در اسلامبول پایتخت امپراطوری عثمانی و مرکز خلافت چنین فرموده است:

” ان یا مشایخ المدینه قد جئناکم بالحق و کنتم فی غفلة عن ذلک کانکم فی غشوات انفسکم میتون و ما حضرتم بین یدینا بعد الذی کان هذا خیر لکم عن کل ما انتم به تعلمون ... فاعلموا بان مشایخکم الذین انتم تنسبون انفسکم الیهم ثم بهم تفتخرون و تذکرونهم باللیل و النهار ثم باثارهم تهتدون لو کانوا فی تلک الایام لیطوفن حولی و لن یفارقونی فی کل عشی و بکور و انتم ما توجهتم بوجهی فی اقل من آن و استکبرتم و غفلتم عن هذا المظلوم الذی ابتلی بین یدی الناس بحیث یفعلون به ما یشاون و ما تفحصتم عن حال و ما استفسرتم عما ورد علی و بذلک منعم انفسکم عن اریاح القدس و نسماة الفضل عن هذا الشطر المنیر المشهود کانکم تمسکتم بالظاهر و نسیتم حکم الباطن و تقولون بالقول ما لا تفعلون و تحبون الاسماء کانکم اعتکفتم علیها و لذا تذکرون اسماء مشایخکم و لویاتیکم احد مثلهم او فوقهم اذا انتم عنه تفرون و جعلتم لانفسکم افتخارا و مناصبا ثم بها تعیشون و لویاتیکم مشایخکم باجمعهم لا تخلون باسمائهم ایدیکم عن ریاساتکم و الیهم لا تقبلون و لا تتوجهون و انا وجدناکم کما وجدنا اکثر الناس عبدة الاسماء یدکونها فی ایامهم و بها یشغلون و اذا ظهر مسمیاتها اذا هم یعرضون و علی اعقابهم ینقلبون ... فاعلموا بان الله لن یقبل الیوم منکم فکرکم و لا ذکرکم و لا توجهکم و لا ختمکم و لا مراقبتکم الا بان تجددوا عند هذا العبد ان انتم تشعرون.“

ندای حضرت عبدالبهاء مرکز میثاق امر الهی نیز در اینخصوص بلند شده و بدبختیا و مصائبی را که بزودی پس از صعود آنحضرت بر طبقات مختلفه علمای سنی و شیعه وارد خواهد شد چنین فرموده است:



” این عزت بذلت کبری و این جاه و قدرت بمقهوریت عظمی و قصور بسجون مبدل و سیر نجم طالعشان منتهی باعماق حفره قهقهه و سرور زائل بلکه صدای عویلشان بلند خواهد شد ( ترجمه ) .“

انحلال اساس خلافت و انفصال کامل امور دینانی از امور دولتی و مدنی در مملکتی که مدتها مرکز بزرگترین اساس اسلامی بود و اضمحلال باطنی موسسات شیعه اسلامی در ایران نتایج محسوس و آنی رفتاری بود که علمای دو جامعه بزرگ عالم اسلامی نسبت بامر الهی نمودند.

## عواقب نکبت بار شیعه اسلام

ابتدا باید دید چه عقوبتهائی عواقب نکبت بار شیعه اسلام را مشخص کرده است مظالمی که در صفحات اولیه این کتاب بطور مختصر ذکر شده و علمای شیعه ایران مسئول عمده آن بوده اند مظالمی که بفرموده حضرت بهاءالله ”ناح الرسول ( محمد ) و صاحت البتول ( فاطمه )“ و ”جميع مخلوقات بنوحه در آمدند و ارکان مقدسین متزلزل شده است ( ترجمه )“ مظالمی که سینه حضرت اعلی را با گلوله مشبک ساخت و قامت حضرت بهاءالله را خمیده و گیسوان مبارکش را سفید گرداند و باعث شد که آنحضرت از کثرت رنج و الم ناله و وفغان بر آوردند و حضرت رسول بحال آن حضرت گریسته و حضرت مسیح بر سر خود کوفته و حضرت باب بجزع و فزع آمده . البته چنین مظالمی نمیتوانست و نبایست بدون مجازات بماند خداوند شدید العقاب که سوگند یاد فرموده ”از ظلم احدی نگذریم“ در کمینگاه بود تا آنکه عاقبت سیاط قهر الهی که سریع و ناگهان و مهیب بود بر مرتکبین این مظالم وارد آمد.

انقلابی که از حیث دامنه و وسعت مخوف و از جهت اثرات ناشیه وسیع و از لحاظ عدم خون ریزی و حتی شدتی که لازمه پیشرفت آن بود تعجب آور است از تسلط علمای مذهبی که قرنهای جوهر اسلام در آن کشور بشمار میرفتند جلوگیری کرده و طبقه را که دستگاه دولت و حیات ملت بطرز لایتنجری با آن آمیخته شده بود باطنا واژگون ساخت این انقلاب مقدمه انقراض یک دین رسمی نگردید بلکه در حقیقت اساس دولتی که بر پایه شعائر دینانی تشکیل یافته بود متلاشی ساخت همان دولتی که تا آخرین نفس منتظر و مترصد ظهور امام غائب بود آن امامی که نه فقط زمام اقتدار را از شاه که حاکم مطلق و صرفاً نماینده او بود باید بگیرد بلکه بایستی بر تمام کره ارض حکمرمائی نماید . آن روحی که مدت یکقرن تمام طبقه علمای روحانی با کمال جدیت در صدد اضمحلالش بودند و آن دینانی که با منتهای سببیت خواستند نابودش سازند بنوبه خود در اثر قوائی که در دنیا ایجاد کرده اند وضع را دگرگون ساخت و قوت همان طبقه را که شعب آن بر جمیع شئون و مشاغل و امور زندگانی کشور استیلا یافته بود بتخلیل برد. حصن حصین اسلام که ظاهراً تسخیر ناپذیر بنظر میآمد اکنون از اساس تکان خورده و در جلوی چشم مومنین مظلوم امر حضرت بهاءالله درهم میریزد.

طبقه مذهبی که مدتها امر الهی را اسیر کرده بود و موقعی چنین بنظر میرسید که یکباره آنرا معدوم خواهد ساخت آنوقت خود را اسیر نیروئی مدنی قوی تری میدید که سیاست ثابتش فشردن آن طبقه با کمال شدت و بیرحمی بود . تمام سلسله مراتب علمای مذهبی با ارکان و متعلقات آن از شیخ الاسلام و مجتهدین و ملاها و فقها و ائمه ( پیش نمازها ) و موزنین و وعاظ و قضات و متولیان و مدارس و مدرسین و طلاب و قرأ و معبرین و محدثین و مسخرین و ذاکرین و عمال الزکات

و مقدسین و منزویان و صوفیان و دراویش و امثال آنها فلج شده و کاملاً از اعتبار افتادند جمع مجتهدین مفسدین که زمام حیات و ممات مردم را بدست گرفته و طی قرونی احتراماتی شبیه باحترامات شاهانه داشتند بعده قلیل و بس حقیری منجر گردیدند. معممین مذهب اسلام که بفرموده حضرت بهاءالله "سرهای خود را با سبز و سفید مزین نموده و مرتکب شدند آنچه که روح امین را بنوحه در آورد" با کمال بیرحمی نابود شدند و فقط مشتی از آنها باقی ماندند که برای حفظ خود از خشم مردم بی اعتقاد حال مجبورند که در موقع ضرورت به تحقیر ارائه جوازی را که اولیای حکومت برای پوشیدن علامت روزوال اقتدار گذشته بانها داده بودند تن در دهند بقیه این طبقه معممین از سادات و ملاها و حاجیها نه فقط مجبور شدند که عمامه محترم خود را با کلاه فرنگی که چندی پیش آنرا تکفیر میکردند تغییر دهند بلکه بر آن شدند که جامه های گشاد بلند خود را نیز ترک گفته لباسهای تنگ اروپائی که در یک دوره پیش موقع دخول آن بکشور ایران با کمال شدت تقبیح میکردند بپوشند.

عمامه های گنبد آسا و وزین علمای ایران که حضرت عبداله‌ا از روی کنایه "گنبدهای نیلگون و سفید" فرموده اند در حقیقت "سرنگون گردید". آن پر مدعاهای متعصب و خائن و دنی که سرهاشان حامل آن عمامه ها بود و بفرموده حضرت بهاءالله "زمام ملت در قبضه اقتدار آنها بود" و "در قول نغر عالم اند و در عمل ننگ امم" چون بر وضع فلاکت بار خود وقوف یافتند که از اوج عزت بزر افتاده و بنحیث آمال مبتلا شده اند بمنازل خود پناه برده بزندگانی پست خود پرداختند و اینک بحال عجز و بدبختی ناظر یک سلسله تحولاتی هستند که سیاست آنها را واژگون و دستگاهشان را خراب کرده و با کمال اقتدار باوج عظمت خود سیر میکنند.

شکوه و جلال بزرگان دین اسلام اکنون معدوم شده. عربده های متعصبانه و استغاثات پرجنجال و تظاهرات پرهیاهوی آنان اکنون خاموش گردیده است و فتاوی آنان که با آن وقاحت صادر میشد و در بعضی موارد شامل اعتراض بسلاطین بود حال نسیا منسیا گردیده. آن منظره جالب توجه نمازهای جماعت که هزاران مومنین پشت سرهم صف بسته و در آن مشارکت میجستند از میان رفته است. منبری که فریاد لعن و طعن خود را بر علیه زورمندان و بی گاهان سر میدادند خالی و متروک مانده اوقاف آنها که شامل عطایای ذیقیمت و پر وسعت و املاک موقوفه امام منتظر بود و زمانی در اصفهان بتهائی تمام شهر را شامل میشد اکنون از دست آنها خارج و تحت نظارت یک اداره رسمی دولتی قرار گرفته است. مدارس آنها که محل تدریس علوم قرون وسطی بود متروک و مخروب افتاده. مجلدات قطور و متعدد تفسیر و فقه و اصول و تفسیر بر آن تفاسیر و شرح و حاشیه آنها لا یقرء و غیر قابل استفاده مانده و حاصل افکار کج و زحمات فراوانی که بقول یکی از متفکرین روشن ضمیر دوره اخیر اسلامی موجب تیرگی علوم صحیح و پیدایش تصورات باطله بوده و بالاخره آنها را لایق نار دانسته اکنون همه مدفون و در زیر تار عنکبوت مستور و فراموش شده اند. رسائل مغلق و مناقشات شدید و مباحثات بی انتهای آنان اکنون از رونق افتاده و متروک گشته. مساجد و امامزاده های آنها که برای بست نشستن نگاهکاران تخصیص یافته و بصورت افتضاح آمیزی در آمده و در درون دیوارهای آن صدای علمای ریاکار و فاسد طنین انداز شده و زینتهای آن با خزائن قصور سلاطین رقابت مینمود اکنون یا فراموش شده و یا بصورت مخروبه در آمده است. تکیه های آنها که محل اجتماع بیکاران و تنبلان و متظاهران بسیر و سلوک بود یا فروخته و یا بسته شده است. تعزیه های آنها که با حرارت وحشیانه صورت گرفته و تشنجات بغی تاثرات بیخودانه که بر شدت آنها میافزود ممنوع گردیده و حتی روضه خوانیهای آنها که توأم با ناله و ضجه های طولانی بوده و صدای آن از اغلب خانه ها بلند بود تقلیل یافته و از رونق افتاده است.

زیارت رفتن بخجف و کربلا که مقدس‌ترین مراقد عالم شیعه بشمار میرود محدود شده و چنان بصعوبت انجام میاید که بسیاری از ملاحای طماع را از عادات قدیمه مطالبه مخارج مضاعف از مقدس ما بهائیکه آنها را بجای خود برای زیارت میفرستادند باز داشته است. کشف حجاب که ملاها با تمام قوی در جلوگیری از آن کوشیدند - تساوی بین زن و مرد که شرع آنها مانع آن بود تاسیس محاکم کشوری که بر محاکم شرع فائق آمد - الغأ صیغه که چون برای مدت کوتاهی انجام میگرفت با فحشأ چندان تفاوتی نداشت و مشهد را که شهری متعصب و پرغوغا و زیارتگاه ملی بشمار میرفت یکی از فاسدترین شهرهای آسیا ساخته بود - و بالاخره مساعی که برای بی اعتبار کردن لغت عربی یعنی زبان مذهبی اسلامی و قران بعمل میاید تا آنرا از زبان فارسی جدا سازند - تماما و متوالیا برای تسریع جریانات جازمی که مقام و منافع علمای اسلام را تحت الشعاع مقامات کشوری قرارداده نقش خود را بازی کرده و چنان رتبه پستی برای آن مقرر داشته که هیچ ملائی بخواب ندیده بود.

آن ملای با عمامه قطور و محاسن بلند و نگاه متبخر که با کمال وقاحت خود را در تمام مراحل انسانی دخیل میدانست اکنون همینکه سربرهنه و ریش تراشیده در خلوتخانه خود نشسته و شاید بنغمات موسیقی غربی که در آسمان کشورش طنین انداز است گوش میدهد سزاوار است لحظه تامل کرده بعزت زائله و سلطه از دست رفته اش فکر نماید . بگذار در ویرانی که تعصب ملی متزاید و افکار سفسطه آمیزی که در میان رسومات محکمه کشورش بوجود آورده دقیق شود بگذار بخاطر آورد آنروزهای خوشی را که چون الاغ خود سوار شده از بازارها و میدان های شهر مسقط الراس خود جولان داده عبور میکرد جمعیت مشتاق ولی فریب خورده نه فقط برای شوق دست بوسی او بلکه برای بوسیدن دم الاغی که او سوار بود بر همدیگر سبقت می گرفتند . بگذار پیاد آورد چگونه مردم از روی حمیت جاهلانه اعمال او را تحقید کرده و بهر چه انجام میداد کرامات و معجزاتی نسبت میدادند.

البته او میتواند کمی بیشتر بعقب نگرسته و سلاطین دیندار صفویه را پیاد آورد آن پادشاهان متدینی که خود را ” سگ آستان ائمه معصوم “ نامیده و بآن افتخار میکردند و چگونه یکی از آنان مجبور شد پیاده بجلو مجتهدی که سواره از میدان شاه اصفهان میگذشت آمده و باینوسیله خضوع مقام پادشاهی را نسبت بنایده محبوب امام غائب ابراز دارد نماینده که برای تمایز از القاب شاهانه خود را عبد مولای متقیان ( امام علی ) مینامید.

همچنین ممکن است فکر کند همان شاه عباس کبیر نبود که از طرف یک مجتهد دیگر از روی استکبار بعنوان ” موسس سلطنت امانی “ مخاطب شد و منظور از این عنوان آن بود که سلطنت شاهنشاه بامام موعود تعلق داشته و پادشاه فقط بمنزله امین موقتی امام است . آیا همان پادشاه نبود که مسافت طولانی هشتصد میل فاصله میان اصفهان بمشهد شهری که نخر بزرگ عالم شیعه بشمار میرود را پیاده طی کرده تا ادعیه خود را برحسب مقام شاهنشاهی بمقرقد امام رضا تقدیم داشته و یکهزار شمعدانی که بارگاه و صحن آنرا زینت میداد پاکیزه و مرتب نماید. آیا شاه طهماسب نبود که چون مرقومه بقلم مجتهد دیگری دریافت نمود از جای خود برخاست آنرا بر دیده نهاد و با انجذاب آنرا بوسید و چون در آن بعنوان ” برادر “ خطاب شده بود امر کرد آنرا در کفن خودش گذاشته با او دفن نمایند . آیا همان ملا نباید در باب سیلهای خونی که در طی سالهای متمادی بامر و دستور او بلا مواخذ جاری شده و فتاوی طعن و لعن با طممطراقی که صادر کرده تفکر نماید؟

و نیز گروه یتیمان و زنان بیوه و محرومان از ارث و توهین شده گان و بیچارگان را بخاطر آورد که در روز حساب همصدا شده برای او درخواست انتقام کرده و لعنت الهی را مسئلت نمایند؟

این جماعت ناپاک البته ذلتی را که دوچار شده مستحق بوده اند آن گروه با کمال بیباکی فضای محتومی که اصبع حضرت بهاءالله درباره آنها امضا فرموده بود نادیده گرفته قریب یک صد سال رویه شوم خود را دنبال کردند تا اینکه در میقات مقرر ساعت مرگ آنها بواسطه قوای روحانیت و انقلابیکه با اولین جوارق نظم جهانی دیانت مقدسش مقرون است فرا رسیده. نظم موسسات قدیمه بشری را برهم زده و اغتشاشی عظیم در آنها پدید آورده است.

## انقراض خلافت

همین قوا در ضمن عمل در صحنه مجاور انقلاب اساسی و جالب تری بظهور آورده که عاقبت بانقراض و سقوط خلافت یعنی توانا ترین موسسه عالم اسلام منجر گردید. بعلاوه این حادثه سنگین منتهی بان شد که آنچه از مذهب سنی در حکومت ترکیه باقی مانده بود رسماً و قطعاً از دولت جدا شده و جمهوری که بر خرابه های امپراطوری عثمانی بنا گردید بکلی از مذهب انفکاک یافت این سقوط ناگهانی که عالم اسلامی را مبهوت ساخت و این جدائی علنی و بلا شرط و رسمی بین قوای روحانی و مدنی که ما به الامتياز انقلاب ترکیه از وقایع ایران گردیده قضیه ایست که اکنون مطرح خواهیم ساخت.

مذهب سنت اسلام نه بوسیله عملیات قوای خارجی و مهاجم بلکه بدست دیگتاتوری که متظاهر بدیانت اسلام بود تقریباً در همان موقع که مذهب شیعه در ایران گرفتار شده بود ضربه هولناکتر از آنچه بمذهب شیعه وارد شد تحمل نمود. این جزای عمل که شامل الد اعدای دیانت حضرت بهاءالله گردید مصیبت مشابهی را که در اثر اقدامات امپراطور روم در آخر قرن اول دور مسیحی انجام یافته بخاطر میاورد مصیبتی که معبد سلیمان را با خاک یکسان ساخت و قدس الاقدس را خراب کرد و شهر داود را ویران نمود و موسسات دینی یهودی را از اورشلیم ریشه کن کرد و هزاران نفر از امت یهود را که نسبت بدیانت مسیح معتسف بودند مقتول و بقیة السیف آنها را در تمام سطح زمین پراکنده نمود و یک مهاجر نشین مشرک بر کوه صهیون تاسیس نمود.

خلیفه که خود را نایب مناب پیغمبر اسلام مینامید حائز سلطنت روحانی و دارای مقام مقدسی بود که پادشاه ایران نه مدعی و نه واجد آن مقام بود و نباید فراموش کرد قلمرو حکومت روحانی او بر اقالیم وسیعه بسط داشت که از حدود امپراطوری خود تجاوز کرده و اکثریت عمده مسلمانان را در سراسر عالم متضمن بود. بعلاوه بعنوان نماینده پیغمبر در روی زمین وی حامی شهرهای مقدس مکه و مدینه و مدافع و ناشر دین اسلام و امیر مومنین آن دیانت در هر جنگ مقدس و جهادی که پیش میامد بشمار میرفت.

چنین شخص مقتدر و بزرگ و قدسی ابتدا بر اثر الغاء سلطنت در ترکیه از آن اقتدار ظاهری که تابعین مذهب سنی آنرا متلازم و ضروری برای مقام عالی وی میدانستند محروم ماند.

شمشیری که علامت سلطنت ظاهری بود از دست آن قائدی که برای مدت مختصری مجاز باشغال چنین مقام غیر عادی و نا پایدار گردیده بود بیرون آمد . سپس باهل سنت که قبلاً هم با آنها کمترین مشورتی بعمل نیامده بود اعلان شد که خلافت منقرض شده و در نتیجه کشوری که متجاوز از چهارصد سال آنرا بمنزله ضمیمه سلطنت قبول کرده بود اکنون دیگر بکلی آنرا ترک گفته است . باین ترتیب ترکها که پس از انحطاط اعراب قائدين سلحشور عالم اسلام به شمار رفته و علم اسلام را تا دروازه های شهر وینه پایتخت اولین دولت مقتدر اروپا برده بودند از زعامت خود استعفا دادند خلیفه سابق عاری از شکوه سلطنت و محروم از علائم قائم مقامی پیغمبر و متواری از دوست و دشمن مجبور شد از اسلامبول مقر با شکوه سلطنت و خلافت فرار کرده بمملکت کفار برود و همان زندانی کربت و غربتی را بسر برد که عده از سلاطین هم شان او سابقاً بان محکوم و بعضی هنوز در قید آن بودند.

پس از آن اهل سنت با وجود مساعی جمیله که مبذول داشتند موفق نشدند کسی را به جای وی برگزینند که ولو محروم از سیف امارت باشد لکن سمت تولیت عبا و علم رسول الله یعنی دو علامت خاصه خلافت را هنوز دارا باشد. مجالس مشاوره تشکیل گردید و مباحثات دوام یافت و یک کنگره خلافت در عاصمه مصر شهر سلاطین فاطمیه انعقاد یافت که تنها منجر باعلان معروف و عمومی عدم موفقیت گردید باین ترتیب که ” اتفقوا علی ان لا یتفقوا “ وضع این شعبه مقتدر دیانت اسلام صورت بسیار عجیبی بخود گرفته بود زیرا بر حسب ظاهر رئیسی برای ابداً منویات و معتقداتش در بین نبود و وحدت آن یکباره متزلزل - نور آن - مظلم و قانونش منهدم و موسسات آن دوچار اغتشاش یاس آوری شده بود . آن دستگاهی که با شئون خاصه ملکوتی ائمه یعنی دین اسلام لاف همچشمی و رقابت میزد پس از طی سیزده قرن چون دودی زائل شد همان دستگاهی که ضربتهای سهمگین بر دیانتی وارد ساخت که مبشر آن خود از اعقاب ائمه یعنی اوصیای بر حق رسول الله بود.

اگر این نبوت جالب توجه مندرج در لوح برهان اشاره بسقوط تاجدار مقتدر مذهب سنی اسلام نباشد پس به چه چیز باید آنرا حمل نمود ” یا معشر العلماء بکم انخط شان الملة و نکس علم الاسلام و ثل عرشه العظیم “ و این نبوت صریح و شگفت انگیز مندرج در لوح قیوم الاسماء را چگونه میتوان تعبیر کرد:

” فسوف نعذب الذین حاربوا الحسین ( امام حسین ) علی ارض الفرات من اشد العذاب و باس النکال علی الحق بالحق عظیماً . “ و بر این حدیث اسلامی چه تفسیری میتوان نمود:

” یحل بامتی فی آخر الزمان بلاً شدید من سلطانهم لم یسمع بلاً اشد منه “ با وجود اینها مطلب بهمین جا تمام نشد و زوال حکومت خلیفه یعنی رئیس روحانی متجاوز از دویست ملیون مسلمان در کشوری که چنین ضربه هولناکی باسلام وارد ساخته بود منجر بدان شد که احکام شرعیه ملغی گردید و دارائی موسسات سنی ضبط شد و قانون عرفی و مدنی اعلام گردید و قوانین مذهبی موقوف شد و سنن و شعائر مختصه دین اسلام منسوخ گشت. مقام شیخ الاسلامی با حواشی آن منجمله مفتی ها و قاضیها و حجة ها و شیخ خا و صوفیها و حاجیها و مولوی ها و دراویش و دیگران با امری جازمتر و علنی تر و شدید تر از آنچه شاه و دولت ایران با شیعه ها کرده بودند معدوم شدند . مساجد پایتخت که عزت و افتخار عالم اسلام بودند متروک ماندند و زیبا ترین و معروفترین همه آنها یعنی همان ایاصوفی بینظیر موسوم باسمان دوم و ماوای کروبین از طرف موجدین پر هیاهوی رژیم عرفی مبدل بموزه گردید زبان عربی که زبان پیغمبر خدا بود از مملکت سپری شد و الفبای آن بالقبای لاتین تبدیل یافت و حتی قرآن برای عده قلیل که هنوز مایل بقرائت آن بودند بزبان ترکی ترجمه شد .



قانون اساسی ترکیه جدید نه تنها الغاً دیانت و ضبط موقوفات اسلام را با تمام متعلقات آن رسماً اعلام داشت که در نظر بعضی اشخاص بمنزلهٔ اعلام قوانین لا مذهبی شمرده میشد بلکه تدابیر مختلفی را اعلان کرد که بیش از پیش موجبات تضعیف و تحقیر آنرا فراهم میساخت.

حتی شهر قسطنطنیه " قبة الاسلام " که از طرف حضرت بهاءالله با عباراتی انداز آمیز بان خطاب شده همان شهری که پس از سقوط بیزانتيوم از طرف کنستانتین بزرگ بعنوان روم جدید شناخته شد و بمقام عاصمهٔ امپراطوری روم و مرکز مسیحیت ارتقا یافت و بعداً مقرر خلفاً گردید این شهر بمقام یک شهرایالتی تنزل یافت و از تمام شکوه و جلال خود محروم شد و مناره های بلند و باریک آن برای پاسبانی آرامگاه قدرت و شوکت زائله باقی ماند.

حضرت بهاءالله نظیر بیانات نبوت آمیز حضرت مسیح باورشلم بان پایتخت امپراطوری چنین خطاب فرموده:

"يا ايها النقطة الواقعة في شاطئ البحرين قد استقر عليك كرسي الظلم و اشتعلت فيك نار البغض على شان ناح بها الملاء الاعلى و الذين يطوفون حول كرسي رفيع نرى فيك الجاهل يحكم على العاقل و الظلام يفتخر على النور و انت في غرور مبين اغرتك زينتك الظاهره سوف تفنى و رب البريه و تنوح البنات و الارامل و ما فيك من القبائل كذلك ينبئك العليم الخبير."

چنین بود سرنوشت مذاهب دوگانه شیعه و سنی اسلام در دو کشوری که در آنجا علم آنها مرتفع و موسسات قاهره و معروف آنها توسعه یافته بود - چنین بود سرنوشت این دو کشوری که در یکی از آنها حضرت بهاءالله در سرگونی صعود فرمود و در دیگری حضرت باب بشهادت رسید و چنین گشت سرنوشت خلیفهٔ عاریتی رسول الله و اولیای عزیز امام منتظر . حضرت بهاءالله درباره آنها چنین شهادت داده است:

" قد قام علينا اهل الفرقان و عذبونا بعذاب ناح به روح القدس و صاح الرعد و بكى علينا السحاب . " "محمد رسول الله در جنت علیا از اعمال آنان گریان است ( ترجمه )". و حدیث خودشان آنرا محکوم نموده:

" سیاتی علی امتی زمان لا یبقی من القرآن الا رسمه و من الاسلام الا اسمه "

" فقهاً ذلك الزمان . شر الفقها تحت ظل السماء منهم خرجت الفتنة و اليهم تعود . " و نیز میفرماید:

" اكثر اعدائه العلماء فاذا حكم بشئ لا يطيعه و يقولون هذا خلاف ما عندنا من ائمة الدين " و نیز میفرماید:

" فعند ذلك تنزل اللعنة عليكم و يجعل باسمكم بينكم و بقى الدين لفظا بالسنتكم فاذا اوتيتهم هذه الخصال توقعوا الريح الحمراء اومسحوا او قذفوا بالحجارة . "

## اخطار بتمام ملل

این گروه ملایان متدنی که حضرت بهاءالله معاتباً آنها را " علمای ارتیاب " و " مظاهردنیه سلطان ظلمت " و " ذئاب " و " فراعنه " و " مراکز نار بحیم " و " وحوش ضاریه که بشکار لاشه نفوس انسانی مشغولند " خطاب فرموده و

احادیث دیانت خودشان آنها را منشأ و فدیة فساد دانسته بگروههای مختلفه شاهزادگان و امرأ و منسوبان سلسله پادشاهان منقرض پیوسته اند . باین طریق برای تمام ملل شاهد و نذیری میشوند از آنچه که زود یا دیر باید بر صاحبان قدرت دنیوی اعم از سلاطین و علمائیکه جسارت ورزیده بر وسایط منصوبه و مظاهر قدرت و قوت الهیه احتجاج یا اعتساف روا میدارند وارد آید.

اسلام که منشأ دیانت حضرت بهاءالله است و در عین حال از آن جور و اعتساف دیده اکنون هرگاه ما علائم زمان را درست تشخیص بدهیم تازه تحت فشار این دیانت قاهره و غالبه قرار گرفته است . فقط تذکر این نکته کافی است کسانیکه برای مدت کوتاه سه سال ابن الله را زجر و آزار کردند هزار و نهصد سال است بذلت و تفرقه مبتلا بوده و هنوز هم رنج میکشند و بنا بر این میتوانیم با احساساتی آمیخته با خوف و خشیت از خود سؤال نمائیم پس ابتلائات کسانیکه اقلاً مدت پنجاه سال اب آسمانی را ” در هر آن بعدایی جدید معذب ساخته اند “ چه خواهد بود - کسانیکه علاوه بر او مبشرش را که خود مظهر الهی بود بآن ترتیبات فجیع جام شهادت نوشانیدند.

در صفحات پیش من بعضی بیانات که بعلهای رسوم اسلام و عیسوی جمعا خطاب شده نقل کردم و پس از آن مقداری از خطابات خصوصی و اشارات بعلهای مسلم اعم از شیعه و سنی را ذکر نمودم و سپس بشرح عقوبتهای خصوصی پرداختم که طبقه علمأ و روسأ ارکان اسلام و موقوفات و سنن و موسساتش همه بان مبتلا گردیدند. حال در خطابات که مخصوص طبقه علمای عیسوی نازل شده تمعن کنیم - همان علمائی که اغلب دیانت حضرت بهاءالله را نشناخته و عده قلیل از آنها همینکه نظم اداری آن دیانت قوتی گرفته و انشعابات آن در کشورهای مسیحی نشر گردید قیام نمودند تا پیشرفت آن را منع و نفوذش را تحقیر و منظورش را تیره و تاریک سازند.

### پیام حضرت بهاءالله به پیشوایان مسیحی

هرگاه باثار و الواح موسس دیانت بهائی نظر افکنیم این حقیقت مهم و قابل ملاحظه بر ما آشکار میشود . کسیکه پیام جاوید بتمام سلاطین ارض جمعا خطاب کرد - کسیکه بهر یک از تاجداران نامدار اروپا و آسیا لوح نازل فرموده - کسیکه بطبقه پیشوایان مذهبی اسلام اعم از سنی و شیعه ندای خود را صلا زد - همان کسیکه حتی یهودیان و زردشتیان را از نظر دور نداشته صرف نظر از خطابات نصیحه و قهریه که کرارا و مرارا بتمام عالم مسیحی خطاب فرموده پیامهای مخصوص نیز که بعضی عمومی و بعضی دیگر موجز و احتجاج آمیز است بروسأ و همچنین بطبقات مختلفه علمای مسیحی از پاپ و سلاطین گرفته تا بطارکه و مطارنه و اساقفه و قسپس ها و رهبان خطاب فرموده است . سابقا بمناسبت پیامائی که حضرت بهاءالله بتاجداران ارض فرستاده ما بعضی فقرات لوح پاپ و همچنین بعضی عبارات و الواح ملوک مسیحی را ذکر کردیم و اکنون میخواهیم به بیاناتی پردازیم که در آنها روسای کلیسا و طبقات مختلفه آن منفردا از خامه حضرت بهاءالله مورد نصح و تذکر قرار گرفته اند:

” بگو ای ملأ بطارکه کسی را که در الواح موعود بودید آمده است . از خدا بترسید و خیالات باطل و اوهام را متابعت ننمائید آنچه را دارید ترک کنید و بلوح الهی بسلطان قدرت او تثبث جوئید برای شما آن از تمام دارائیا بهتر است

• هر قلب دانا و هر شخص بصیر بر این مطلب شهادت میدهد . باسم من تفاخر مینمائید و از من محجوبید و این شئی عجیبی است ( ترجمه ) .“

” بگو ای ملا مطارنه پروردگار همه بندگان ظاهر شده است او مردم را در میدان هدایت میخواند و شما در میان مردگان محشورید مبارک کسی که نسیم الهی او را حیات بخشیده و از میان مردگان باین اسم مبین قیام نماید ( ترجمه )“

” بگو ای ملا اساقفه تمام اقوام روی زمین بلرزه آمده اند و پدر ابدی میان زمین و آسمان ندا میکند . خوشا بحال گویی که شنید و چشیدی که دید و قلبی که توجه نمود بکسیکه قبله اهل آسمان و زمین است ( ترجمه )“

” یا ملا الاساقف انتم انجم سما علی فضلی لا یحب ان تتساقطوا علی وجه الارض و لكن عدلی یقول هذا ما قضی من لدی الابن ( عیسی ) و لا یتغیر ما خرج من فیه الطاهر الصادق الامین ان الناقوس یصیح باسمی و ینوح لنفسی و لكن الروح فی سرور مبین قل جسد الحبيب یشتاق الصلیب و راسه اراد السنان فی سبیل الرحمن انه لا تمنعه عما اراد سطوة الظالمین “ و نیز میفرماید:

” قد سقطت انجم سما العلم الذین یستدلون بما عندهم لاثبات امری و یدکرون الله باسمی فلما جئتم بمجیدی اعرضوا عنی الا انهم من الساقطین هذا ما اخبرکم به الروح ( مسیح ) اذ اتی بالحق و اعترض علیه علماء اليهود الی ان ارتكبوا ما ناح به روح القدس و ذرفت عیون المقربین .“

” قل یا ملا القسیس دعوا النواقیس ثم اخرجوا من الکائس ینبغی لکم الیوم ان تصیحوا بین الام بهذا الاسم الاعظم اختارون الصمت بعد اذ بصیح کل حجر و شجر باعلی الندأ قد اتی الرب ذوالمجد الکبیر .... من یدع الناس باسمی انه منی و یشهر منه ما یعجز عنه من علی الارض کلها استیقظوا من نسمة الله انها فاحت فی العالم طوبی لمن وجد عرفها و کان من الموقنین .“ و نیز میفرماید:

” ای ملا قسیس روز حساب فرا رسیده و آنکه در آسمان بوده آمده است بدرستی که او همان کسی است که در کتب خداوند مقدس و مقتدر و محمود بان وعده داده شده بودید . تا کی در بیابانهای غفلت و گمراهی سرگردانید ؟ بقلوب خود بطرف خداوند بخشنیده مهربان توجه نمائید ( ترجمه )“

” یا ملا الرهبان لا تعتکفوا فی الکائس و المعابد اخرجوا باذنی ثم اشتغلوا بما تنفع به انفسکم و انفس العباد کذلک یامرکم مالک یوم الدین اعتکفوا فی حصن حبی هذا حق الاعتکاف لو کنتم من العارفین من جاور البیت انه کالمیت ینبغی للانسان ان یشهر منه ما ینفع به العباد و الذی لیس له ثمر ینبغی للنار کذلک یعظکم ربکم انه هو العزیز الکریم . تزوجوا لیقوم بعدکم احد مقامکم انا منعناکم عن الخیانة لا عما تظهر به الامانة أخذتم اصول انفسکم و نبذتم اصول الله ورائکم اتقوا الله و لا تكونوا من الجاهلین لو لا الانسان من یدکرنی فی ارضی و کیف تظهر صفاتی و اسمائی تفکروا و لا تكونوا من الذین احتجبوا و کانوا من الراقدین ان الذی ما نزوج ( مسیح ) ما وجد مقرا لیسکن فیه او یضع راسه علیه بما اکتسبت ایدی الخائنین . لیس تقدیس نفسه بما عرفتم و عندکم من الاوهام بل بما عندنا اسئلوا لتعرفوا مقامه الذی کان مقدسا عن ظنون من علی الارض کلها طوبی للعارفین .“ و نیز میفرماید:

” یا ملاً الرهبان ان اتبعونی اجعلکم وراثاً للملکوتی و ان عصیتُمونی اصبر بحلمی و انا الغفور الرحیم ... قد تحرکت بیت لحم من نسمة الله نسمع ندائها تقول يا ربی الکریم این استقر مجدک العظیم قد احتینی نفحات وصلک بعد اذ اذا بنی هجرک لک الحمد بما کشفتم السبحات و جئت مع القوات بجلال مبین نادیناها عن ورأ سراق العظمة و الکبریأ بیا بیت لحم قد ظهر هذا النور من المشرق و سار الی المغرب الی ان اتاک فی آخر ایامه فاخبرنی هل الابنأ یعرفون الاب و یقرون له او ینکرونه کما انکر القوم من قبل عند ذلک ارتفع صریخها و قالت انت العلیم الخبیر.“

و همچنین میفرماید:

” انظر فی هذا الزمان کم من الرهبان اعتکفوا فی الکائس باسمی فلما تم المیقات و کشفنا لهم الجمال ما عرفونی بعد اذ یدعوننی بالعشی و الاشرار.“

و باز بانها خطاب میفرماید:

” اتقروُن الانجیل و لا تقرون للرب الجلیل هذا لا ینبغی لکم یا ملاً الاحبار ... قد تضوعت نفحات الرحمن فی الامکان طوبی لمن نبذ الهوی و اخذ الهدی.“

این ”انجم ساقطه“ آسمان دیانت مسیح و این ”غیوم کائفه“ که تجلی دیانت حقیقی الهیه را کدر کرده و این اعظم دین مسیح که از شناسائی ملکوت (سلطان السلاطین) محروم مانده و این خدام گمراه ابن که سلطنت موعودی را که ”اب ابدی“ از آسمان آورده و اینک بر سطح زمین مستقر میسازد انکار کرده اند - اینها در این روز - حساب به بحرانی دوچار شده اند که هر چند بشدت مصائب علمای اسلام دشمنان لدود دین الله نیست ولی در وسعت و اهمیت کمتر از آنها نمیشود. هر آینه از علمای رسمی که هر چند باسم دیانت صحبت میدارند ولی فرسنگها از روح دیانت دورند قدرت اخذ شده و باز هم بیشتر اخذ میشود.

تنها اگر باطراف خود نظر افکنیم و در سرنوشت مراتب مختلفه علمای مسیحی مطالعه کنیم بخوبی در خواهیم یافت چگونه نفوذشان در شرف زوال و قدرشان رو با انحطاط و حیثیت و اعتبارشان در خسران و اقتدارشان در معرض هوان و مجامعشان رو بتقلیل و انتظاماتشان مختل و نشریاتشان محدود و پیشوایانشان جبون و صفوفشان مشوش و املاک و دارائیشان متدرجا توقیف و بعضی قلاع مستحکمه شان در حال تسلیم و موسسات دیگر قدیم و محبوبشان منحل میگردد. شکی نیست از موقعیکه خطابات الهیه صادر و دعوتها فرستاده شد و انداز الهی طنین انداز گردید و فتوای محکومیت نزول یافت این جریان که میتوان گفت با سقوط اریکه سلطنت صوری پاپ کمی پس از نزول لوح پاپ شروع شده از آن پس همواره رو بشدت رفته و حتی اساس آن موسسات که تمام آن مراتب بر آن مستقر بوده مورد تهدید قرار گرفته است. بکمک قوای که نهضت کمونیستی پدید آورده و در نتیجه عواقب سیاسی جنگ اخیر و بر اثر فشار ملیت مفرطه و جاهلانه و متجاوز و خونریز که اکنون ملل را مضطرب ساخته و بعلت قوای متزایدهء مادیت و بیدینی و انکار خدا این جریان نه فقط بطرف واژگون ساختن موسسات مذهبی می گراید بلکه تصور میرود منجر بکفر جماعات کثیری از اهل کشورهای عدیده مسیحی خواهد گردید

اکنون اکتفا میکنم بذکر بعضی از بروزات برجسته این قوه که متزایدا بمیدان و قلاع مستحکمه یکی از تشکیلات دینی عمده نوع انسان هجوم میدهد . انقراض معنوی قدرت صوری بزرگترین حکمرانان عالم مسیحیت بلافاصله پس از تاسیس سلطنت ایتالیا جریان ضد موسسات مذهبی که پس از سقوط امپراطوری ناپلئون بر فرانسه مستولی شد و منجر بانفصال کامل کلیسای کاتولیک از دولت و عرفی شدن جمهوری سوم و انفکاک تعلیم و تربیت از ظل دیانت و زوال و تفرقه سلسله مراتب دیانتی گردید پیدایش بغی و سریع مذهب لا مذهبی آن هجوم جسورانه و عامدانه و مرتبی که در روسیه شوروی بر علیه کلیسای ارتودوکس بعمل آمد که منجر بانحلال دیانت رسمی گردید و عده کثیری از اعضای آن عده اصلی آنها از صد میلیون نفر تجاوز میکرد بقتل رسیدند و هزاران هزار کلیسا و صومعه و کنیسه و مسجد منهدم و تعطیل و یا مبدل بموزه و تئاتر و انبار گردید و کلیسا را از شش میلیون و نیم جریب املاک موقوفاتش محروم ساخت و بوسیله یک خرب بیدین و جنگجو و انتشار "یک نقشه پنج ساله خدا ناشناسی" در صدد برآمد اساس حیات دیانتی جمهور را سست و ضعیف گرداند - تجزیه سلطنت اطریش و هنگری که مقتدرترین قوه مطیع کلیسای روم و حامی موسسات آن بود به یک ضربت منحل گردید انفکاک حکومت اسپانیا از همان کلیسا و واژگون ساختن اساس سلطنتی که حامی مذهب کاتولیک بود فلسفه ملیت که مولد حس ملیت نامحدود و منسوخ بوده و پس از سرنگون ساختن اریکه اسلام بطور غیر مستقیم بر جبهه کلیسا در کشورهای غیر مسیحی حمله برده و در ایران و ترکیه و شرق اقصی چنان ضربتهائی هولناکی به هیئت های دینی کاتولیک و پروتستانهای انگلیکن و پرسیتارین وارد میآورد جنبش انقلابی که ایدای به کلیسای کاتولیکی را در مکزیک نتیجه داد و بالاخره عقیده پیدینی جدید که جنبه بی پروا و مهاجم و بیرحمانه دارد و در سالهای قبل از اغتشاش کنونی و در زمان شروع آن متزایدا بر تمام قاره اروپا تاخته و قلاع را خراب کرده و در قلوب حامیان مذاهب کاتولیک و ارتودوکس یونانی و کلیساهای لوتریان در اتریش و لهستان و کشورهای بالتیک و اسکاندیناوی و جدیداً در اروپای غربی موطن و مرکز مقتدرترین بساط دینی مسیحیت تخم اغتشاش کاشته است .

### ملل مسیحی بر ضد ملل مسیحی

این جنگ برادر کشتی ملل مسیحی بر علیه ملل مسیحی یعنی انگلیکن ها بر ضد لوترین ها و کاتولیکها بر ضد ارتودوکسهای یونانی و کاتولیکها بر پروتستانها بر ضد پروتستانها که بدعوی اتکاً مدنیت عیسوی برخاسته چه منظره غم انگیزی از ضعف و پراکندگی در نظر کسانی که شاهد ورشکستگی موسسات معروف بنام مسیح و حامیان دیانت مسیحی می باشند عدم توانائی و ناامیدی پاپ اعظم از جلوگیری این جنگ مهلک داخلی که ابناء سلطان صلح در ظل برکات و تائیدات ادعیه و مواعظ زعمای کلیسای متشنت و مایوس بدان پرداخته اند بخوبی آشکار میسازد که آن موسسات مقتدر مسیح بچه درجه ذلت افتاده و همچنین کاملاً وضع انحطاط آمیزیکه موسسات دیانت اسلام هم بدان دچار شده است بخاطر میآورد .

چقدر مایع حزن است که عالم مسیحیت غفلت ورزیده و از انجام ماموریت ارجمندی که سلطان حقیقی صلح در این عبارات اخیر لوح پاپ پی نهم فرموده و از تمام جامعه مسیحیت دعوت کرده بدان عمل کنند منحرف شدند و عباراتی که همواره مدار امتیاز میان رسالت حضرت بهاءالله در قرن حاضر و دوره حضرت مسیح است "قل یا ملأ النصارى قد تجلینا علیکم من قبل و ما عرفتمونی هذه مرة اخرى هذا یوم الله اقبلوا الیه ... ان المحبوب لا یحب ان تحترقوا بنار



الهی انتم و لو احتجبتیم هذا لم یکن الا من غفلتکم و عدم عرفانکم تذکرونی و لا تعرفونی یدعوننی و غفلتم عن ظهوری ... یا ملأ الانجیل قد دخل الملکوت من کان خارجا منه و الیوم نریکم متوقفین لدی الباب اخرجوا الاحباب بقوة ربکم العزیز الوهاب ثم ادخلوا باسمی فی ملکوتی لذلك یامرکم من اراد لکم الحیوة الباقیه ... نریکم یا ابناء الملکوت فی الظلمة هذا ینبغی لکم اتخافون من اعمالکم تلقاء النور اقبل الیه ... انه ( مسیح ) قال تعالیا لا جعلکم صیادی الانسان و الیوم نقول تعالوا لنجعلکم علة حیاة العالم . ” و نیز میفرماید ” قل انا جئت لکم و حملنا مکاره الدنیا لخلاصکم اتهربون من الذی فدی بنفسه لحيوتکم اتقوا الله یا ملأ الروح ( مسیح ) و لا تعقبوا کل عالم بعید ... افتحوا ابواب قلوبکم ان الروح ( مسیح ) قائم خلفها مالکم ان تبعدوا من اراد ان یقریکم الی مقر منیر قل انا فتحنا لکم ابواب الملکوت هل انتم تعلقون علی وجهی ابواب البیوت ان هذا الا خطأ کبیر.“

اینست وضعیتی که کشیشان مسیحی دچار شده اند. همان کشیشهای که خود را میان پیروان خود و مسیحی که با مجد پدر آسمانی رجعت نموده حائل قرار داده اند همانطور که دیانت حضرت موعود بمرور بیشتر در قلب مسیحیت نفوذ میکند و همانطور که جنود تازه از معسکرهاهی که روحش بر آنها حمله ور است متزایدا تسخیر و مستلزم یک اقدام جمعی و جدی برای دفاع از اساس مسیحیت میشود و همانطور که قوای تعصب ملی و کفر و تفکیک دیانت از سیاست و تعصب جنسی با هم باوج خود سیر میکنند آیا انتظار این نمیرود در قوت و قدرت و حیثیت این علمای دینی انحطاط بیشتری رخ داده و بیش از پیش مثبت حقیقت و کاشف مصادیق بیانات حضرت بهاءالله راجع بافول نجوم دیانت مسیح گردد.

پرشانی که در سرنوشت طبقه علمای شیعه ایران بان حاصل شده البته و خیم است و مقدرات بقیه السیف آن طبقه علماء که زیر یوغ سلطه عرفی که قرنهای در تحت سخریه و فرمانروائی آنها بوده و اینک از آن مینالند البته ترحم آور است . اضمحلال بزرگترین موسسه اهل سنت اسلام البته مصیبت آمیز بوده و سقوط دستگاه دینی آن در مملکتی که مدعی مقام خلافت رسول الله بوده غیر قابل ترمیم میباشد آن عواملی که موجد خرابی و نجلت و تفرقه و ضعف مدافعين موسسات عظیمه دینی مسیحی گردید جدی و قاهر بوده و ابرهائی که آسمان آن دیانت را ظلمانی نموده تیره و تار میباشد . در نتیجه اعمال علمای دینی مسلمان و مسیحی ( اصنام ) که حضرت بهاءالله آنها را بصفت اصنام توصیف و اکثر دشمنانش بوده اند - همان کسانی که بامر او اطاعت نکرده قلهای خود را کنار نگذاشته و هوأ و امیال خود را ترک نگفته و چنانکه فرموده است هرگاه آنها باو ایمان میاورند جمهور ناس نیز میگردند در نتیجه اعمال آنها مبالغه نیست اگر گفته شود اسلام و مسیحیت داخل در بحرانیترین دوره تاریخ خود شده اند .

با اینحال کسی نباید در منظور ما اشتباه کرده و این حقیقت اصلیه را که جوهر دیانت حضرت بهاءالله است سوء تعبیر نماید ” مبدأ ملکوتی تمام انبیای الهی و از آن جمله حضرت مسیح و رسول الله که که دو ظهور اعظم قبل از ظهور حضرت باب هستند بدون هیچگونه قید و تردید و از طرف هر یک از پیروان دیانت بهائی شناخته شده و وحدت اصلیه این رسولان الهی واضحاً اذعان و تسلسل ظهورات آنها تأیید و حیثیت من جانب الهی و مرتبط بودن گناهی آنها تصدیق و وحدت مقاصد و آمال آنها اعلام و وحدانیت نفوذ و قدرت آنها تأکید و توافق نهائی تعالیم و مومنین آنان تعلیم و تبشیر شده است چنانکه حضرت بهاءالله شهادت میدهد ” همه را در یک رضوان ساکن بینی و در یک هوا طائر و بر یک کلام ناطق و بر یک امر آمر.“

## نتایج ظهورات الهیه

آئینی که بنام حضرت بهاء الله معروف است هر گونه قصدی را دائر بر حقیر شمردن انبیاء سابق و استخفاف تعالیم آنها و کمترین اقدام برای مکرر ساختن فروع شرایع آنها یا خارج کردن محبت آنها از قلوب مومنین یا نسخ اصول عقاید آنها یا ترک هر یک از کتب نازل آنها یا انحاد تمایلات حقه پیروان آنها مردود می‌شمارد. حضرت بهاء الله با اینکه ادعای هر یک از اهل ادیان را دائر بر اینکه آن دین آخرین ظهور الهی برای انسان است رد میکند و برای شریعت خود هم ختمیت قائل نیست در عین حال این اصل اساسی را تعلیم می‌فرماید که حقیقت دین نسبی است و ظهورات الهیه متتابع و تطور دینی رو بارتقاء است. مقصد آنحضرت آنست اصولی که در ادیان دیگر نازل شده توسیع و اسرار کتب مقدسه را کشف فرماید. اذعان بلا شرط وحدت مقاصد آنها را تاکید مینماید و حقایق ازلیه مکنونه آنها را تکرار و ماموریت آنها را بیکدیگر مرتبط و میان تعالیم اصلیه و معتبره و فرعیه و افکیه آنها فرق می‌گذارد و حقایق ملکوتیه را از خرافات علماء متمایز ساخته و بنا براین ممکن بودن حتی ضرورت توحید ادیان و انجام اعظم آمال آنها را اعلام و نبوت می‌فرماید.

اما درباره حضرت محمد رسول الله هر یک از مومنین آن که این صفحات را می‌خواند نباید آنی تصور نماید که اسلام یا پیغمبر آن یا کتاب و اوصیای معینه اش با هیچیک از تعالیم معتبره اش وجها من الوجوه حتی بکمترین درجه مورد اهانت قرار گرفته یا قرار گیرد. نسب حضرت باب که ذریه امام حسین بوده و شواهد مختلف و برجسته مذکوره در تاریخ نبیل درباره روش و سلوک مبشر دیانت ما نسبت بموسس و ائمه و کتاب اسلام و تکریمات جلیله‌ایکه حضرت بهاء الله در کتاب ایقان درباره حضرت محمد و اوصیای حقه او مخصوصا امام حسین فرید و وحید فرموده و براهینی که حضرت عبداله‌اء در کلیساه و کنیسه‌ها با کمال استحکام و بی‌پروائی علی روس الاشهاد برای اثبات حقایق دیانت پیغمبر عربی اقامه فرموده و در رتبه آخر ولی مهم شهادت کتبی ملکه رومانی که در ظل مذهب انگلیکن تولد یافته و با وجود بستگی نزدیک دولتش بکلیسای ارتودوکس یعنی دیانت رسمی مملکت اختیاری او بیشتر به واسطه قرائت خطابات عمومی حضرت عبداله‌اء بر آن شده که اذعان خود را برسالت حضرت محمد اعلام نماید تمام اینها بدون هیچگونه شک و تردید نظر حقیقی آئین بهائی را نسبت به دیانت اسلام معلوم و مشهود می‌سازد. آن مقام شاهانه چنین شهادت میدهد " آثار باهره اش در جمیع اشیاء موجود و قوه معنویه اش در کلیه ممکنات مشهود و مودوع ... ندای غیبی است که ما را در اعماق قلب صلا میزند و راه هدایت را از طریق ضلالت نشان میدهد. لکن چون اکثر نفوس از این آواز غیبی و ندای درونی ذاهل و غافلند خداوند بصرف فضل و عنایت وجودات مقدس را مامور و در بین خلق مبعوث فرموده تا آنکه کلمه اش را در امر حق ظاهر و حقیقت آنرا بر نفوس بشری واضح و لائح سازند ظهور انبیای گرام ظهور حضرت مسیح حضرت رسول و حضرت بهاء الله کلا لاجل این مقصد اعز اعلی بوده زیرا در هر عصر و زمان نوع بشر بنده الهی و نباء ربانی که خلق را بطریق حقیقت ارشاد و مفهوم حقیقی الوهیت را بر او مکشوف و عیان سازد محتاج و نیازمند است اینستکه این ندای ربانی و صوت مقدس بلسان الهی در هیکل بشری انبیای عظام ساری و جاریست ظاهر میشود تا نفوس انسانی بآذان عنصری اصغاء و حقیقت آنرا درک نمایند " . ( ترجمه )

اکنون بجاست سؤال شود که برای اعتراف پیروان حضرت بهاء الله نسبت بمقام ارجمندی که حضرت محمد رسول الله در میان تمام سلسله انبیای الهی داشته چه دلیل بزرگتری لازم دارند ؟ و آیا این علماء چه خدمت بزرگتری توقع دارند که ما نسبت بدیانت اسلام بنمائیم ؟ چه شاهد بزرگتری از شایستگی ما بالاتر از این میخواهند که در مقاماتی که از دسترس

آنها بکلی خارج است ما شعله ایمان حقیقی و پر شراره برمیافزایم که بحقیقت رسل الله شهادت داده و از قلم چنین ملکه اعتراف علنی که حقیقه تاریخیست درباره مبعوثیت آن حضرت من جانب الله بدست میاوریم . اما درباره مقام مسیحیت میتوان بدون ابهام و تردید اظهار داشت که مبداء ملکوتی آن دیانت بدون هیچگونه قید و شرط مورد اعتراف است و مقام ابن الهی و الوهیت حضرت مسیح بی پروا تصدیق گردیده و نزول انجیل بالهام الهی کاملاً شناخته شده و بحقیقت رمز طهارت مریم عذرا اقرار شده و جانشینی بطروس سرور حواریون تأیید و حمایت شده است.

موسس دیانت مسیحی از طرف حضرت بهاءالله بعنوان روح الله توصیف شده و بکسیکه ” از نفخه روح القدس ظاهر شده “ تعریف گردیده و حتی بعنوان جوهر روح ستوده شده است . مادر آن حضرت بعنوان ( طلعت مستوره باقیه ) ( ترجمه ) و مقام خود آنحضرت چنین توصیف شده ” مقامی مقدس از ظنون من علی الارض “ ( ترجمه ) در حالیکه بطرس بمنزله کسی شناخته شده که خداوند اسرار حکمت و بیان از لسان او جاری کرده. حضرت بهاءالله در جای دیگر شهادت داده ” ثم اعلم بان الابن اذا سلم الروح قد بکت الاشياء كلها و لكن بانفاه روحه قد استعد کل شیء کما تشهد و ترى فی الخلاق اجمعین . کل حکیم ظهرت منه الحکمة و کل عالم فصلت منه العلوم و کل صانع ظهرت منه الصنایع و کل سلطان ظهرت منه القدرة كلها من تأیید روحه المتعالی المتصرف المنیر و نشهد بانه حین اذ اتی فی العالم تجلی علی الممکات و به طهر کل ارض عن داء الجهل و العمی و برء کل سقیم عن سقم الغفله و الهوی و فتحت عین کل عمی و تزکت کل نفس من لدن مقتدر قدیر ... انها لمطهر العالم طوبی لمن اقبل الیها بوجه منیر.“

البته شروط اساسی پیوستن یهودیان و زرتشتیان و هندوها و بودائیها و سایر پیروان دیانتهای عتیق و همچنین کفار و حتی مشرکین بدیانت بهائی قبول وجدانی و بلا شرط مبداء ملکوتی شرایع اسلام و عیسوی و رسالت حضرت رسول و مسیح و حقانیت سلسله امامت و جانشینی بطرس مقدس سرور حواریون است اینها هستند مبادی اساسی و محکم و لا یتغیری که پایه عقیده بهائی بر آن استوار است و دیانت بهائی بشناسائی آن افتخار میکند و مبلغین آن اعلام میدارند و حامیان آن میستایند و نشریات آن اعلان میکنند و مدارس تابستانی آن شرح میدهد و بالاخره جمهور پیروان آن با کردار و گفتار آنرا بثبوت میرسانند .

همچنین نباید تصور کرد که پیروان حضرت بهاءالله در صدد تنزل و حتی تخفیف مقام روسای ادیان دنیا اعم از مسیحی و مسلم دیگران هستند مشروط بر آنکه روش و عمل آنها با آنچه تعلیم میدهند مطابقت کند و لایق مقامی باشند که اشغال کرده اند .

حضرت بهاءالله میفرماید ” علمائیکه فی الحقیقه بطراز علم و اخلاق مزینند ایشان بمثابه راسند از برای هیکل عالم و مانند بصرند از برای امم لا زال هدایت عباد بآن نفوس مقدسه بوده و هست “ و همچنین میفرماید ” عالم عامل و حکیم عادل بمثابه روحند از برای جسد عالم طوبی از برای عالمیکه تارکش بتاج عدل مزین و هیکلش به طرازانصاف “ و همچنین میفرماید ” عالمیکه ریحی اقدس را باسم مدبر اعلی گرفت و نوشید بمثابه چشم عالم است خوشا بحال آنانکه او را اطاعت کرده و بیاد آورند “ ( ترجمه ) و در مقام دیگر میفرماید ” طوبی لعالم ما جعل العلم حجاباً بینة و بین المعلوم و اذ اتی القيوم اقبل الیه بوجه منیر انه من العلماء یتبرک بانفاسه اهل الفردوس و یتسّی من نبراسه من فی السموات و الارضین انه من ورثة الانبیاء من راء قدرای الحق من اقبل الیه اقبل الی الله العزیز الحکیم “ و نیز میفرماید ” احتراموا العلماء بینکم الذین

يفعلون ما عملوا و يتبعون حدود الله و يحكمون بما حكم الله في الكتاب فاعلموا بانهم سرج الهداية بين السموات و الارضين ان الذين لن تجدوا للعلماء بينهم من شان و لا قدر اولئك غيروا نعمة الله على انفسهم“.

یاران عزیز من در صفحات پیش سعی کردم این بلای جهانگیری که نوع بشر را فرا گرفته در مرحله قضای الهی بر ضد مردم روی زمین تصویر نمایم همان مردمی که مدت یک قرن از شناختن کسیکه ظهورش را تمام ادیان وعده داده و تنها با ایمان بدیانت وی تمام ملل میتوانند و عاقبت مجبورند نجات حقیقی خود را بجویند امتناع ورزیدند.

همچنین بعضی فقرات حضرت بهاءالله و حضرت باب را که کاشف کیفیت و مخبر علت وقوع این بلای مبرم الهی است نقل نمودم و آلام و مصائبی که دیانت بهائی و مبشر و موسس و ممثل آن تحمل کرده اند شمردم و عدم موفقیت اسف آور قاطبه نوع بشر و روسای آنرا بیان نمودم که نسبت باین رزایا اعتراضی ننموده و دعاوی کسانی که متحمل این صدمات شده اند نشناختند. بعلاوه معلوم داشتم که مسئولیت مستقیم و هولناک و حتمی بعهده آن سلاطین ارض و روسای دینی جهان وارد است که در زمان حضرت باب و حضرت بهاءالله زمام امور سیاسی و مذهبی را در حیطه اقتدار خود داشتند باز من سعی کردم نشان بدهم که چگونه در نتیجه خصومت و معارضه مستقیم و جدی بعضی از آنها نسبت بامر بهائی و غفلت بعضی دیگر از وظیفه مسلم خود که حقیقت و دعاوی آنرا تحری ننموده و از بیگانهی آن دفاع نکرده و مظالم وارده بر آنرا انتقام نکشیدند.

سلاطین و روسای دینی بشکنجه و عقوبت تلخی گرفتار شده اند و این بمقتضای قصور از وظائف و ارتکاب بمناهی است که بر آنها وارد شده و هنوز میشود و بمناسبت مسئولیت بزرگی که در نتیجه حکمرمائی مسلمی که بر رعایا و پیروان خود داشته اند من مفصلاً از پیامها و خطابات تشویق آمیز و عتاب انگیزی که از طرف موسسین دیانت ما بآنها خطاب شده نقل نمودم و درباره عواقبی که از این بیانات خطرناک تاریخیه پدید آمده بسط کلام دادم.

این مصیبت قصاص آمیز که باید در رتبه اول فرمانروایان بزرگ دنیا اعم از مدنی و دینی مسئول آن شناخته شوند بطوریکه حضرت بهاءالله شهادت میدهد هرگاه صحیحاً این مصیبت را تعمن کنیم نباید تنها تنبیه الهی برای دنیائی بشمار رود که مدت یک قرن در امتناع از قبول حقیقت پیام نجات دهنده خود پا فشاری کرده پیامی که مظهر کلی الهی برای این روز آورده است و در رتبه کمتر نیز باید آنرا مجازات الهی دانست برای نافرمانی که نوع انسان بطور کلی خود را از موهبت مبادی اصلیه محروم ساخته که باید لا زال بر حیات و ترقیات نوع بشر حکمرمائی کرده و یگانه ضامن ترقیات بشر میتواند باشد افسوس که نوع انسان با اصراری روز افزون بعوض شناسائی و پرستش روح الهی که الیوم در دین الله ظاهر شده ترجیح داده که آن بهای دروغی خواه غیر حقیقی و خواه نیمه حقیقی را پرستش کند یعنی همانهاییکه نورانیت ادیانرا مکدر و حیات روحانی جهانرا فاسد و موسسات سیاسی آنرا متشنج و دستگاه اجتماعی آنرا مشوش و ساختمان اقتصادی آنرا متلاشی ساخته اند اهل ارض نه تنها غفلت کرده اند و بعضی از آنها حتی بر امریکه در عین حال جوهر و موعود و مصلح و متحد کننده تمام ادیان است هجوم برده اند بلکه از دیانتهای خود نیز منحرف شده و بر مقامات مقدسه واژگون شده خود خدایانی قرار داده اند که نه تنها کاملاً مغایر روح دیانت آنهاست بلکه با آداب و سنن دیانت قدیم آنها نیز منافات دارد حضرت بهاءالله در مقام تحسر میفرماید.

”وجههء عالم تغیر یافته صراط الهی و دیانت الهی قدر و منزلت خود را در نظر مردم از دست داده است“ ( ترجمه ) در جای دیگر میفرماید ”روح خدا پرستی مردم در هر اقلیمی رو بزوال میرود“ ( ترجمه ) ”فساد غفلت از خدا ارکان جامعه بشریت را رو بفنا میرد“ ( ترجمه ) او تاکید میفرماید ”آست دین سبب بزرگ از برای نظم جهان و اطمینان من فی الامکان ... آنچه از مقام بلند دین کاست بر غفلت اشرار افزود و نتیجه بالاخره هرج و مرج است“ و همچنین ”دین نورست مبین و حصنی است متین از برای حفظ و آسایش اهل عالم“ و بمناسبتی دیگر میفرماید ”همچنان که هیکل انسان لباسی برای پوشش میخواهد بهمان قسم هیکل نوع بشر احتیاج دارد که برداء عدل و حکمت مزین گردد جامهء آن شریعتی است که خداوند بآن عطا کرده است“ ( ترجمه )

## خدایان سه گانه دروغی

آن روح حیات بخش در شرف زوال آن سبب اعظم مورد سخریه قرار گرفته آن نور مبین تاریک شده و آن حصن متین متروک افتاده و آن جامهء زیبا دور انداخته شده است نفس الهی از اعراش قلوب مردم متنازل و یکدنیای بت پرست از روی بواهلوسی و باغواى تمام بدرود و ستایش خدایان دروغی پرداخته است که هواهای نفسانیش از روی بیشعوری خلق نموده و ایادی مضله وی با کمال بیدینی بلند گردیده است . بتهای عمدهء که در معبد نا مقدس نوع انسانی مورد پرستش قرار گرفته خدایان سه گانه ملیت و جنسیت و اشتراکی است که دول و ملل دمکرات و یا دیگاتوری در صلح یا در جنگ در مشرق یا مغرب و مسیحی یا مسلمان باشکال مختلفه و بدرجات متفاوتة عتبهء آنها را پرستش میکند . اساقفه آنها سیاسیون و علمای مادی که معروف بحکای قرن کنونی هستند و قربانی آنها گوشت و خون گروههای مردمی است که کشته میشوند و سرود و ورد آنها شعائر عتیقه و مناسک مضره و قبیحه و بخور آنها آه غم و محنتی است که از قلوب جریحه محرومان و عاجزان و بی پناهان متصاعد میشود .

مراهما و سیاستهای بس سقیمه و مضره که پایه حکومت را بمقام الوهیت رسانده و ملت را فوق عالم انسانی میستاید و میخواهد نژادهای دیگر دنیا را تابع نژاد واحد قرار دهد و میان نژاد سیاه و سفید تبعیض قائل شود و تجویز میکند که یک طبقه بخصوص بر تمام طبقات دیگر تسلط داشته باشد - اینها عقاید ظلمانی و باطل و ناروائی هستند که هر کس یا ملتی که بآنها عقیده مند است یا بر طبق آنها عمل میکند دیر یا زود بغضب الهی مبتلا خواهد شد . حضرت عبدالهء چنین اخطار میفرماید ”حرکتهای تازه عمومی تمام قوت را در تنفیذ مقاصد خویش مجری خواهند نمود حرکت شمالیه خیلی اهمیت خواهد یافت و سرایت خواهد کرد.

بر خلاف اینها و کاملاً منافی این عقاید جنگ خیز و آشوب کنندهء جهان حقایق شفا دهنده و نجات بخش و پر معنی است که حضرت بهاءالله مصلح و ناجی رحمانی تمامی نوع بشر اعلام فرموده است حقایقی که باید بمنزله قوه محرکه و علامت شاخصه این ظهور اعظم تلقی شود چنانکه میفرماید ”فی الحقیقه عالم یک وطن محسوب است و من علی الارض اهل آن“ ”لیس الفخر لحکم انفسکم بل لحب ابناء جنسکم“ ”همه باریکدارید و برگ یک شاخسار“ ”افکار و عقول خود را صرف تربیت ملل و اقوام ارض نمائید شاید ... جمیع نوع بشر حامی یک نظم و ساکنین یک شهر گردند ... شما در یک دنیا ساکنید و از اثر یک اراده بوجود آمده اید“ ( ترجمه ) ”ایاکم ان تفرکم شئونات النفس و الهوی کونوا



کالاصابع فی الید و الارکان للبدن“ ” جمیع نہالہا از شجرہء واحدہ ظاہر و جمیع قطرات از بحر واحد و ہستی جمیع موجودات از یک وجود موجود “ ( ترجمہ ) ”امروز انسان کسی است کہ بخدمت جمیع من علی الارض قیام نماید.“

## ضعف ارکان دیانت

نہ تنها بیدینی و زادہ عجیب آن یعنی بلیہ سہ گانہ کہ اکنون روح عالم انسانی را معذب ساختہ مسئول عوارض شومی است کہ عالم را بصورت بس خطرناکی فراگرفتہ بلکہ مفاسد و معایب دیگری کہ اغلب آنها از عواقب مستقیم ضعف ارکان دیانت میباشند.

عوامل مساعده آن گاہ چند جانبہ بشمار میروند کہ افراد ملل بدان محکوم گشتہ اند . علائم انحطاط اخلاقی کہ نتیجہ تنزل دیانت و اعتلای این بہای غاصبہ میباشد بحدی متعدد و روشن است کہ حتی اگر کسی بنظر سطحی در اوضاع جامعہ کنونی بنگرد از درک آن محروم نخواہد ماند . اشاعہء فکر مخالفت با قانون و بادہ نوشی و قمار و جنایت - میل مفرط بعیاشی و مکت و شئونات دنیوی - سستی در اخلاقیات کہ منجر بترک مسئولیت در امر ازدواج و ضعف نظارت والدین و کثرت امر طلاق و انحطاط پایہء معارف و مطبوعات و حمایت از عقایدی کہ صرفا منافی امر طہارت و اخلاقیات و نجابت است - تمام این علائم تدنی اخلاقی کہ بر شرق و غرب ہر دو استیلا یافتہ و در ہر صنف و طبقہء جامعہ رخنہ و نفوذ کردہ و سموم خود را در اعضای جامعہ اعم از زن و مرد و جوان و پیر تزریق نمودہ اینہا تمام طومار سیاهی کہ عیوب متعدد نوع بشر تہ کار بر آن ثبت بودہ سیاہ تر کردہ است لہذا تعجبی نیست اگر حضرت بہاءاللہ آن طیب ملکوتی چنین فرمودہ باشد “ در این روز ذائقہ ناس تغییر کردہ و قوہ ادراک آن تبدیل یافتہ اریاح مخالفہ دنیا و رنگہای آن ایجاد زکام نمودہ و شامہ مردم را از نفحات طیبہ ظہور ممنوع ساختہ “ ( ترجمہ )

چہ لبریز و تلخ است جام انسانی کہ از اجابت ندای الہی کہ توسط مظهر کلی او بلند شدہ محروم ماندہ و مصباح اعتقاد خود را نسبت بخالق خود تاریک کردہ و آنہمہ اطاعتی را کہ بخدای خویش مدیون بودہ نسبت بخدایان مخلوق خود داشتہ و خود را بمفاسد و معایبی کہ لازمہ چنین تعویض است آلودہ کردہ.

ای یاران عزیز ما پیروان حضرت بہاءاللہ از این لحاظ است کہ باید باین غضب الہی کہ در سنوات اخیرہ قرن اول دور بہائی بجامعہ نازل شدہ و امور نوع انسانی را بچنین اغتشاش عجیبی گرفتار کردہ است نظر افکنیم . بعلت دو تقصیر ارتکاب اموری و عدم انجام امور دیگر یعنی ارتکاب سیئات و نیز غفلت آشکار او مشغوم از انجام وظیفہ حتمی و صریحی کہ نسبت بخدا و مظهر ظہور و امر او داشتہ است این بلیہ کبری صرف نظر از موجبات مستقیمہ سیاسی و اقتصادی نوع بشر را در چنگال قدرت خود گرفتار کردہ است.

ولی چنانکہ در صفحات اولیہ این کتاب اشارہ شدہ خداوند در مقابل اعمال خلاف ابناء خود تنہا بججازات اکتفا نمیکنند . خداوند قصاص میکند چہ کہ عادل است و تنبیہ میکند چہ کہ محبت دارد و ہمینکہ آنها را تنبیہ نمود نظر برحمت کبرای خود آنها را بخود وانمیگذارد و با نفس عمل تنبیہ آنانرا برای انجام ماموریتی کہ آنها را برای آن بوجود آورده آمادہ میسازد . اینستکہ بوسیلہء حضرت بہاءاللہ بآنها چنین اطمینان دادہ است . بلائی عنایتی ظاہرہ نار و نغمہ و باطنہ نور و رحمۃ “ لہیبی کہ عدالت ملکوتی او بر افروختہ نوع بشر غافل را تطہیر کردہ و عناصر متخالفہ متنازعہ آنرا چنان تطہیر و

التیام می‌دهد که هیچ عامل دیگری از عهده آن بر نیاید. این نار صرفاً برای مجازات و خرابی نیست بلکه قوهٔ تهذیبیهٔ خلایق است که منظورش نجات تمام ارض بوسیله وحدت است خداوند خفیا و متدرجا و مصرأ نقشه خود را بانجام میرساند. هر چند آنچه در این ایام بنظر ما منظرهٔ عالم درمانده است که در دامهای خود گرفتار و نسبت بندای ملکوتی که مدت یک قرن است او را بخدا میخواند بکلی بی اعتنا و از روی بیچارگی مفتون نداهای فریب دهنده شده است که میخوانند آنرا بگرداب عمیقی بکشانند.

## منظور الهی

خداوند جز این منظوری ندارد که با وسائلی که او بتنهائی قادر بتهید آنست و معنی کامل آنرا خود بتنهائی میتواند درک نماید برای نوع بشری که مدت‌ها متفرق و معذب بوده آن قرن ذهبی عظیم را ایجاد نماید. اوضاع کنونی و حتی آیندهٔ قریب در حقیقت تاریک و تاریکی آن غم انگیز است ولی مستقبل بعید درخشنده و درخشندگی آن با جلال است آنقدر درخشنده است که هیچ چشمی نمیتواند آنرا تصور نماید. حضرت بهاءالله با توجه بمقدرات نزدیک نوع بشر چنین مرقوم میفرماید: ” ارباب یاس از جمیع جهات در عبور و مرور است و انقلابات و اختلافات عالم یوما فیوما در تزايد - آثار هرج و مرج مشاهده میشود چه اسبابیکه حال موجود است بنظر موافق نمیاید“ و بمناسبتی دیگر میفرماید ” بشائیکه ذکر آن حال مقتضی نه“ و از طرف دیگر دربارهٔ آینده نوع انسانی در ضمن مصاحبهٔ تاریخی خود با ادوارد برون مستشرق ایران شناس اکیدا چنین نبوت فرموده که ” این جنگهای بی ثمر و نزاعهای مهلکه منقضی شود و صلح اعظم تحقق یابد ... نزاع و جدال و سفک دماء باید منتهی شود و جمیع بشر یک خانواده گردند“

و نیز چنین نبوت میفرماید:

” عنقریب نظم کنونی منظوری و نظم جدیدی بجای آن گسترده خواهد شد “ ( ترجمه )

همچنین مرقوم فرموده است ” عنقریب تمام دولتهای روی زمین تغییر یابد و ظلم سراسر عالم را فرا گیرد و پس از یک تشنج عالمگیر آفتاب عدالت از افق ملکوت غیب طلوع نماید “ ( ترجمه ) بعلاوه فرموده است ” حال ارض حامله مشهود زود است که اثمار منیع و اشجار باسقه و اوراد محبوبه و نعماء جنیه مشاهده شود “ همچنین حضرت عبداله‌اء فرموده است ” جمیع ملل و قبائل ... ملت واحد گردند و ضدیت دینی و مذهبی و مابینت جنسیه و نوعیه و اختلافات وطنیه از میان برخیزد و کل دین واحد و مذهب واحد و جنس واحد و قوم واحد شوند و در وطن واحد که کرهٔ ارض است ساکن گردند.“

آنچه ما در حال حاضر یعنی دورهٔ ( وخیمترین بحرانهای تاریخ مدنیت ) مشاهده میکنیم - این اوقاتی که زمان ( زوال و تولد ادیان ) را بخاطر میاورد مرحلهٔ عنفوان جوانی دورهٔ تکامل تدریجی و پرمحمت انسانی میباشد و مقدمهٔ وصول بمرحلهٔ رشد و بلوغ است که وعدهٔ آن ضمن تعالیم مبارکه مندرج و در نبوات حضرت بهاءالله مودوع است. اغتشاش این دورهٔ استحال از خصائص حدت و غرائز کم خردی جوانی است که نادانیا و اصرافها و نخوتها و اعتماد بنفس و نافرمانی و بی اعتنائی بنظم و ترتیب از مختصات آنست.

## قرن عظیم آینده

قرون طفولیت و صباوت بشر اکنون گذشته و دیگر باز نخواهد گشت در حالیکه قرن عظیم که نتیجه تمام قرون و نشانه بلوغ تمام نوع بشر است باید در آینده ظاهر شود. تشنجات این دوره استحال و اغتشاش عظیم در تاریخ عالم انسانیت از ضروریات اولیه و مبشر قرب وقوع حتمی آن اعظم قرون (آخر الزمان) است که در آن سفاهت و آشوب جنگ و جدال که از اول طلوع تاریخ بشر صفحات وقایع آنرا سیاه کرده بالاخره منتهی بعقل و درایت و آسایش و صلح ثابت و عمومی و دائمی خواهد گردید و در آن قرن اختلاف و انشقاق ابناء بشر جای خود را بصلح و آشتی عمومی و وحدت کامل عناصر مختلفه متشکله جامعه انسانی واگذار خواهد کرد.

این در حقیقت اوج شایسته سیر کمالی خواهد بود که از خانواده یعنی کوچکترین واحدی در مراتب تشکیلات جامعه بشری شروع شده و باید پس از آنکه متتابعاً قبیله و شهر و ملت را بوجود آورد عملیات خود را ادامه داده منجر بوحده تمام عالم انسانی گردد که آخرین منظور و تاج افتخار تکامل انسانی در این سیاره است. بطرف این مرحله است که نوع بشر خواه یا نا خواه و بناچار نزدیک میشود. برای وصول باین مقام است که این بلای دامنه دار و مبرم که نوع بشر بدان دچار شده خفیا جاده را هموار میسازد. باین مقام است که تقدیرات و مقصد امر حضرت بهاءالله بطور انفکاک ناپذیر بستگی دارد. آن قوای خلاقه که ظهور آن در سنه ستین بوجود آورد و سپس بفیوضات متتابعه قوه ملکوتی که در "سنة التسع" و سنه هشتاد برای تمام نوع بشر نازلشد تأیید گشت در عالم بشریت چنان استعدادی دمید که بتواند باین مرحله نهائی سیر تکاملی ترکیبی و عمومی خود نائل گردد.

انجام این سیر کمال همواره با قرن ذهبی امر آنحضرت توأم شمرده خواهد شد. بنیان نظم بدیع جهانش که اکنون در رحم موسسات اداری که خود آنحضرت پدید آورده در جنبش و حرکت است و نمونه و هسته مرکزی آن هیئت جمعیت جهانی خواهد شد که سرانجام قطعی و حتمی امم و ملل ارض است.

همچنانکه تکامل ترکیبی نوع بشر بآهستگی و بتدریج صورت گرفته و ایجاب کرده که متوالیا وحدت خانواده و قبیله و شهر و ملت تشکیل گردد بهمین قسم نور ظهور الهی که در مراحل مختلفه تکامل دیانتی ساطع و در ادیان متتابعه ماضیه جلوه گر گشته بتدریج ترقی و تعالی حاصل نموده است. البته میزان ظهور الهی در هر قرن باندازه و بتناسب درجه ترقی اجتماعی بوده که عالم بشریت در سیر تکامل دائمی خود در آن قرن بوده است. حضرت بهاءالله چنین میفرماید "ما چنین مقرر فرمودیم که کلمه الله و تجلیات آن کاملاً مطابق کیفیاتی که از طرف خداوند عالم خیر از پیش تقدیر شده بر انسان ظاهر گردد.... هرگاه بکلمه اجازه داده شود تمام قوای مکنونه خود را فی الحین ظاهر سازد هیچ انسانی نخواهد توانست ثقل چنان ظهور قدرتی را تحمل کند." (ترجمه)

حضرت عبدالهء نیز این نکته را چنین توضیح میفرماید "جميع مخلوقات دارای درجه و دوره بلوغ هستند. دوره بلوغ در حیات درخت موقع اثمار آنست... حیوان نیز بمرحله رشد و کمال میرسد و در عالم انسان موقعی بلوغ حاصل میشود که نور عقلش بمنتهی درجه قدرت و کمال برسد... حیات اجتماعی نوع بشر را نیز ادوار و مراحل است - زمانی دوره طفولیت بود - زمان دیگر دوره جوانی بود - ولی حال در مرحله بلوغ وارد شده است که از دیر زمان بدان بشارت داده

اند و آثارش در همه جا نمودار گشته ... آنچه موافق احتیاجات انسان در اوائل تاریخ نوع بشر بود دیگر حوائج این یوم و عصر تجدد و کمال را بر نیاورد عالم انسانی از حالت اولیه که محدود و دارای تربیت بدوی بود خارج شده است حال انسان باید با فضائل جدید و قدرت جدید و سنن اخلاقیه جدید و استعدادات جدید آراسته گردد مواهب بدیعه و عطایای کامله در استقبال و حال هم در ظهور و بروز است فضائل و مواهب دوره جوانی هر چند مفید و موافق دوره شباب نوع بشر بود ولی حال با مقتضیات بلوغ نمیتواند مطابقت نماید “ ( ترجمه ) و همچنین میفرماید ” در هر ظهوری که اشراق صبح هدی شد موضوع آن اشراق امری از امور بوده ... در این دوره بدیع و قرن جلیل اساس دین الله و موضوع شریعت الله ... اعلان وحدت عالم انسانی است “

## دیانت و تکامل اجتماعی

ظهور حضرت مسیح در مرحله اولی منعطف بجات فردی و تخلق باخلاق جدیدی بوده و موضوع اصلی آن تاکید در لزوم ایجاد یک پایه عالی اخلاقی و انتظام در وجود انسان است که عضو اصلی جامعه بشر میباشد چنانکه در هیچ جای انجیل ما اشاره بوحدت ملل یا اتحاد کلی نوع بشر پیدا نمیتوانیم کرد . هنگامیکه حضرت مسیح با اطرافیان خود صحبت میکرد در رتبه اولی بآنان از لحاظ افراد و نه از لحاظ اجزاء مرکبه یک هیئت جهانی و غیرقابل تقسیم خطاب مینمود . در آموغ تمام سطح زمین هنوز کشف نشده بود و بنابراین تشکیل تمام امم و ملل آن بصورت هیئت واحد ممکن نبود در نظر گرفته شود تا چه رسد باینکه اعلام و یا استقرار یابد . برای این بیانات حضرت بهاءالله که بانخاصه پیروان انجیل خطاب گردیده و در آن فرق اساسی میان شریعت حضرت مسیح که در مرحله اولی مربوط بافراد بوده و امر حضرت بهاءالله که مخصوصا بنوع بشر بطور کلی معطوف شده چه تعبیر دیگری میتوان قائل شد ” انه ( مسیح ) قال تعالیا لا جعلکما صیادی الانسان و الیوم نقول تعالوا لنجعلکم علة حیوة العالم “

شریعت اسلام یعنی حلقه بعدی در سلسله شرایع الهی چنانکه حضرت بهاءالله خود شهادت داده این فکر را که ملت هیئت واحده و مرحله حیاتی در تشکیل جامعه انسانی است تلقین کرده و در تعالیم آن مندرج گردیده است . اینست در حقیقت مفهوم بیان موجز ولی پر معنی و روشن حضرت بهاءالله که میفرماید ” از قبل فرموده اند حب الوطن من الایمان “ . این اصل را بقدریکه تکامل جامعه انسانی در آموغ اقتضا داشت رسول الله تبیین و تاکید نمود . در آن زمان ممکن نبود مرحله بالاتر یا پست تری در نظر گرفته شود زیرا اوضاع دنیا برای استقرار تشکیلات عالی تر هنوز آماده نشده بود . فکر ملیت و وصول بمقام ملیت را بنابراین میتوان گفت از خصائص مشخصه دیانت محمدی بوده که در دوره آن مال و اجناس عالم مخصوصا در اروپا و امریکا متحد شدند و استقلال سیاسی را حائز شدند . حضرت عبدالهء این حقیقت را در یکی از الواح چنین توضیح میفرماید ” در دوره های سابق هر چند ائتلاف حاصل گشت ولی بکلی ائتلاف من علی الارض غیر قابل زیرا وسائل و وسائط اتحاد مفقود و در میان قطعات خمسہ عالم ارتباط و اتصال معدوم بلکه در بین امم یک قطعه نیز اجتماع و تبادل افکار معسور لهذا اجتماع جمیع طوائف عالم در یکنقطه اتحاد و اتصال و تبادل افکار ممتنع و محال اما حال وسائل اتصال بسیار و فی الحقیقه قطعات خمسہ عالم حکم یک قطعه یافته و همچنین جمیع قطعات عالم یعنی ملل و دول و مدن و قری محتاج یکدیگر و از برای هیچیک استغناى از دیگری نه زیرا روابط سیاسیه بین کل موجود و ارتباط تجارت و صناعت و زراعت و معارف در نهایت محکمى مشهود لهذا اتفاق کل و اتحاد عموم ممکن الحصول و

این اسباب از معجزات این عصر مجید و قرن عظیم است و قرون ماضیه از آن محروم زیرا این قرن - قرن انوار - عالمی دیگر و قوتی دیگر و نورانیی دیگر دارد اینست که ملا حظہ مینمائی که در هر روز معجز جدیدی مینماید و عاقبت در انجمن عالم شمعهای روشنی بر افروزد " و همچنین میفرماید " بارقهء صبح این نورانیت عظیمه آثارش از افق عالم نمودار گشته . شمع اول وحدت سیاسی است و جزئی اثری از آن ظاهر گردیده و شمع دوم وحدت آراء در امور عظیمه است آن نیز عنقریب اثرش ظاهر گردد. و شمع سوم وحدت آزادیست آن نیز قطعیا حاصل گردد و شمع چهارم وحدت دین است این اصل اساس و شاهد این وحدت در انجمن عالم بقوت الهیه جلوه نماید و شمع پنجم وحدت وطنی است در این قرن این اتحاد و یگانگی نیز بنهایت قوت ظاهر شود و جمیع ملل عاقبت خود را اهل وطن واحد شمارند و شمع ششم وحدت جنس است جمیع من علی الارض مانند جنس واحد شوند و شمع هفتم وحدت لسان است یعنی لسانی ایجاد گردد که عموم خلق تحصیل آن نمایند و بایکدیگر مکالمه کنند این امور که ذکر شد جمیعا قطعی الحصول است زیرا قوتی ملکوتی موجد آن " حضرت عبدالهء در مفاوضات میفرماید " از جمله وقایع جسیمه که در یوم ظهور آن نهال بیهمال ( حضرت بهاءالله ) وقوع خواهد یافت علم الهی بجمیع امتها بلند خواهد شد یعنی جمیع ملل و قبائل در ظل آن علم الهی که نفس آن نهال ربانی است در آیند و ملت واحد گردند و ضدیت دینیه و مذهبی و مابینت جنسیه و نوعیه و اختلافات وطنیه از میان برخیزد کل دین واحد و مذهب واحد و جنس واحد و قوم واحد شوند و در وطن واحد که کرهء ارض است ساکن گردند " .

مقامی که دنیا اکنون بآن نزدیک میشود همین مقام وحدت عالم انسانی است و چنانکه حضرت عبدالهء موکدا میفرماید در این قرن البته تحقق خواهد یافت. حضرت بهاءالله چنین فرموده است " لسان عظمت در یوم ظهور فرموده ( لیس الفخر لمن یحب الوطن بل لمن یحب العالم ) " و نیز میفرماید " باین کلمات عالیات طیور افتده را پرواز جدید آموخت و تحدید و تقلید را از کتاب محو نمود "

### فکر وسیعتر و جامعتر

و لکن در اینورد نکته باید روشن شود و آن اینستکه حب وطن چنانکه تعالیم اسلام تلقین و تاکید کرده و یکی از شرایط ایمان میداند باین اظهار و نفخهء ظهور حضرت بهاءالله محکوم یا مطعون نگردیده است . این ندا را نباید منافی و مخالف یک وطن پرستی سالم و از روی درایت محسوب داشت و همچنین امر حضرت بهاءالله نمیخواهد امانت و صداقت اشخاص را نسبت بوطنشان سلب نماید و با تمایلات حق و حقوق و وظائف هیچ دولتی و ملتی هم مبارزه و منازعه ندارد بلکه آنچه را طالب و مدعی است آنستکه وطن پرستی در اثر تغییرات اساسی که در حیات اقتصادی جامعه و ارتباط ملل روی داده و در نتیجهء نزدیک شدن ابعاد عالم بواسطهء تغییر وسائل حمل و نقل نارسا و غیر کافی شده است زیرا این اوضاع در زمان حضرت مسیح و حضرت محمد هیچکدام نبوده و ممکن نبود وجود داشته باشد . امر بهائی بفکر وسیعتری دعوت میکند که البته با افکار کوچکتر تضادی نداشته و نباید داشته باشد و حجتی را در دل مینشانند که نظر بتوسعهء آن نباید فاقد بلکه باید واجد و متضمن حب وطن باشد و بوسیلهء این علاقهء که تلقین میکند و بذریعہی که در دل مینشانند یگانه اساسی را پایه مینهد که بر آن فکر اهل بیت جهانی ممکن است نمو کرده و بنای وحدت عالم انسانی بر آن استقرار یابد . معذک امر بهائی تاکید میکند در اینکه نظریات ملی و منافع خصوصی باید تابع حوائج ضروریه عالیہ جامعه انسانیت گردد زیرا مسلم است در دنیائیکه ملل و شعوب آن بهمدیگر ارتباط نزدیک دارند نفع جزء در ضمن نفع



کل بهتر تامین میشود. در حقیقت دنیا بطرف سرنوشت خود سیر میکند. ارتباط و اختلاط ملل و شعوب ارض صرف نظر از اینکه پیشوایان مختلفه دنیا هر چه بگویند و بکنند امری است که میتوان گفت اکنون بانجام رسیده است. وحدت اقتصادی آن اکنون اعتراف و شناخته شده. سعادت و آسایش جزء در آسایش کل است و رنج جزء باعث رنج کل میباشد. ظهور حضرت بهاءالله چنانکه خود آنحضرت فرموده بآن سیر دامنه داری که اکنون در کار است "پرواز جدید آموخت" آتشی که این مصیبت عظمی برافروخته عبارت از نتایجی است که از عدم شناسائی آن سیر حاصل شده و بعلاوه در انجام رسانیدن آن نیز کمک سریع مینماید. مبارزه طولانی و جهانگیر و مصیبت انگیز توام با اغتشاش و خرابی عمومی البته ملل را متشنج و وجدان دنیا را تحریک و توده های مردم را بیدار نموده در اصل و مبنای فکر جامعه تغییر اساسی حاصل کرده و عاقبت اعضای خون آلود و منفصل نوع بشر را در هیکل واحد متحد الاعضاء و تجزیه ناپذیر می آمیزد.

## انجمن عالم

تا کنون در ضمن نامه های سابق خود در باب جنبه کلی و خصوصیات و مشخصات این انجمن عالم که باید دیر یا زود از میان کشتار و سكرات و ویرانی این تشنج عظیم دنیا سر در آورده اشاره کرده ام. کافیت بگوئیم که این نتیجه نهائی طبیعتاً عبارت از یک سلسله وقایع تدریجی خواهد بود که بفرموده حضرت بهاءالله باید ابتدا باستقرار صلح اصغر منجر شود همان صلحی که ملل ارض پیخبر از ظهور او مبادی عمومی نازله اش را ندانسته اجرا میکنند خودشان آنرا مستقر خواهند ساخت. این اقدام عظیم و تاریخی که متضمن تجدید بنیان نوع بشر است و در نتیجه اعتراف عموم به وحدت و جامعیت نوع انسانی حاصل میشود نبوت خود بیداری حس روحانیت جمهور منجر خواهد شد و این نیز نتیجه معرفت مقام و شناسائی دعاوی امر حضرت بهاءالله است که شرط ضروری امتزاج نهائی تمام اجناس و مذاهب و طبقات و ملل میباشد و این امتزاج نیز نظم بدیع جهانی حضرتش را باید اعلام دارد. آنوقت است که دوره بلوغ تمام نوع انسانی اعلام و تمام ملل و نحل ارض آنرا جشن خواهد گرفت. آنوقت است که صلح اعظم برافراشته خواهد شد. و آنوقت است که سلطنت جهانی حضرت بهاءالله موسس ملکوت اب آسمانی که این پیشگوئی فرموده و تمام انبیاء الهی چه قبل و چه بعد او نبوت کرده اند شناخته و با شعف و وجد استقبال و با نهایت استحکام استقرار خواهد یافت آنوقت است که یک مدنیت عالمگیر تولد شده و روتق یافته و پایدار خواهد ماند مدیتی که مظاهر حیات بتمام معنی چنانکه دنیا هرگز ندیده و درک نکرده در آن جلوه خواهد کرد. آنوقت است که عهد ابدی بطور کامل تحقق خواهد یافت. آنوقت است که مواعید مندرج در تمام کتب الهیه بانجام خواهد رسید و تمام نبواتی که پیغمبران سلف بدان تکلم کردند بوقوع خواهد پیوست و رویای پیشگویان و شعراء تحقق خواهد یافت. آنوقت است که کره ارض با ایمان عمومی تمام ساکنین آن بخدای واحد و اطاعتشان بیک ظهور مشترک صیقل یافته در حدود مراتبی که برای آن مقرر شده تجلیات لمیعه سلطنت حضرت بهاءالله را که با اشد اشراق از جنت ابهی میدرخشد منعکس ساخته و محل عرش رفیع خداوندی گشته و با سرور و شعف بهشت دنیوی شناخته شده و قادر بر تحقق آنسرنوشت غیر قابل وصفی خواهد شد که از اول لا اول بر اثر حب و حکمت موجد آن برایش مقرر شده است.

ما که موجودات حقیری هستیم نمیتوانیم در چنین مرحلهٔ بحرانی تاریخ طولانی و پر حوادث نوع بشر واضحاً کاملاً درک کنیم بشر آغشته بخون که از بدبختی خدای خود را فراموش کرده و بحضرت بهاءالله اعتناء ننموده چه مراحل متابعهٔ دیگری از عذاب و فنایش تا رستاخیز بنجات نهائیش باید طی گردد . همچنین ما را که شهود حاضره قوت غالبه امر او هستیم هر قدر هم ذلت محیط بر عالم شدید باشد نرسیده است که در قدرت حضرت بهاءالله چون و چرا کنیم که با چکش اراده اش و آتش مجازات و بر سندان این قرن پر مشقت برای التیام این عناصر متخاصمه متفرقه یک دنیای متجزی فاسد میکوبد تا بصورت خاصی که فکر مقدسش ابداع فرموده یعنی یک واحد کامل ثابت غیر قابل تقسیمی در آورد که بتواند نقشهٔ حضرتش را برای ابناء نوع انسان مجری سازد . بلکه وظیفهٔ ما آنستکه با وجود مغشوش بودن اوضاع و مظلّم بودن مناظر حاضره و محدود بودن وسائلی که در دسترس داریم با کمال مسرت و اطمینان و استمرار زحمت کشیده بهر وسیله که ممکن باشد بسهم خود کمک کنیم تا قوائی که حضرت بهاءالله ترتیب داده و اداره میفرماید بجریان افتاده نوع انسان را از وادی بدبختی و مذلت باعلی رفرف قدرت و جلال برسانند.

حیفا - فلسطین ۲۸ مارچ ۱۹۴۱ (امضاء) شوقی



! پایان کتّاب